خواسته اید و چرا خط خودتان را با خط جناب امین لشکر مقابله و موازنه
می کنید خط ایشان را با رمل و اصطرلاب نمیتوان
خواند و کاغذ جناب عالی را دیدند
و سلام می رسانند

بنا بفرمایش جناب مستطاب عمدة التجار و الاعاظم افتخار الحاج
آقای حاجی میرزا ابراهیم آقا زید توفیقه این کتاب فیثاغورث
با طرز خوب و اسلوب مرغوب برشته تحریر کشیده در مطبعه برادر
مکرم خیر الزایرین آقا کربلائی محمد خلف رحمت پناه کربلائی عبد الله
بطبع رسید فی شهر صفر المظفر من شهور هزار و سیصد و سی
و چهار من الهجرة النبویه علی هاجرها الف الف الصلوة و السلام
کتبه العبد المذنب احمد بن الحسین المدعو
بالبصیرت

[illegible]

(فدایت شوم)

باده دردآلود تان مجنون کند		صاف اگر باشد ندانم چون کند

با وجود دل بی‌پیر که رستم زال را عاجز کرده بستر می‌نمود با این قشنگی و خوبی نوشته‌اید

اگر نمیدانستید چطور مینوشتید		زبس قشنگی و زیبائی تو انگل موی

در کنار حضور تو الان هم که جا گرفته‌اید و مجدد به نمره در استیفر هنرهای خود تا مرا که باعث سرافرازی مخلص شما است بدرجه اتم و اکمل ظاهر نموده‌اید دیگر این چه عذریست که نسبت بخط خودتان

و بحمد الله اسباب بس را فراهم آورده‌ام و انشاءالله فردا و پس فردا اختتام این عمل و اجرای این مهمت
نیز موفق خواهم شد امیدوارم که این خدمت در نظر دولت و ملت لایق قبول
و موقع استحسان آید و حالا نوبت سرکار است که بخط مبارک خودتان راپورت بدهید
که بعد از حرکت از ارومیه چه کرده‌اید و حال بسلامت و سعادت در کجائید

(جوابی و چون همیشه در بر تو روزگار)

(زیاده عرضی ندارم) (خدمت مشهدی سوم)

دیشب تشریف برده‌اید و مرا با آن کسیکه میدانید گذاشتید با چنین مصاحبی بگذشتن
بر من گذشت که گفتنی نیست و نوشتنی نه کاغذها را مهر کرده خدمت جناب عالی فرستادم
و یقین دارم که قونسول انگلیس فردا حضرات را با خود آورده و روزگار مرا تیره و سیاه
خواهد کرد در باب تیول میرزا مهدی آنچه نوشته شده خدمت سفیر مشیم معلوم شده
که تیمور پاشاخان بر آن تلگراف جناب قوام الدوله جوابی نوشته‌اند لفا ملاحظه خواهید فرمود
و ملتفت خواهید شد که در همین جواب مختصر هزار نادرستی بکار برده و حسن خدمت مهتابی
بجرح داده و باید از او سؤال کرد که اگر سرحدات منظم است پس اینهمه شکایتهای قونسولگریهای
روس و عثمانی چیست و ایل جلالی و غیرهم الوانیه تاخت و تاز و قتل نفوس است که
در محال قراعینی و چالدران واوجق میکنند دو روز است غیبت ناشده ایدهٔ اهیج

(فرمانت سوم)

دیدی که بجا و فانیاورد | رفتی و خلاف دوستاری کردی

تا از قید ارومی و رنج حدود رومی نجات نیافتید چنان رفتید که با دیگر دیتان نرسید و یکدفعه از روی ترحم که هیچوقت بنداشتید پشت سر خود نگاه

[illegible]

که برای چه از حساد و جلاغ اینجا آمده ام عرض مینمایم محض اینکه خدمت خود مرا با تمامیت تکمیل نمایم آمده ام که مخاصمه مابین ترک و کرد را زایل و موجبات مصالحه فیمابین آنها را از تمام

تمام هم تشریف برده بود دیدید دیگر بیشتر باعث افسردگی شد که انس طبعی و مستمر
خاطر من در این شهر منحصر بوجود جناب عالی بود و حالا هم که باینطور ما را از هم
جدا کردند (دیگر بچه امید در این شهر توان بود)

[illegible]

ورنه انسان نبرد صرفه ز شیطان رجیم

والسلام علی من اتبع الهدی ۱۸ ع ۲ ۱۳۱۰

مهدیخان منشی گفتم البته از روی قیاس سرکار والا نیز مثل من پیر و شکسته شده اند از قراری که اظهار کرده بحمدالله مزاجتان سالم و بنیه تان قوی است

وبعبارة اُخری

دل شیر واری تن ژنده پیل | نهنگان برآری ز دریای نیل

اینک عکس خودم را ارسال خدمت نمودم تا نقطهٔ مقابل خودتان را مشاهده نمائید فرموده اید که از سوغاتهای آذربایجان تقدیم نمایم با آن بلائی که در سلسله ساعت و بازی شطرنج بر سر من آورده اید لازمه اش آن بود که باصطلاح فرنگیها

[illegible]

مسعود شاهنشاه حقگذار مارا پاینده و حشمتش را فزاینده مدارد امیدوارم
که مزاج جناب عالی قرین صحت خواهد بود و دلی شاد و خاطری آسوده داشته
باشید و آن کلالتی که از جراحت وارده بر مضانخان بسرکار روالا رسیده باید
جراحت او رفعشده باشد و چون مخلص از شنیدن اینخبر متأسفم لطف فرمود

[illegible]

بمرحوم شاهزاده عضدالدوله نوشته

فدایت شوم مرقومه مبنی بر ملاطفت سرکار روالا زیارت شد بر مراتب
اخلاص سابقه که دارم افزود و چون من خودم بکلی مرد شکسته شده ام و میرزا

گرفته و نمره اول هستید راه از شهر تا باسمنج را باگرد و غبار زیادی طی کردم
همساعت از شب گذشته وارد شدم و از تشریفاتی که گماشتگان حاجی
شیخ حاضر کرده بودند نان پنجه کش نان خانه پزی را خدمت جناب عالی فرستادم
فردا عازم حاجی آقا خواهم شد مطلب کاغذ میرزا هاشم خان را با فندی حاجی علی
و خاطر نشان فرمائید شبهه همشیره را که الآن هم و الوفی در میان نیست و نبوده
رفع نمائید که محقق بشود فعلاً بی اجر و بی مزد بوده‌ایم { زایمه رقمی }

بمرحوم شجاع الدوله قوچانی نوشته

[illegible]

فرموده بودید که با فلان شرط صحبت بکجا آورم خدا عمرت بدهد گوش حق شنوا
کوتاه من بروم و صغری و کبری ترتیب بدهم نتیجه بدست غیر افتاده است
و با هیچ دلیل عقلی و برهان درستی کار درست نمیشود (هم مگر لطف شما
پیش نهد کامی چند) لعنت خدا بر این پیشکاری آذربایجان که رشته طبیعی مرا
از دست گرفته و بلایی گرفتار شدم که روز و شب خواب را نمیدانم و یکباره
و بالمره از ادای رسوم ستاینت در خدمت آقایان معظم خود هم که سالهاست باین
لطفها داشته اند دستم کوتاه شده است و فرصت نوشتن کاغذ و عرض ارادت
هم بایشان ندارم شما را بخدا حالت دیگر گرفتاری مرا بطوریکه دیده و میدانید تشریح
نمائید که لامحاله حمل بر بیحقوقی نفرمایند زیاده براین فرصت ندارم ۱۴۲۱

(قدایت سوم)

— (این منم بیتو گرفته ره صحرا در پیش) —

[illegible]

و مبرهن جای شبهه و تردیدی نیست و حاجت بشاهد و گواهی نه علم تبه که زبان بیانم از تقریر شکرگذاری قاصر است و خامه و بنانم از عرض جواب فاتر و در خور مرحمت حضرت والا شکری از بنده نیاید و مناره بلند در دیده کوته پست نماید

غیر نطق و غیر ایما و سجل	صد هزاران ترجمان خیزد ز دل
پس زبان همزبانی خوشتر است	همدلی از همزبانی خوشتر است

همیشه قدر سلامت وجود مبارک و ازدیاد شان و شوکت و دوام این نعمت را از حقتعالی و تبارک مسئلت مینمائیم

آه سحری ز سینه خماری
از ناله بوسعید و ادهم خوشتر

فدایت شوم ناصر الملک تشریف آوردند معلوم شد که فلان از شعرا است و سرکار شما از یاد مخلصان غفلت ندارند و فرموده اند که بسلیقه من اقامت در شهر بر سیاحت صحرا ترجیح دارد و خبر آن توشقان ایک است که مرغ خانگی شکار میکند و من آن باز تیز پنجه ام که تیهوی صحرائی را از هوا میربایم

شاهین صفتم چو طعمه ربودم ز دست شاه	کی باشد التفات بصید کبوترم

چند فقره را که سؤال فرموده بودید بهمان ترتیب در صفحهٔ دیگر نوشته ارسال
نمودم و بهمانطور که وعده کرده‌ام برات یکصد و پنجاه تومان را هم بر
اواخر شوال بسرکار میرسانم که برای مخارج لازمه بنائی معطل نباشید تا
در آخر صورت جمع و خرج کل را ارسال نفرمائید زیاده براین فرصت مزاحمت
ندارم ۲ شوال ۱۳۰۰

بوی پیراهن گمکردهٔ خود میشنوم	ور بگویم همه گویند ضلالیست قدیم

دستخط مبارک حضرت والا چون پیک عالم بالا بشرف وصول و نزول یافت غم
بر دوش سایه آورد ندانستم آیهٔ رحمت بود یا بابی از جنت بروی کشود مضامین
مرحمت آمیزش که سر (یحیی العظام وهی رمیم) از او هویدا بود مفرح ذات
و ممد حیات گردید

تنها نه خامه‌ات بتن مرده جان دهد	از جان اگر عزیزتری هست آن دهد

آنچه را که در حفظ الغیب بنده در خاکپای مبارک هستی نموده در تعریف و انها بدل
مراحم مخصوصه مرقوم فرموده بودید اظهار بدیهی و توضیح واضح بود
قربانت شوم مرحمت حضرت والا مثل آفتاب روشن است و ارادت بنده واضح

رقیمجات و رجوع فرمایشات و مژده سلامت احوال شریف مخلص دیرین خود را
قرین مسرت فرمایند — ایام شوکت و جلالت مستدام باد

(فذایت سوم)

رقیمجات بیستم شهر صیام دیروز که غرهٔ شوال بود شرف وصول یافت از

[illegible]

و دوستیت تو ما نرا مرقوم فرموده بودید باعث اطمینان شده انشاالله
بهمانطوریکه مرقوم فرموده اید با توجه و مواظبتی که لازمهٔ ملاطفت بزرگانست
بتجدید وضع آبخانه که متعلق بخود تانست شروع خواهید فرموده جواب

بوی جان میاید از پشم شتر	کین شتر از خیل سلطان ویس دور

و از این التفات مخصوصیکه فرموده اید بر مراتب تشکر و امتنانی که از سرکار عالی دارم افزود بحمدالله تعالی سرکار عالی همه وقت دشمنانرا پوست بر کنده اید

و دوستانرا پوستین داده	تا بود چنین بوده و تا باد چنین باد.

از احوال مخلص قدیم خودتان جویا باشید چهل روز بود که در التزام رکاب مبارک

[illegible]

و استبرق را استعمال میشود همینقدر عرض میکنیم ما هیچ وا همه نداشته باشید دست
و پای خود تا بر اجمعی کرده پشتکی بدر پای پیپا پایان اثر ن بر بنید صعود شش تا چهار
ماه است بعد از آن حضرت تعالی نیز از اینها مورین یکی از این علما رو آیین عطلین و تجار
و ذاکرین خواهند شد که گویا سفر هشت ساله و زحمات فوق العاده هم کمتر کنند
از جسارت خود عذار میخواهیم و جواب عریضه را بزبان پارسی انتظار میبرم روز

یکشنبه ۲۹ ... سنه ۱۲۱۲

بمرحوم امیر حسینخان شجاع السلطنه ایلخانی
قوچانی نوشته است

[illegible]

حق بجانب ذات عالیست من بنده هم اوقات توقف اسلامبول هر گاه این مملکت
خراب را در خواب میدیدم سراسیمه با کمال وحشت بیدار میشدم و شکرها
میکردم که خواب بوده است ولی بعد از آنکه با یران آمدم بطوری گرسنگی گرفتار شدم

[illegible]

مبارک میبرند که گویا نه در عالم ترقی بوده و نه دولت منتظم فرانسه را
اینقدر در کوچها سرگردان و حیران میگذرانند که دیوار چینیه میگذرد
(شانزلیزه) پاریس میآید از عدم لباس پاره ملابسی بجای شستند

در آستانهٔ محبت نشانهٔ حضرت عبد الحمید خان دامت ایام افاضاته معروضی بجا

که بنده درگاه از جمله ارادت کیشان واقعی و اخلاصمندان غایبی است اینکه

اخوی میرزا ابو القاسم که نغمه سرای شاخسار ارادت و ترانه سنج مرغزار

محبت است وارد شد شرحیکه زبان از بیان آن عاجز است در اوصاف حمیده

و اخلاق پسندیدهٔ ذات سلطانیتم و فیدم حضرت تلمیذم ابقیه ذکر نمودند مفصل

تعریف خود در حالتیکه باین مصرع مترنم بودم

و ایفای تشکر از مراحم مبذوله نسبت		در دل دوست بهر حیله رهی باید کرد

باخوی بعرض اینعریضهٔ مشتاقانه جسارت نمود در این مضمون عالی مکتوب که بهترین

محبوب دوستان است بزبان فصیحهٔ عثمانیه و بیان ملیحهٔ ترکمانیه بود دو اصل و

زیارت کرده دیده ایکاش من نیز بلد بودم و شرح حالی مینمودم هزاران افسوس

و هزار حسرت (دست ما کوتاه و خرما بر نخیل)

تسلی خاطریکه دارم این است که اگر فارسی هم نمیدانستم چه میکردم بواسطهٔ اینکه

پدران اهل ایران در تحصیل اطفال قانع بیک دست و قلم هستند و شرح این مسئله

دست و قلم منوط بمرحمت قبلهٔ جانی مهدی خان بانی است بهر صورت

تصدیع (اینهمه لیم) بطریق کنایه شرحی از ایران خود تان شکایت فرموده بودید

پرستی و ابا سمت وزیر مختاری در دربار آن دولت شناخته شد و از جناب

معزی الیه بخواهند که اگر کار با این وضع که هست باشد نه تنها با علاء الملک از عهده

کفایت امور خارجه بر نمی آید و مخصوصا و محققا استعفا خواهد داد بلکه هیچ کارگذار

دیگر از عهده مهام خارجه آذربایجان بر نمی آید سهلست که تکلیف جناب تعالی مخلص

نیز زیاده از حد دشوار خواهد شد و بنهایت اشکالات بر آن مترتب خواهد گشت که ملاحظه

دقیقه جناب تعالی بر آنها احاطه دارد و حاجت باظهار مخلص نیست و باز هم صریحا

عرض مینمایم که اگر قرار درستی در تغییر رفتار جنرال قنسول و یا در تعیین مامور

دیگر بجای ایشان داده نشود برای جناب جلالتمآب عالی و جناب جلالتمآب وزیر مختار

باعث زحمت کلی خواهد بود و در مهام خارجه آذربایجان که در نهایت درجه اهمیت

دارد اختلال عظیمی بهم خواهد رسید و تکلیف مخلص بود که حقیقت امر را بی پرده

بجناب تعالی اطلاع بدهم   زیاده مصدع نمیشوم   ۱۴ صفر المظفر

(قربان وجود حمیدت گردم)

(سالها دل طلب جام جم از ما میکرد)

با وجود عدم معروفیت در آنحضرت که قبله احباب و کعبه اصحابست باب مکاتبت

گشاید و اظهار بندگی نماید منتظر وسیله بودم که بعرض وسیله خود را

مندرج کرده و جناب بنا عدالملک با چه رعایت احترام و با چه دلایل جالبه
جواب ایشانرا نوشته اند با جملهٔ بی پرده و از روی حقیقت بجناب عالی عرض می

[illegible]

با تمام مخلص بهر زبان و بهر تدبیری که بود و ایشانرا تسکین داده از اینخیال منصرف کردم
حالا این ذریعه را خدمت جناب عالی عرض می‌نمایم که در مقام انصاف اینطور بهانه جوئیها و
استخفافها و تحقیرهای تحریری و شفاهی و این تحکمات غیر معهود جنرال قنسول روس با دوستی

[illegible]

آن ترضیه و تصفیه این بود که جنرال قنسول سبک خود را با جناب ساعد
الملک تغییر داده با ایشان در مقام مودت و موافقت باشد و امور
اتفاقیه را بر وجه مساعدت تسویه نماید آثار است باید گفت و تا سفا

[illegible]

علانیه و آشکار با ایشان در مقام بهانه جوئی و بدگوئی هستند بنای مراسلات رسمی
خود را هم بر عبارات سخت و درشتی قرار داده اند که از سبک و وضع و طرز و اسلوب
تحریرات رسمیه خارج است و در مکاتیب خود غالباً عبارات و الفاظی درج
مینماید که مبنی بر تحکم صرف و اجرای تکالیف غیر محقه و منافی حفظ و احترام و
رعایت مقام ساعد الملک است از جمله در همین روزها مراسله در مسئله ادعای
حاجی ابراهیم نام اردوبادی معزی الیه نوشته که سواد آنرا با جوابی که ساعد
الملک با ایشان نوشته لفاً ارسال خدمت نموده و ملاحظه خواهید فرمود که
جنرال قنسول چه عبارتهای درشت و چه الفاظ بی احترامانه در مراسله رسمی خود بش

که در این عهد و عصر یعنی مملکت ما آیهٔ امانت را فسخ کرده اند و بیع و دیانت را فسخ
من از معین التجار جویا میشوم شما خودتان از حاجی مهدی بپرسید که آن کاغذ چه شده
زیاده زحمت نمیدهم و منتظر نوشتجات دیگر شما هستم دوم شهر محرم است اعظم الله

اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام

هدایت شوم مطلبی است لزوماً و بالضروره با شرح و بسط با
جناب عالی عرض مینمایم که چند وقت قبل که عالیجاه فخامت همراه مسیو پطروف
جنرال قنسول روس بدلیل موجه و بیچ شکایتی از جناب ساعدالملک اظهار
نارضامندی کرده و با ایشان ترک مراوده نمود جناب عالی بر حسب اوامر علیه
همیونی تحریراً و تلگرافاً مرقوم فرمودید که جناب معزی الیه از جنرال قنسول ترضیه
حاصل کند اگرچه ساعدالملک بملاحظهٔ اینکه جنرال قنسول من غیر حق از او شکایت
کرده چه رسماً و چه شخصاً خود را بدادن ترضیه راضی نمیکرد و سهل است بالجمال
اصرار از کفالت کارگذاری مهام خارجه در مقام استعفا بود اما مخلص بهر
طور بود معزی الیه را ساکت و متقاعد نمودم و محض امتثال امر همیونی و اطاعت
فرمایش جناب عالی رقعه از جنرال قنسول ترضیه حاصل کرد و برای تکمیل رضامندی
جنرال این مخلص ضیافتی ترتیب دادم و طرفین با یکدیگر صفا کردند و لازمه

آن

بنوازند و بنغمه سرایند این هزل و طیبه از آن آوردم که چون نشتری
در دست بخندند و دیگر حشر مرا با جناب حکیم نخواهی که صحبت مرا با منشی
زاغی است که در یک قفص با طوطی هم‌قفس باشد و گرنه من خود معترفم و وقتیکه
استاد سخن و ادیب نقطه سنج جناب بدیع نگار دام اقباله عزّ مکتوب شما را مطالعه
خود مشرف دادند تصدیق فرمودند که امروز ساحت انشاء و عرصهٔ
کتابت را در کلک و بنان شما فسحتی تمام و وسعتی بکمال است و آنچه
در رفع اصابه عین الکمال برای من خواسته بود دیدم در حق شما سزاوار است
خصوصاً تردستی و رندیهای جناب امین لشکر را تشریحی کرده و چشم
بندیها و عیاریهای ایشان را عیاری گرفته اید که روان حریری قصهٔ ابوزید
سروجی را از مقامات خود بر داشت و من چند روز است که باز احوالم
بهم خورده این مختصر را که کمتر از مطول شما نیست با کمال ضعف نوشتم تا جناب
معاون و امین لشکر را ملاقات نمایم و کاغذ شما را دست بدست بگردانم نوشتهٔ شما
چند وقت قبل با قلمتراش بهار رسیده و در همان ایام جواب مشروح نوشته بمعین
التجار دادم و تاکید کردم که با نوشتجات خودش برای حاجی محمد مهدی بفرستد
که بشما برساند عجبست که نفرستاده عجب است که حاجی مهدی نرسانده آمنست

آن چشمه بسبز دشت خیلی مسرور و خوشوقت شدم و این شعر شاهد حال است

آسوده نشستم بمقام پدر خویش	بر غم نکند هیچ دلم رهگذر خویش

کاغذی با عبارتهای خوش که خاصه خود تانست با و بنویسید و تبریک و تهنیت بگوئید و اما شاهزاده خانم خوب آمده است

صد سفره دشمن بنهد طالب مقصود	تا بو که یکی دوست برآید بضیافت

فردا میرآخور میگوییم تا

کاروان شکر از مصر بشیراز آمد (والسلام خیر ختام)

(بند هم خود میرزا موسی سرداری نوشتیم)

برادر مهربان ما مختصر نوشته شما که احتیاطاً بالاطناب در صفحه دوم رقیم یافته بود دیدم همانا خامه این موسی را خاصیت عصای موسی داده اند بیهقی گوید واقعاً کار خط و انشاء شما بالا گرفته و آنها که خود را چیز نویس میدانند در کارند که دم فرو برند و دم فرو نهند و بنظری معجب بیکدیگر نگرند یا نگران بگویند (آی اوشاقلار اولولو گلدی قاچون)

و اول کسیکه در میدان سخن رانی شما بر پر تیهو و پشت آهو نشسته رو به هزیمت نهند ملا آدینه بقال و حاج غلامعلی معرکه گیر است که چاپ انس میخانید و اینهمه

که داریم نگذاریم بر ود ــــ

بشاهزاده معظم سلطان احمد میرزای عضد الدوله نوشته

همیشه قوه سرکار والا را برادر مکرم شاهزاده میرآخور زیارت ننموده ایت شوم

کرده رقیمجات دیگر نیز در مقدماتیکه درباب فروختن قنات داده اید رسید از ملاطفت

سابق و لاحق سرکار والا کمال امتنان دارم خصوصاً در اهتمامیکه در مسئله قنات

فرموده اید و توجهیکه در اینباب مبذول داشته اید هم مگر بهمت سرکار والا

آبی باین باغچه و عمارت مخلص که بخرجهای زیاد در تبریز بنا کرده ام برسد

وا لا از ه کردن بکمال حاجی حسین میرزا بسی دشوار است عجاله همت سرکار والا

که بعیاری بر اجتناب پوش همید ورزید و بافسون کله از تارک مه برمیدارید

دنباله تدبیرات را از دست ندهید و بهمینطور که مرقوم فرموده اید اسمعیل میرزا

ملتزم کرده بفرستید تا حاجی حسین میرزا مجبور شده به تبریز بیاید دارز دست دزد

در رفته بگیر رمال بسعید تا بداند که چندم ماه است و قنات را تسلیم نماید

زیاده زحمت نمیدهم والسلام (برادر مکرم ما)

کاغذهای ثلثه شما هر سه خوب و بمناسبتی مطلوب بودند دعوت آقا تقی آرا

روز شنبه می پذیرم فرد اخبر بدهید که ناهارش را تدارک نماید از ورود فرخ خان

سوار شدم و دو سه دفعه خواستم بفرستم جناب لعالیرا هم بسواری دعوت نمایند باز
بخاطرم آمد که شاید کار یا مانعی داشته باشید و مخصوصاً بنظرم آمد که شاید قرار
اجتماع خلفاء و نصرة الدوله را در منزل خودتان داده باشید و علی ای حال
بیسر و پا و یکه و تنها با دلی مرده و خاطری فسرده باز هم خود را بباغ امین الوزاره
رساندم و یکربع بیشتر تاب نشستن در روی نیمکتهای از هم در رفته و بشیده و
کورک از هم پاشیده و قوایم شکسته بی پیر انجار را نیاورده بحکم

غمزده هر جا رود غمی بود او را	سیر چمن خوش و نیک با دل خرم

با ایاب بدتر از ذهاب مراجعت کردم و حالا هم که رقعه جناب لعالی رسیده با دردی
وکسالت زیاد دیکه دارم بکوه افتاده ام با همین حالت و همین هیأت بنویسم که اولا
که ملک التجار و خلفاء با وجود دلالت شیخ برفتن خانه بیکلر بیکی راضی نشدند اینهم
زیاده دنبال نباید کرد و با استغنا و بی اعتنائی باید گذراند و مخصوصاً نصرة الدوله
دست و پا چلی نکند تا خودمان از باسمنج برگردیم قرار رفتن خودمان بباسمنج هم فردا
که یکشنبه است سر آفتاب است انشاء الله تعالی نصرة الدوله را خبر بدهید و تا خودمان
هم سر دسته و تنها پیش کمی از دسته گذشته تشریف بیاورید که با نهار گاه که مشغله

که دارم

و شکیبائی کمترین اشعار عالیه حکیم فردوسی ره را بطور حمایل ساخته و بند

مناسب مرقوم فرموده بودید که گویا برای همین مورد از زبان حکیم جاری

شده بود و کمترین تا زنده‌ام بدانها تمسّک خواهم جست و مرحمتهای جنابعالی را

تشفّی قلب خودم قرار خواهم داد چند روز قبل از این عریضه عرض کرده بودم

امید که بنظر شریف عالی رسیده باشد در اینجا اگر عسرتی مطالبت میگذرد

امّا هرچه هست بآسودگی و فراغت نزدیکتر است از قحطی و خشکی امسال بهره

و نصیب برزگر بکبروس رسیده و الآن بالفعل گندم در شش تومان هیجده و

تومان است و کاه انتها لا بجایی رسیده است که نزدیکست همه مردم مرحوم میزان

تبک اقتدا کنند و اوراد و اذکار خطائی مدا نشد از طهران نوشته بودند که برای

اواسط ماه شوّال در آنجا حاضر شوم امّا خود کمترین نظر بموانعیکه هست تا خبر قاطع

تا چه مقدّر باشد و چه اقتضا نماید زیاده جسارت نمینمایم و مستدعیم که آیات

رحمت را که دستخطهای شریفت است از این بنده قطع نفرمائید عمر و دولت

عالی پاینده و حشمتش فزاینده باد

فدایت شوم

بلی هر روز از کثرت خستگی و دلتنگی مثل کسیکه بی اختیار سر بکوه و صحرا نهاده باشد

وارد

باقسام مختلفه مارا خجالت میدهند و یادآوریها مینمایند ...

(بوی گل را از که جویم از گلاب)

همیشه سلامت خودتانرا اطلاع بدهید ۵ شهر ذی الحجه

بمرحوم عزیز خان سردار در جواب تعزیت نامهٔ او که در فوت یحیی خان پسر مرحوم امیر نظام مرقوم داشته نوشته است

قبله و پناهگاها مخدومی رضاقلیخان با دستخط مبارک و خلعت تن پوش
حضرت اشرف امجد والا روحی فداه و تعلیقه مرحمت آمیز بندگان عالی دام اجلاله
وارد شد و از ظهور این نوع بنده نوازیها و اینطور تسلیه و دلجوییها که بهیچ رنج
بالتفاتهای پدرانه و ملاحظات بندگان عالی دام مجده بود افتخارها حاصل کردم
که زبانم از شکرگذاری قاصر است و آنقدر امیدوار شدم که از بیانش عاجزم
حقتعالی وجود شریف عالی را که دوای دردها و مرهم زخمها است پاینده
و مستدام فرماید و آقای سیف الله خانرا از صبا به عین الکمال محافظت فرماید

به نیکویی پدرش را امیدهاست براو	وفا کناد خدا اندر او امید پدر

که امروز چشم همه مان بدو روشن است و دل همه مان بدو خرم در هر صبور

وبجای

نور چشما قصیده شما رسید از فوت مرحوم صدر الشعرا زیاده
متاسف شدم چونکه مایهٔ دلبستگی است خلف الصدق مثل شما است که با مرحوم
بودند باعث خوشوقتیشان بودید و حالا که درگذشتند جانشین با استحقاقشان هستید
قصاید سابق شما نیز رسیده اگر جوابی ننوشته و یادی نکرده ام

نه فراموشی و از ذکر تو خاموشی ماست — بلکه کثرت مشغله مانع شده وحشت شما است

که شما را مثل فرزندم عبدالحسین دوست میدارم و اینجا عذر مخصوص صاحبت و نسبت شما
نوشتم در این قصیده آخر داد فصاحت داده اید والحق جای هزار تحسین و تمجید است
جان کلام و لطیفهٔ نغزی که در اشعار شما است اینست که آنچه از طبع وقاد شما تراوش کرده
بمن میراود از دلبستگی و علاقه قلبی است که بمن دارید و اثر مخصوصی دارد انشاء الله
پیر شوی و موفق باشی جناب جلالتمآب اجل قائم مقام دام اجلاله که در هر موقع
بر من اولویت دارند بیشتر از من بشما محبت و ملاطفت خواهند فرمود
چون دستم بشما نمیرسد که از کیف مخصوص صله اشعار شما را از پیرکیها
(صفراء فاقع لونها تسر الناظرین) بدهم لهذا بموجب نوشته علیحده
بیست تومان بعلیقلیخان حواله دادم که از او دریافت دارید نواب علیه
عمهٔ محترمه شما متعلقه جناب امیرالامراء العظام شرف الملک با سلیقه مخصوصی

از عهده دل

و برکرسی نشاند و واقعاً اگرچه از اشعار مندرسه است اما سادگی و لطف مخصوصی
دارد خاصه که از دل برآید و جنابعالی نوشته بودید هوای لیوان و از مرحمتهای والا
حضرت والا روحی فداه نسبت بانجا که شرحی مرقوم فرموده اید هوای لیوان و
با سهاور را بعوض بنده استنشاق بفرمایید و تشکرات مرا از مراحم مندرجه بالا با آن
بیان خوشی که خاصه وجود جنابعالیست بخاکپای مبارک عرضه دارید شهر شکار را
که آلت مضحکه و مسخره خودتان قرار داده ایم لامحاله از عکسهای متشکله با شکال
مختلفه حتی الکلب والخنزیر او را البته دیده‌اید که منهم شریک خنده و رهین
منت شما باشم تفصیل سیل و خرابی خانه‌ها را بحضور مبارک عرض کرده‌ام البته
مطلع خواهید شد دیروز بمنزل نواب والا رفته بودم و باز آنچه تازه‌ها که دارد از قبیل
کالسکه بزغاله بسته با سپرش و موزیکانچیهای کوچک و مخزن اسلحه و شاهنامه
میرزا اسمعیل سررشته‌دار تماشا نمودم افسوس که بهر طرف نظر کردم شهسوار
آقا زرقش ندیدم و با دلی ریش و سیل خاطری پریش مراجعت کردم انشاءالله زودتر
مراجعت کرده مخلص را از ملاقات خودتان مسرور فرمائید

زیاده زحمت ندهم ۳ ذیحجه ۱۳۰۲

بر نواب والا ایرج میرزای صدر الشعراء نوشته

ور خمیة

که بشاقی معروفند با کیمیغر زرکر آورده دم و دودی راه اندا ختیم و معدنی است نقره و مس و قلع را در بوتهای متعدده ذوب کردیم با امید اینکه قطره بقطره قدری از آنخاک را بدمشان دادیم و دمیدیم چیزیکه از او مطلقا اثری ظاهر نشد این اکسیر اعظم بود و همه آرزوها بحرمان مبدل شد و چون مظنون بود به همان

همین مسئله با طرق مختلفه بعرض اولیای دولت رسید اینک قوطی مزبور را با حقیقت و سمت فرستادم که اگر خواسته باشند بدهند اور تجربه نمایند تا سر شکی محرومی مخلص باشند

و مزید اللاطلاع عرض مینمایم از قراریکه مذکور شد حاج رفیعخان مزبور از تحملین شنیده بوده وقتیکه بمکه معظمه رفته اینخاک را از سر قبر مرحوم شیخ احمد جابر راه که در مدینه مدفونست برداشته و باعتقاد آنکه اینخاک سرا آتش از کوکرد احمر و اکسیر اعظم بیشتر است آنعبارت را بدخترها و عیالش گفته واللّه اعلم بحقایق الامور

فذهبت شوم | از وصول رقیمه شریفه

قوت گرفت طبعم چون باد در خزان		شاد اب شد ضمیرم چون باده در بهار

حاجی محمد طاهر میرزا گفت که اعتذار جناب عالی از شعر کهنه و مندرس را جا ندارد

زیاله رحمت تمییز بهم

(بشنوید ای دوستان این داستان)

که حاجی رفیعخان نامی بود از خوانین گکهر و چند روز قبل در سن شصتاد و پنج سالگی فوت

(بهر ذره طالب سیمرغ و کیمیا مباش)		شد و پنیمرد بر خلاف آنچه گفته اند

[illegible]

قوطی حلبی در زیر آن آنکه کرده اند باز کرده دیده اند که مملو از خاکی آغشته بیکجا

و پاره نخاله کجست و دستمالی هم بر روی خاک گذاشته است به همان هیئت

او را برداشته و آوردند با علم قطعی بر بطلان عمل اکسیر فرستادیم چند نفری را

کرمانشاه

خود پرست و خود پسند و همیشه تیشه در دست بسیار و عمارت و شخصیت مردم را
خراب و مضمحل نماید و صاحب تفاخر مزعج نفس دل آزاری باشد که اگر سوزنی
بدامان عجب و خودستائیش فرو برند تحمل نکرده و فریادش بعالم بالا رود و قلباً دوست
ندارم و بعد از مدتی که طی مراحل زندگانی نموده ام خیلی ناشایسته است که از در

یعنی بسکه فهم که عذر بده [illegible]
منتظر زاده [illegible] جناب [illegible] عم الحسن [illegible]
سعادت [illegible] بوده که الله [illegible]
جناب [illegible] و السلام [illegible] وزاوان ۴ [illegible]
و این تصدیع [illegible] اوقات من بیچاره
شد

زیرا که لازم آمد زبره او را هم یکطاقه شال شیروانی بسیار ممتاز که کم از کشمیر نباشد
مخلص بجهة خرقه که بمبارکی و میمنت تمام نمایند تا او خرما به بالست پیشکش نمایم
(یا دیاران بارزرا میمون بود) همیشه منتظر صدور فرمایشات و ارجاع فرمایشات هستیم

تنبیه آنها را داشته و مخصوصاً با میر تومان یادداشت داده بودم که در باب
گرفتاری اشرار ایندو طایفه لازمه اهتمام بعمل آورد اما در این اقدام امیر تومان
بتنبیه آنها بعوض اینکه چند نفر اشرار و مقصرین ایندو طایفه گرفتار شوند تمام
ایندو طایفه و مخصوصاً طایفه فولادلو که ایل معتبر و متمول بودند یکباره و بالمره
غارت شده و بکلی از وضع زندگی و رعیتی افتاده اند . والعدم
الامر الاقدس الاعلی مطاع المطاع

(فدایت شوم)

رقیمه عنبر شمیمه در احسن اوقات شرف وصول ارزانی داشت (امارات نیکبختی
خود انیکمان ننبود) از رفع نقاهت و سلامت مزاج شریف بی نهایت
مسرور و خوشوقت شدم (نحمد الله ثم نحمد الله) از حالت مخلص
جویا شده اید الحمد لله بنعمت حسنه باقیست و با ضعفیکه همیشه رفیق شفیق بنده است
بعمل مأموریت خود مشغول و دقیقه آسوده گی ندارم خوب آقای من مولای
من اینچه تکلیفی است که بمن پیرمرد میفرمائید باز قلمی بر داشته و عرضی نگاشته ام
و عرض مینمایم که جناب عالی در مصلحت جور و اعتساف کرده اید که دوستی من نسبت
بان شخص شریف حکایت آبگینه و سنگ است . زیرا کسیکه بنحو دو سبب

خود مان مراجعت کرده اند و فقط چهار طایفه دیگر از آنها مانده و تا حال
مراجعت نکرده اند از قراریکه سرپنجه تحریراً و تلگرافاً اطمینان داده اند آنها
نیز مراجعت خواهد داد و اما چنانکه سابقاً عرض شده مامورین روس نسبت
بهمه طوایفیکه بانطرف رفته اند بی اعتدالی زیادی کرده اند و علاوه بر ضبط اسباب
و اشیاء آنها زیاده بر بیست هزار گوسفند آنها را ضبط و تصرف کرده
و خسارت زیادی بر آنها وارد آورده و اگرچه اینجاکر از یکطرف بر طبق اظهارات
وزارت جلیله بسرپنجه تلگراف کرده و تاکید نموده ام که استرداد اموال و اغنام
شاهسون را از مامورین سرحدیه روس بخواهد و از طرف دیگر نیز شرح مفصلی بمعین
الوزاره نوشته بتفلیس فرستاده ام که از حکومت قفقاز استرداد اموال شاهسونها
را بخواهد بهیچوجه اقدامی مشاهده نمیشود لازمست که از وزارت جلیله مجدداً در اینباب
که نهایت اهمیت را دارد اظهار شود که استیصال جمع کثیری از شاهسونها
شده است و چون از تکالیف چاکری و عبودیت اینجانب نثار است که حقیقت
هر چیز را بخاکپای مبارک عرض نماید محض اینکه در آخر مسئول نشود لزوماً عرض
مینماید که اگرچه تنبیه اشرار لازم بود و توجه بکلو خیلی لازمست و از شرایط عمده
نظم آنجا بود و از موجبات تصفیه سفارت روس بود و خود اینجانب نثار نیز ضرورت

دارالسلطنه

بنویسید که چه برای قرار و مدار مطالبات تبعه خارجه و داخله که هر روز در خود بیش
عارض و متشکی هستند و چه برای رفع اختلال حکومت صائین قلعه که هر روز
د نوه های او اخبار مجعوله منتشر نمایند و باعث بی‌نظمی ولایت شده‌اند آنها را
از دارالخلافه معاودت نمایند و همچنین پاره سفارشات دیگر را که البته در
نظر دارید در موقعیکه خودتان بهتر میدانید عرض نمایید عجالةً بیش از این نمیتوانم
نوشت جعبه ماهتی آقای صدیق الدوله را با آدم مخصوصی خواهم فرستاد
اما شرطش اینست که باقتضای مأموریت عمل نمایند زیاده زحمت نمیدهیم

۲۲ شوال ۱۳۰۰

عریضه ایست که بخاکپای شاه شهید سعید انار الله
برهانه عرض نموده

تصدق خاکپای جواهر آسای اقدس همایونت شوم

از ایالت [illegible]

مخصوصاً متذکر شوند اولاً مفاصا حسابهای ساوجبلاغ و صاین قلعه را زودتر
تمام کرده ارسال بفرمایید که از تأخیری که در تفریغ این حساب روی داده نگرانم ثانیاً
با وجود دستخطهای مبارکه شاهنشاهی و وعده صریح حضرت والا نسبت بصاحب منصبان و
افراد مأمورین هیچ نوع پاداش و مرحمتی ظاهر نشد راست است آنکتابچه را که فرستاده بودیم
قدری زیاد بود لکن حیف لازم است که اقلاً نسبت برؤسا و سرکرده ها هیچ نباشد لامحاله
یکثلث از صاحب منصبهای جزو و افراد نوکرها که در آن خدمت که اشهد بالله خدمت عمده بود
اظهار مرحمتی بشود البته این مطلب را تکراراً عرض نمایید که مثل اینکه خود حضرت والا
از تأخیر این مسئله زیاد که آنها بود در روی داده اظهار دلتنگی بفرمایید بدار الخلافه هم بنویسند
و تأکید نمایید که اقلاً نسبت به سرکرده ها و رؤسا و یکجزو از صاحبمنصبان جزو
و افراد مأمورین بواسطه اعطاء نشان و ترقی منصب و غیره التفاتی بفرمایند
که باعث امیدواری نوکر بشود و وقت دیگری بتوان خدمتی که بآنها رجوع کرد ما لشکست
معایب اقامت سلیمانخان صاین قلعه و نوه های او را چه برای اکثر عمل آذربایجان
و چه برای حکومت خود صاین قلعه خاطرنشان جناب صدیق الدوله بکنند که
بحکم گرفته هم از نگاه داشتن و حمایت کردن او و در طهران و صادر کردن
احکام بر خلاف احکام صادره از حضرت والا اظهار دلتنگی بفرمایند و مخصوصاً

و پذیرفته است و خودتان میدانید که با پاره معایبی که در او هست باز هم من
اورا بر همه ترجیح داده و میدهم و اورا از همه بهتر دانسته و میدانم و
بشرح او خواهم داد که شما چقدر از او سفارش نوشته اید بعد از رفتن شما
و تفریق آقا از بس اوقاتم تلخ بود نتوانستم که دستخط حضرت اجل اقدس والا
و جواب کاغذ جناب جلالتمآب صدیق الدوله را زودتر بشما برسانم این است که
با این پسته معروضه بحضور مبارک را سربسته و کاغذ جناب صدیق الدوله را
سربسته فرستادم که بخوانید و بر مضمون او مطلع شده ببندید و برسانید بنده را
اینکه دماغ و حوصله چیز نوشتن نداشتم یکی دو مضمون از کاغذیکه خدمت
سرکار صدیق الدوله نوشته ام چون باید شما و راجع بشما بود بد نشده و بدیده نباست
در باب اضافه مواجب فرزندی میرزا علیخان هم شرحی خدمت صدیق الدوله نوشته ام که
ملاحظه خواهید کرد و انشاءالله سعی خواهم کرد که مخارجش را معین نمایم که حقوق محبت
شما خیلی بیش از اینهاست خواهش دارم که میرزا علیخان را از من دعا برسانید
تا اینجا بود از شدت گرفتاری و بدحالی و کثرت موانع هیچ ندانستم که چطور آمده
و چطور رفت و آنچه حق اظهار مهربانی نسبت باو بود بعمل نیاید انشاءالله تعالی
خواهم کرد در ضمن مطالب که در موقعش بجناب صدیق الدوله عرض نمائید این سه فقره را

بوده دقایق مندرجه آنها ملتفت شده‌ام منظور من که تلگرافاً اعلام کرده بودم در حرکت
از رشت و ابلاغ تعجیل نکنید این بود که بحکم ضرورت چندی در آنجا بمانید و باصلاح
کار و حال آقا سیف الدین بپردازید از قراری که نوشته بودید معلوم شد که وکلای
دولت آقا رضی با ممتد ایام اقامت شما بنوده و خود آقا نیز قدر بودن شما را

[illegible]

در نهاده با سید رضا خان سفارش خواهم کرد و سفارشات شما در حق آقا در زق مسموع

فیهاست وسابقاً آبادی داشته است ویا انکه حالا تازگی میخواهند در آنجا احداث بکنند وعثمانیها در ادعای مالکیت آنجا ذکر سبب ودلیلی میکنند یا نه واگر ذکر دلیلی میکنند بچه دلیل متمسک میشوند وصورت تحقیقات ممهور خانزاده ممهور خودشان ولفیمه صورت اطلاعاتی که خود شما داشته اید وبعد از این بتحصیل خواهید کرد بزودی بفرستید تا باطراف مسئله احاطه واستحضار بهمرسانده بهر اقدام

که لازم است بشود شهر شوال ۱۳۰۵

برادر مکرم مهربانا خودتان تصور نمایید که از یکطرف با مفارقت شما وازطرف دیگر با دوری فرزندی عبدالحسین چقدر ملول وافسرده ام وقعاً این انس وعلاقه برای بنی نوع انسان بلای عظیمی است مخصوصاً برمن که قید وتعلقم بمحبت زیادی شده از دوری دوستان ومتعلقان خیلی سخت میگذرد خاصه که دوست وبرادری مثل شما وفرزندی مثل آقا باشد خلاصه مرا بر آتش هجران نشاندید ورفتید امیدکه حفظ خدا همراهتان بشود از محبت ومهربانیهای تحریری وتلگرافی شما نسبت باین آقا که همه از صمیم قلب بوده بنهایت ممتنان دارم خداوند شمارا موفق نماید بدور شما بیفزاید وفرزندی میرزا علیخان را برای خوشدلی شما حفظ نماید کاغذها ونوشتجات مرسوله درایام توقف درساوجبلاغ وبعد از حرکت از آنجا همه رسید ودر اوقات

غره شهر ربیع الاول ۱۳۱۰ نامه رحمت ... هیجدهم از خارجه عرض نامه

(امیر الامراء العظام)

بقراریکه وزارت امور خارجه مرقوم داشته شما در جزو راپورتهای خودتان
بوزارت خارجه اظهار داشته بودید که مأمورین دولت انگلیس خیال
تصرف جزئی ییلاقیکه در دست ایلات تبعه دولت علیه باقیمانده افتاده و میخواهند
دهی در آنجا احداث نمایند و حسب الامر مبارک مقرر شده بطوریکه مقتضی است
اقدامات لازمه در سد راه پیشرفت خیالات آنها بعمل بیاید لهذا بشما مینویسیم
مناسب بود که شما این اطلاعات خود را زودتر مینوشتید و همینطور
که بوزارت خارجه راپورت فرستادید راپورتی هم باینجا میفرستادید که
زودتر مطلع شده هر اقدامیکه لازم بوده است بکنیم نمیدانم باعث اینطور
غفلت شما چه بوده در هر صورت حالا مینویسیم بوصول این نوشته بلاتاخیر بسفارت
الحضرة العلیه میرزا محمود خان مهندس را که بمأموریت مخصوص در آنجا هست باتفاق
آدمی از طرف خودتان مأمور نمائید تا بآنمحل رفته بدقت ییلاق مزبور را ملاحظه
نماید که از راس حدود عثمانی بآنجا چقدر مسافتست و در ابتدیت در تصرف کدام
طرف بوده آیا از جمله متصرفات بلانزاع اینه دولت علیه بوده یا از اراضی متنازع

فیها

من ندارند و من خودم در کاری که راجع بشما باشد بتردید و تغییر قایل نیستم
اما خدا گواه است که تا بحال هر قدر سعی کرده ام نتوانسته ام مخشتل از سعیین نایم
چون با تشنا خودم خیلی مقید با وفا و عهده هستم انشاءالله خلف وعده نخواهم

[illegible]

دیگی دیگر را که تازه یکصد و پنجاه تومان خریده حاضر کرده ام تا سه چهار روز دیگر
آنها را با علیقلیخان آدم خودم بضمیمه پانصد تومان بقیه پیشکش حکومت
اردو تنیه و بارخانه از ترشی لات و غیره آنجا خواهم فرستاد اگر مقتضی باشد

از هر دوری سخن در پیوستند و آخر صحبت ایشان بر بیوفائی دنیا منتهی شده که یکی آه یک ذرعی میکشید و دیگری دست تأسف بر زانو میزد و آقا سید باقر هم گوشی میداد و سری میجنبانید و مرکب بسته هم غلیظ و قلم کند شده زیاده بر این حالت تحریر ندارم نمینوانم تا لم فوت

(برادر مکرم مهربانا)

مختصر نوشته شما رسید از پاره انتظارها و نگرانیها که از طرف شما داشتم بیرون آورد و حقیقت اینست که ملاحظات بطوری دقیق و تکالیف تجدد بحدی دشوار شده که عالماً و عامداً خود از احوالپرسی دوستان خودش مضایقه دارد و تحاشی میکند و الاچه دلیل دارد و چرا از یکماه بیشتر باید از شما کاغذ نرسد و من از شما تحریر نیز و تلگرافاً احوالپرسی نکنم بار ـــ

شرح این هجران و این خون جگر / این زمان بگذار تا وقت دگر

از مژده اعاده صحت شما خوشوقت شدم و دعا میکنم که انشاالله که دیگر عود بکند در کاغذهای سابق اظهار کرده بودید که شاید در مسئله اضافه موجب فرزندی میرزا علیخان برای من تردیدی بهم رسیده و یا میرزا هادی الفاء تردیدی کرده خودتان میدانید که میرزا هادی یا دیگری تصرف در مزارع

(فدایت شوم)

صبح پنجشنبه غرهٔ جمیدی الأولی ۱۲۸۵ هجری از منزل جناب جلالتمآب اجل سردار
کل عساکر منصورهٔ ایران باتفاق جناب امیر الامراء العظام حاجی خسرو خان
قاجار عازم خدمت جناب مجدت و جلالت انتساب اعتماد السلطنه شده در
شمیران شرف ملاقات ایشانرا دریافت کردم اجزای مجلس افلاطون الزمانی
آقا میرزا علی اکبر طبیب بیانی و مقرب الخاقان عبد العلی خان ادیب الممالک
و آقا سید باقر حجارانی و آقا میرزا رضای کاشی و چند نفر دیگر بودند جناب
اعتماد السلطنه برای اصلاح مزاجشان مسهلی از شربت ورد میل فرموده بودند و جزئی
انقلابی داشتند هوای منزل ملایم و نهری از آب صاف جاری بود و گلهای عباسی
و کوکب ساحت حیاط را از هر دو طرف رخشنده و روشن نموده غلیان یا قلیان
آوردند اجزای مجلس محض آسودگی جناب اعتماد السلطنه باطاق دیگر آمده هر یک
بر بساطی نشست و هر کس بربالینی تکیه کرد بنده از که سوء هضم و وجع معده عارض
بوده تخت خوابی اختیار افتاده ساعتی دراز کشیدم و چرتی زدم دیدم که از جوانب
کسالتم زیادتر میشود محض اینکه خودم را مشغول نمایم قلم برداشتم بتحریر این صفحه پرداختم
در اثنای نوشتن ملتفت بودم که سرکار حاجی خان و حکیم باشی و آقا میرزا رضا

و اینک شرحی را که میبایست بجناب اجل اکرم سرکار ناصر الملک بنویسم
نوشته لفافه فرستادم و علاوه بر آن شرحی هم بجناب جلالتمآب آقای
امین السلطان نوشته لفافه ارسال داشتم و هلذا از جانب حضرت ارفع والا
دهست شوکته ملفوفه بجناب مجلالتمآب ناصر الملک ضمیمه کردم که انشاء الله انها را برسانند
و بیاری خدا باشمول مراحم شاهانه هرچه خوبتر و هرچه زودتر مراجعت خواهید
کرد و چشم مرا بملاقات خودتان روشن خواهید کرد با جناب امین السلطان
خیلی گرم بگیرید از دست جناب مستطاب شرف سرکار مشیر الدوله از جانب
مخلص بوسیده عذر شرمساریهای مرا بخواهید و تشکرات مخلص را از التفاتهای
ایشان عرضه دارید لعنت خدا بر این پیشکاری آذربایجان که رشته طبیعی مرا
از دستم گرفته به بلایی گرفتارم کرده که شب و روز خودم را نمیدانم و یکی از
فضائل اینماموریت نامبارک اینست که یکباره و بالمره از ادای رسوم انسانیت
درخدمت آقایان خودم معظم که سالها با من لطف داشته اند دستم کوتاه شده
و فرصت عرض ارادت هم بایشان ندارم شمارا بخدا حالت گرفتاری مرا
بطوریکه دیده و میدانید تشریح نمائید که لامحاله حمل بر بیحقوقی نفرمایند زیاده
براین فرصت تحریر ندارم ۲۱ شهر ربیع الاول ۱۳۰۲

و بدتر از آن خواهر شد مطلقاً ترک خدمت مخادیم و عزیمت پاریس اقدام
نمیکردم و حالا شب و روز بتدابیر و وسایل استخلاص خود مشغولم و
بکمال امیدواری دارم که در اواخر ربیع الاول شرف خدمت سرکار را
دریابم و اینبدفعه رحل اقامت انداخته و دم گرمی داشته باشیم و دیوان
اشعار جمع کرده ابیات عشق بخوانیم که بقول ترکها (بو بلاردان فائده
یوخدور)

(فدایت شوم)

فراق دوستانش با دو یاران		که ما را دور کرد از دوستاران

[illegible]

خوب آقاجان بفرمائید به بینم اینهمه تشخص از کجا آورده اید که عتبه شناسی شان مردمان
معقول ندارید کاغذ منویسند جواب نمینویسید سلام میفرستند التفاتی نمیفرمائید
بلی القصر خورنق و سدیر که شما ساخته و آن بالش و سریر که شما پرداخته اید
نمیگذارد اعتنائی بفقرا بفرمائید فرعون هم قصری برافراشت که سر بطارم اخضر زد
و دعوی الوهیت کرد عاقبتش را شنیده باید (بابا به ازاین باش و غم ما
به از این بخور) که بنده قدیم و نمکخوار دیرینه ایم دو روز خواهد آمد که شاهزاده

[illegible] بنور روزگار)
[illegible] و دوایم عطفی و آن [illegible]
[illegible] در اینجا [illegible] و نور و نوار [illegible]
[illegible] و آن [illegible] از نبه [illegible] جان [illegible]
[illegible] در مسئله زناکاری [illegible] نمی‌فهمند [illegible]
[illegible] در و قصه [illegible] اول [illegible]

وروس منعقد شده مسئله متنازعه را باحترام طرفین اصلاح نمایند از اوضاع
(اسپوزیسیون) که یکماهست دایر ومفتوح شده چه عرض کنم که در بیان نگنجد
ومختصرش اینست که از اول آدم تا امروز چنان اسبابی فراهم نیامده و چنین بساطی
گسترده نشده افسوس که باب علم بر مردم ما مسدود و دوراه آمد وشد بر آنها دشوار
گشته واز تحصیل منافع وکسب فواید واطلاع بر ترقی ملل خارجه محروم مانده اند
باری برای امتعه مخصوصه خودمان جای مناسبی بطرز وطرح عمارت ایرانیه
وآماده شده است اسبابها ازقراریکه اخبار رسیده است پنج وشش روز دیگر
خواهند رسید هرچه باشد خوبست و باصطلاح فضلا وجود نمایش به از
عدم صرفست مخلص لامحاله دو روز یکدفعه به (اسپوزیسیون) میروم و خدارا
گواه که غالباً بر تشریف نداشتن جنابعالی تاسف میخورم و با کمال حسرت
وحسرت بر میگردم که اینمردم مراتب علوم وصنایع را بدرجه کمال رسانده اند
(ما هنوز اندر خم یک کوچه ایم) بنده زاده یحیی نوشته بود جنابعالی
از روی کمال مرحمتی که دارید او را برفتن طهران امر فرموده اید جناب ناصر الملک هم
بهمینطور فرمایش کرده و میرزا بزرگ را محض همین بتبریز فرستاده اند
زیاده زحمتی ندارم

حور

منصب شما و قوللر آقاسی و تعجیل مراجعت شما با ایشان نوشته‌ام برسانید و اگرچه
وجود مثل شما را که در صداقت نظیر ندارید در آنجا لازم داریم اما بودنتان اینجا
لازمتر است و سعی نمائید که هرچه زودتر مراجعت نمائید از قوللر آقاسی نهایت
رضامندی را داریم و خدا گواه است که او را بقدر عبدالحسین پسر خودم دوست میداریم
اینمختصر را در وصول نوشتجات شما نوشتم و باز هم تأکید مینمائیم که هرچه بتوانید
زودتر مراجعت نمائید و تا در آنجا هستید با هر وسیله اطلاعات لازمه بدهید
صورت کارها و گذارشات آنجا را قوللر آقاسی بشما خواهد نوشت

بمرحوم مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه از پاریس نوشته
۲۲ ذیحجه ۱۲۸۳

قبله‌گاها [illegible]

مقرر است که در لندن مجلسی مرکب از مأمورین بزرگ فرانسه و روس و [illegible] و انگلیز

۱۱ جمادی الاولی ۱۳۰۲

(معتمد السلطانا)

نوشتجات شما رسید و راپورتهای شما را هم دیده ام آنچه نوشته اید از روی کمال خیرخواهی
و همگی از روی بصیرت و محض صدقست و حقا که اسم شما با رسم شما مطابق و صادق
و واقعی هستید همانطور که دیده و دانسته اید مدار دوستی مردم این ایام بر منافع روز
بروز و ساعت به ساعت خود شانست نه بر حفظ حقوق دوستی چندین ساله
یک کنج یا دآوری میخواهد که اشتهای آنها را صاف نماید و زبان بر گوئی و عیبجوئی
آنها را ببندد اقتدار و اعتبار آنشخص بطوریکه نوشته اید صحیح است و از
قراریکه معلوم میشود از هر جهت بر دیگران ترجیح دارد و قدری نقدا
شخص با پاره و درستکار و لایق هر نوع ملاطفت و موافقت و منهم بالتمام
مختلفه با ایشان از در دوستی و موافقت بر آمده ام و در هیچ نوع یادآوری و رسومات
معموله کوتاهی نکرده ام و روز بروز بر مراتب دوستی خود اهم افزوده و حق امنیت
که ایشان هم در همه تحریرات خود شان اظهار کمال دوستی مینمایند و در انجام
کارها موافقت کلی دارند و نوعی خواهم کرد که رشته کارهای خودمان همه در دست
ایشان باشد و اینک کاغذی در سفارش شما و تاکید در انجام مطالب و مراقبت

سفیر

و مثل او کاردان و کارگذار بیکار نگذاشتم و خوشوقتی چاکر از اشتغال او باین
خدمت بیشتر است زیرا که با آگاهی و بصیرتی و لیاقت و کفایتی که دارد مهام
خارجه آذربایجان را که نهایت اهمیت دارد بسیار خوب اداره میکند و از
وقتیکه اداره اینداره بر عهده ایشان مقرر گشته تخفیف عمده در تکالیف وارده
باینچاکر بهم رسیده و بالضروره در امور راجعه با ایشان الازم تقویت بعمل
خواهد آمد و یکی از خصائل و فضائل و مرجحات و محسنات ایشان این است
که از چاکران صادق الاخلاص حضور والا و در این مسلک با بنده همقدم است و انصاف
باید داد که جناب شریف العلماء نیز (و عززنا هما بثالث) است و در فراهم آوردن
موجبات تحبیب بین الحضرتین با ما یار شاطر نه بار خاطر و از متقدمات ما تکیه بر رعیت
دادیم و صغری و کبرائی که چیدیم نتیجه خوبی بدست آوردیم و از جمله شواهد آن اینست
که ده دوازده روز دیگر مقرب الخاقان میرزا حسینخان پیشخدمت خاصه
سرکاری با ورود شش اسب بسیار ممتاز از خانه زادهای خودشان که مصدق
و منتخب اینچاکر است خدمت حضور والا دامت شوکته خواهند فرستاد عجالة
باین عریضه کفایت کرده انشاء الله با میرزا حسینخان عریضه دیگر خواهم
نوشت عمر و دولت والا پاینده و حشمتش فراینده باد معروضه

رسانده و دستخطی مبنی بر مرحمت صادر فرموده اند تشکر دارم عریضه
مبنی بر تشکر عرض خواهد شد
علیقلی خان خیلی معطل شد لطف فرموده او را روانه بفرمائید که بودنش در اینجا
خیلی لازم است ان شاء الله تا سمخان احوالش خوب است

بپایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقی		بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته ۴ شهر صیام ۱۳۰۹

بحضرت سلطان بوالا — (قربان حضور مبارکت کردم) — ظل السلطان

[illegible]

فرموده بودند خصلتی که در همه دنیا بر آن چاکر قرار میتوان داد که حق شخصی او را ادا کرده

وشر

گروتس بودم بر سر من چه آورد و نزدیک بود که مرا بسرای آخرت بفرستند
معلوم شد که بقول (امیر تیمور گورکان) باز هم خدا را با ما در دنیا کارهاست
و بعد از خلاصی از آن مهالک خود را بکردستان رسانیدم بحمد الله و از برکت همت
جناب عالی احوالم بد نیست و از روی میل و رغبت بلوازم خدمتیکه در این حدود بمن
رجوع فرموده اند مشغولم اعطاء لقب قایم مقامی و تفویض پیشکاری آذربایجان
بجناب اجل عالی بر وجه استحقاق و خیلی مناسبت و انهم مبارکست البته در
نظر شریف هست که مکرر میگفتم پیشکاری آذربایجان جامه ایست که بقامت جناب عالی
دوخته شده است و حالا که (وَقَعَ الْقَوْسُ فِی یَدِ بَارِیهَا) و بعبارة
اخری (وَحَقَّ بِمَنْ لَهُ الْحَقُّ) رسیده بسیار خوب و مطلوبست و
(گرانکه نه بوفق رضاست خرده مگیر) که گل بخار میسر نشود در بستان
و مسلمست که گل عزیز است و خار خوار و با اندک و لختی حما شاه انشاء الله کارهای
فرخنده خواهید فرمود مرحمت مخصوص حضرت اقدس والا و همت شوکته که بسبب
یار و مددکار است مثل مال لشکر همه که دارید جنبه ارکان نیز که غالبا از خود نا بسنت
سر هم رفته باصطلاح عامه فیما بین خود دعوا نبود بهیچ چیز سر جای خود قرار گرفته و بیاری
خدا اغاز و انجام امتحان مبارک خواهد بود از آنکه رساله اشکوی مرا منظر مبارک

پس صفا و هوای اینجا را تا به لیون تعریف کرده بودید بهوس افتادم که اگر دماغی و فراغی داشته باشیم بدو منزل تا بلیوان بروم و مستشار الملک را هم که بعزم پاسنیج اقامت آمده باخود خواهم برد (هر جا که هست پرتو بنا شد نشستنها) خواستم دستی نگاه دارم و چیزی بنویسم که مرقع فرزندی قاسمخان نگار آید اما خواجه سیر گیلی

از در درآمد او و من از خود بدر شدم		گوئی که زین جهان بجهان دگر شدم

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

ایضاً بآنمرحوم نوشته (فدایت شوم)

(باد آمد و بوی عنبر آورد)

یعنی فرستادهٔ علیقلیخان رسید و رقیمهٔ شریفهٔ جنابعالی را رسید

بجانا دوستی که مر دوستان را		دوای دل و راحت جان فرستد

ذوق تسلیم جنابعالی میداند و شهادت میدهد که مطالعهٔ رقیمجات شریفه مفرح یاقوت و تریاق فاروق مست و نشاط و انبساطی مخصوص در من بهم میرساند که آنچه مرقوم میفرمائید برآمده از دل است و سرشته از ذوق صفا و محبت شکر خدا را که مرض (انفلوانزا) از جنابعالی بسلامت در گذشته و گویا خبر ندارید که تا

رفیق شفیقی بچه زبان اظهار تاسف نمایم میرزا سوکلا خوب از عهده برآمده
از برادران و مخادیمکه در آنمحفل با جناب تعالی شریک بوده و از من یاد کرده اند تمنا
امتنان دارم احوال مخلص همان طور است که دیده اید و بعبارهٔ اخری جان سخت
کرده میمیرم و میدمم جناب اجل عالی هم قدری از جانسختی من اخذ فرموده و این
مقطع را از غزل حافظ ره مطمح نظر دو وجهه همت قرار بدهید

حافظا چون غم و شادی جهان در گذر است	بهتر آنست که من خاطر خود خوش دارم

ابلاغ سلام بجناب مستطاب نظام العلماء و سایر مخادیم منوط بهمت عالیست
زاده رحمت بمنه ۶ شهر رجب ۱۳۱۰

بمغفور مبرور قایم مقام رحمه الله تعالی نوشته

(فدائیت شوم)

رقیمهٔ جناب تعالی علی التوالی شرف صدور ارزانی داشته نمیدانم از
دوری و مهجوری از خدمت سرکار اظهار تاسف نمایم و یا بر سعادت التزام
جناب تعالی در رکاب مبارک و محرومی خودم حسرت ببرم

جام می و خون دل هر یک بکسی دادند	در دایره قسمت تقدیر چنین باشد

سبزی صحرائی رسید و امروز آش ماستی از آن بیاد جناب تعالی صرف خواهد شد از

فتح الله خان را نوشته لفافه فرستادم ۲۸ ذیقعدة الحرام ۱۳۰۶

(فدایت شوم)

رقیمهٔ ملاطفت آمیز جناب اجل زیارت شد منظومهٔ میرزا شوکلای صدر را که شعر ابیز
در ضیافت لیلهٔ مبارکهٔ تولد حضرت اقدس امجد والا روحی فداه در منزل فرخ
بچه محلهٔ خودمان که حالا توی سرسری سرما آورده و نصرة الدوله شده رسید

ای کریمی که از تو دیده ام	شکر دارم که کرده یادم

بی تملق و نفاق و بی مبالغه و اغراق

هر شب و روزی که بی تو میرود عمرم	هر نفسی میرود هزار ندامت

وحق هم دارم که (دگر بدست نیاید چو تو وفادار)

آن کریمی تو و صفای تو	وان تبسمهای روح افزای تو

آن اخلاق حسنه و آن صفات حمیده و آن شرم و ادب طبیعی و آن سبکروحی و آن هنا
و مناسب خوانیها و آن ملاحظات عاقلانه و موقع دانیها و آن شوخیها و ظرافتها
و آن تقلید ترکیهای علی اصغر خان و آن اشعار طاقچه بندی آقا تقی و آن شعر
با نبد بهبه در حق دبه با تشبیهات و هزار چیز دیگر از فضایل و مناقب جناب جلالتمآب عالی
که همگی در نظرم صف بسته نمیدانم کدام یک را بیان و بر دوری خودم از مثل جناب عالی

از جناب عالی استدعا دارم هر وقت که جنازهٔ او را وارد کنند قدغن بفرمایند
جای مناسبی را که معلوم و نمودار باشد برای دفن او معین نمایند و بجهة تذکار جا طرح
نوشته شود بعد عرض مینمایم که عموی مرحوم زین العابدین خان در توحیدخانهٔ مبارکه مدفون است
چنانچه مقدور و ممکن باشد که او را هم در پهلوی عموی مرحومش دفن نمایند
از التفات مخصوصی که نسبت بمخلص حقیقی خود دارند دریغ نفرموده باشند این
خاطر شکسته و روزگار تباهی که دارم زیاده بر این حالت تحریر ندارم و همه
روزه مترصد رجاع خدمات و فرمایشات هستم ۱۴ شهر جمادی الثانی ۱۲۸۷

(جناب فخامت نصاب پاشا)

اینکاغذ شما بخطی (كاجنيجة الطاوس) با وجه نقد و میوه جاتی
که فرستاده بودید رسید شما را بمجال مشک و عنبر رفته میدانستم و هیچ منتظر
این بار خانه و تعارفات شما نبودم خیلی زحمت کشیده اید و نهایت
امتنان حاصل شد خاصه از این حسن نیتی که اظهار کرده اید و از حقیقت حالی
مسئلت مینمایم که مراسم موجبات امنیت و آسودگی و ازدیاد اعتبار و شئونات مردم
آذربایجان عموماً و خود شما خصوصاً موفق فرماید و حق امنیت که از شما داشت
و صداقت و ادب شما فات رضامندی دارم انشاءالله موفق باشید جواب تلگراف

زمین برداشته نشده قسمت کرده اند و از دار الخلافه حکم بر قراری آن در حق
اولاد خودش و دو نفر دیگر صادر شد اما بجناب عالی اطمینان میدهم که از امروز
تا هر وقت در هر جا متوفی بهم برسد هر که باشد لا محاله یکمبلغ از مواجب او را

برای جناب عالی قرار بدهم ان شاء الله تعالی

(بمتولی باشی مشهد مقدس حضرت ثامن الائمه علیه الاف التحیة
والثنا مرقوم داشته است)

هدایت شوم   مقدر چنین شد که آن یک پسر که سالها در تربیت
و تعلیم او خون جگرها خورده و رنجها برده بودم بوبای کرمان مبتلا شده و درگذشت
و من بیچاره در آخر عمر بچنین مصیبتی گرفتار شده باشم و بنیان انجانواده بکلی
خراب و بساط مخلص یکباره برچیده شود نه تنها بنده در این مصیبت گرفتارم بلکه جمع
کثیری از صاحبمنصب و سربازها که باین قضای آسمانی درگذشته اند در همین اوان است
از وقوع اینحادثه بزرگ و تلف شدن اینهمه صاحبمنصب و سرباز ماتم و شیون است

مسلمان نشنود کافر نه بیند		رضا بقضاء الله و تسلیما لامره مقصود

از زحمت افزائی این است که بمقتضای وصیتی که آن ناکام کرده است جنازه
باید در آستانه مبارکه حضرت رضا سلام الله علیه و روحی له الفدا دفن شود

	خوشتر آن باشد که سر دلبران	گفته آید در حدیث دیگران	

(واللّه علی ما نقول وکیل) (حسینعلی وزیر قواید غا)

بمرحوم مغفور عزیز خان سردار نوشته است

فدهیت شوم پارسال عبای کردی مرحمت فرموده مرا داخل لباس آل عثمان علیه الرضوان کرده بودید

آن عبا پوسیده از دو شیم بر تخت	تار و پودش بکسره از هم گسیخت
مانده ام وقت سوار بی عبا	واندرین بر جنت دمه یک لا قبا
یک عبای لطف کن از شم و زر	کسوت بو بکر و عثمان و عمر
رنگ او از دارچین و زر گل تخم‌نیل	که بود بهتر شمار از آن قبیل
نیمش از اغنام و نرم و روغن دند	نی رنگا کاوند و از باجیلوند
تا بگویم در میان خاص و عام	کاین عبا باشد لباس سه امام
اولین و دومین و سیمین	رحمة اللّه علیهم اجمعین

زیاده زحمت نمیدهد (عرض میشود)

وصول رقیمه جناب عالی را صبح روز پنجشنبه بفال نیک گرفتم که ذکر مرة الحسین برکه ثابت شد اما استغفار زحمت میدهم که مواجب صادقخان خوئی را نقش او از

و اگر سرمایهٔ خلاقیش دانشمند سزاست و با کمال لفظ و جمال معنی اگر عقول سلیمه و آراء مستقیمه را بوظایف منش و لطایف آفرینش و استحکام قواعد دین و دولت و انتظام قواعد ملک و ملت دعوت کند زیبنده است که خاص و عام از کلمات حکمت آمیز آن بهره ها یابند و فایده ها برگیرند هزار آفرین بر پردازندهٔ مجموعهٔ این اخلاق و طرازندهٔ این اوراق و مؤسس ابنیهٔ معانی و مهندس بنیانی که در حیازت اطراف

سخن و ریاضت دقایق معانی

اختر از چرخ بزیر آرد و تابنده ورق	گوهر از بحر فراز آرد و بریزد در کتبا

و بزرگان سلف و حکمای نامدار که وضع نگارش کتب اخلاق و سیاسات نهاده‌اند و اساس انتشار آثار و اخبار را استوار کرده‌اند هم برعایت این دقیقه بوده که نشر آداب کنند و تشحیذ الباب تربیت نوع بدان جویند و ترقی نفوس طلبند و رسوم جاهلیت و آداب سوء را براندازند و حسنات ابرار و آداب معارف را فراخ جهانی کنند و هنوز نامهٔ مبارکه هم بر این وتیره طراز حلهٔ معانی شده است و اوج شأن بیش اعالی و هر چند در تجدید لباس و تأکید اساس آن مبالغت رود و همت عالی بر فواید عامه و نتایج کامله تام مقصور آید البته پیرایهٔ استحسان و قبول آراء بیشتر خواهد یافت

شکر خدا که از مدد بخت کارساز	بر حسب مدعاست همه کار و بار دوست

و چون دیدم که

خوش میدهد نشان جمال و جلال دوست	خوش میکند حکایت عز و وقار دوست

مقدمش را گرامی داشتم. و تا بود حرف لطیف ظریف در رفیق صحبت بود و حالا که خوشبختانه عازم خدمت است با او گفتم که پیری و شکستگی و پژمردگی و افسردگی و رنج و مشقت شبانه روزی و وحدت و انفراد مرا مشمول آن الطوطی کرده که گرفتاری خود را توسط بازرگان بهم جنسهای خود پیغام داد و چاره خلاصی از آن قفس تنها خواست با سلام و ثنائی که حاکی اخلاص من و لایق بساط عالی باشد عرضه دارد تا جناب مستطاب عالی با اصابت رای و رزانت عقلیکه خاصه وجود شریفست چه راهی بنمایند و چه ارشاد بفرمایند زیاده مصدع میشوم و بی تملق و ریا که ملکه راسخه غالب مردم این ایامست از جان و دل مخلص واقعی حضرت مستطاب عالی هستم

(بمدیر روزنامه اختر در ایام وزارت فوایدی از دارالخلافه طهران نوشته و در روزنامه سال چهارم تأسیس دهم شعبان ۱۲۹۵ درج است)

روزنامه نامی اختر که هر روز بهره مایه بهره اخلاقست و شهره آفاق از بس رشاقت مبانی و بلاغت معانی که در هر سطر و شطرش بکار رفته است اگر مفتاح آدابش خوانند روا

نسبت بمن قصه‌ها گفت و غصه‌ها خورد و چون

(بوی جان میآید از پشم گلگو) — و جا که یار رود یار بود تا تو ایستم آسترق

فرصت کرده با او صحبت کردم و حالا که مراجعت مینماید بر او حسرت میبرم
دریغم میآید که دیده گلگو بزیارت محضر انور عالی روشن کرده و من محروم مانم
تا در اینجا بود از آنجا خوب میگفت تا در آنجا از اینجا چه مگوید و حالا که عازم است

این شعر برا او خواندم و گفتم

من ای گلگو ره رفتن بکوی دوست ندانم — تو میروی بسلامت سلام ما برسانی

زیاده خاطر شریف را که از جان گرامیتر است بزحمت نمیرسانم و مخلص
قدیم بے ریا هستم

ایضاً

فدایت شوم

باز آمدن آن گلگو بیک باشعر ساز کرده و مرقوم
مبارک که حضرت تعالی را آورد

کآمده بر دو غم نشکرد — شادی ده جان پر درد

و تا دیدمش گفتم

بیت

مرحبا طایر فرخ رخ فرخنده پیام — خیر مقدم چه خبر یار کجا راه کدام

گفت

دو نمونه بوده است که ارسال شده و البته بعد از تجربه کردن آنها در دار الخلافه
معلوم و محقق خواهد شد که اینخاک و کلوخ از چه معدنیست و آیا طلائی دارد یا نه و با جزء
همانطور که در جزو ان تلگراف بخاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه عرض کرده ام
باز هم در عالم چاکری و عبودیت عرض مینمایم که البته و لامحاله در کوهستان مملکت چه از زنجان
اعم از سهند و سبلان و کوهستان قراجه داغ و ارومیه و آستیجان و سرحد دشت
و تخت سلیمان وغیره باقتضای طبیعت معدن اقسام فلزات هست و بر
کشت و تحقیق آن بالضروره باید مهندسهای قابل و ماهر از جانب دولت
مأمور شده بیایند جزء و بجزء و نقطه بنقطه اینکوهها را ببینند و معادن و قطعه
آنها را از روی علم و بصیرت تشخیص بدهند تا فواید و منافعیکه در ممالک دیگر
از هیچگونه معادن بدست آورده باعث ثروت و مکنت دولتها و ملتهای دیگر شده
بدست بیاید والا اشتعالی که هست مجهول خواهند ماند

بحضرت مستطاب اشرف آقای امین الدوله

فدایت شوم — آمد که خط مبارک را رسانید

از دست قاصدیکه کتابت یار رسید		در پای قاصد افتم و بر سر نهم کتیب

بالحن و لهجه نجیبانه قصیده ها را خواند و نشاطها آورد و از التفاتهای خداوندی

برآمدند آنها را مرخص کردیم مقرب الحضره مرتضی قلی آقای سرهنگ که در دست

حسنعلی بیک یاور اسیر است و بیچاره نفس نمیتواند بکشد شرفیاب شود

و سلام و ثنای مرا خدمت ... کار میرساند دیگر نفرمایید که فوج پنجم بود بنابست

کارهای آنها با یکدیگر مکاتبه داشتیم و حالا که آنها مرخص شده اند و هستند

دیگر چه حمایت و چه ... البته باید همه وقت اظهار ملاطفت نمایید و همیشه خدمت

رجوع فرمایید ۱۹ شعبان ۱۲۹۸

هدایت سوم برطبق آن تلگراف مشروح و مفصلی که چهار روز قبل

[illegible]

اظهارات جناب سلیمان پاشا ایلچی مخصوص بود این بیچاره هرگز باستغصاب جهت
حرف نزده و ابدا این نکات و دقایق را در طی تقریرات خود بیان ننموده است
همه محامد را از سرکار والا شرع داشتم و نمیدانم که در اصطلاحات پولتیکی هند
(لارد پالمرستون) (پرنس گورچاکوف) را شست بسته اید وقتی که بازوی
مهره سرکار را در ضیعت هم مهر نمایم و تمجید و تحسین خود را بعرض برسانم
اگر در جواب رقیمه سرکار تأخیری شد علتش این است که در این چند روز از سماندو

[illegible] جناب جلالتمآب اجل اکرم [illegible] نظام [illegible]

تخفیف مأمورین سرحد و تقلیل مخارج دولت و جوب بهم رسانده واز جمله
کارها تبدیل فوج پنجم شقاقی بفوج ششم خوی است که میباید آنها بیایند و آنها
مرخص شوند معهذا چون خبر مرخصی بگوش شان نرسیده بود قدری از دو طرف بی صبری

متوالی و متواتر است (نفسم الله علیکم و طال الله بقاکم) شرح قصیده‌ها را خوا
دید و مستفیض خواهم شد خدا کند که فرصتی و حالتی داشته باشم که بتوانم جناب میرزا
رضا و جناب حاجی میرزا محمد علی را زحمت بدهم و صحبت بداریم رقعهٔ معلوم را دیدم
خدا شاهد است که نسبت باین اشخاص اخلاص قلبی دارم و حق دارم که از هر جهة ممتاز
و منفرد و باعث افتخار مملکت و ملت هستند و باز هم قسم میخورم که هیچ وقت
نخواسته‌ام که بقدر ذره از من دلتنگی داشته باشند و چون یا هیچ نوعی اتفاق
افتاده است که بهمه قسم میتوانم برای ایشان مصدر خدمات شوم برای مخلص
باعث کمال تأسف خواهد بود که قدر اخلاص مرا ندانند و گاهگاهی از در لطفی
بر آیند که هر دو طرف را زبان داشته باشد و زبان بدخواهان دراز نمایند اما بحمد الله می‌بینم
که چند روز است از اثر خیرخواهیهای جناب عالی از در لطف بر آمده‌اند و امیدوارم که دیگر
خللی بهم نرساند و روز بروز در تزاید باشد   زاید زحمت نمیدهم

فدایت شوم   از وصول رقیمجات سرکار که در هر یک بنوعی دقایق
ملاطفت را میگنجانید و عبارات بدیع و لطیف در آن بکار میبرید برای مخلص که بالذات
اخلاص بسرکار را دارم هر دفعه از مطالعهٔ آنها نشاط و انبساط کاملی حاصل
میشود خاصه از این رقیمهٔ با مغز تخمه داری که مشتمل بر اصطلاحات پولتیک و علمی

اظهارات

زحمتها کشیده و تدبیرها بکار برده و مبلغهای جلیله خرج و یاغیها و متمردین و شهور
مشهور را دفع و در استقرار امنیت عامه مردم آذربایجان و مخصوصا در
در دفع اشرار و الواد دار السلطنه و آسودگی سکنه این شهر بد عظمت کاری
کرده ام که در قوه احدی نبوده و نیست و سرهم رفته شکر خدا را که در این
هشت سال تکالیف خدمت و ماموریت خودم را بر وجه اتم و اکمل بعمل آورده و در
آذربایجان خدمتی کرده ام که مزیدی بر آن متصور نیست و لابجناب تعالی واضح
و مبرهن باشد که معایب و مفاسد اینراه رویه ای پیش گرفته اند کاملا امیدم و
جزء و بجز و مخاطرات آنرا که باعث تضییع زحمات هشت ساله و موجب اختلال
این شهر آرام گرفته است همه با طراف بجناب . . . گفته ام و اما حجت
بجناب عالی مینویسم که چون بانی و مؤسس و طراح این مسئله که پیش آمده اقامه
و ارائه برهان یکباره و بالمره منظرم بحاصل میاید و خودم فی حد ذاته
خسته و شکسته شده ام عالما و عامدا چشم حق بینی و زبان حقگوی را بسته
بی سر و پا میروم تا بکجا سر نهم العاقل یکفیه الاشارة)

فدایت شوم بیمه و شربت الالتفاتی که همگی ممتاز و شاهد (نسایع
للشارمین) هستند رسید و بهای جناب عالی (کالمائده من السماء) بر

و امثال مرا که از اهل ظلمه و بعبارة اخری فرنگی ماب میدانند میتوان بهر ترک
اولی و هر صغیره و کبیره نسبت داد اما تماماً ثابت و مدلل و واضح و مبرهن نشده
باشد جناب عالی را این اساس آن جماعت قرار داده و البته بی شک و شبهه

(آتشی هست که دود از سر آن میآید)

خلاصه ثبت المطلوب و اگر هزار بینه آرند (مولوی باور ندارد این کلام
و ببینید که چه اثری است که مثل جناب عالی را مفتون و مسحور کرده

آنجا که عقاب پر بریزد	از پشه لاغری چه خیزد

اللّهم انّا نشکو الیک فقد نبیّنا و کثرة عدوّنا و قلّة عددنا و
تظاهر الزمان علینا) روز دوم تحویل شمس بحلبت و نظر بارادتیکه
نسبت بجناب عالی دارم بتحریر این صفحه پرداخته مبارکی و سعادت امسال جدید را بر جناب عالی
ادام الله اقباله مسئلت مینمایم و از جناب جلالتمآب آقای ... مستدعیم که مستمری
مرا از اینکار قطع نمایند که (قطع الحلقوم خیر من الرسوم قطع) والسلام
خیر ختام ۱۲ شهر مبارک صیام ۱۳۱۱

فدایت شوم آنچه مرقوم فرموده اید از دلایل کمال عقل و مآل اندیشی و خیر
خواهی دولت و ملت و از مقتضیات حفظ نظم این مملکت است که هشت سال است

با آدم مخصوص اشما بفرستند با بقیه را هم بموجب حکم که خود تان بعضی را منزل بزرگ و بعضی را بمقرب الخاقان نایب الوزاره تسلیم خواهم کرد زمقرب الخاقان خان خزانه دار کمال خجالت دارم که تا بحال عریضه بخدمت ایشان ننوشته ام دعاهای سنیه و ثناهای ارجمند مرا بحضرت ایشان این عریضه دارید و با ین مختصر اختصار نمایید

دیدی که خون ناحق پروانه شمع را		چندان امان نداد که شب را سحر کنند

بلی بیچاره خود دشمن جمعی را خراب کرد اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ عَواقِبَ اُمُورِنا خَیْراً

۲۳ صفر ۱۲۸۳

عرض میشود میخندم و مینویسم جناب عالی را شمس القلاده و واسطة العقد مدرسین آدمیت قرار داده و تصریح کرده ایم که جناب عالی رکن رکین و بنیان قویم منیع و محکم است و الحمد لله علی ذلک که حدس مخلص در باغ شمال صایب آمده و بصورت خارج از ذهن بهم رسانده که فرموده اند (اِتَّقُوا فِراسَةَ الْمُؤْمِنِ فَاِنَّهُ یَنْظُرُ بِنُورِ اللّه) یکی دو نفر دیگر از علماء را هم اسم برده اولاً از مقوله ایاک اعنی است و ثانیاً مسلّم است که مقصود بالاصاله علت غائی جناب عالیست و اگر هم نفر ما بقیه که مخلص را نیز در سلک آن جمع منسلک نموده عرض مینمایم که فرقها اند فرقها

بشما نوشته ام شکایت کرده بودید بخدا و بجان عزیزت که سوای کثرت
مشغله و گرفتاری بی‌میلی نداشته تا در گروس بودم بطوری اطراف مرا احاطه
کردند که خبر از خودم نداشتم و طهرانرا فراموش کردم وقتی هم که از گروس
فرارا بیرون آمده خود را بتبریز رساندم از یکطرف دید و بازدید و از طرف
دیگر قرار کار رعایای آشفته و سر و کار با میرزا نصرالله نایب لشکرنویس باشی
و تدارک و تهیه سفر تا اینساعت بقسمی مرا مشغول کرده که خود را از ادای تکالیف
انسانیت معذور و معاف میدانم اگر اینطور مشاغل نبود چگونه میشد که مکرر
بشما کاغذ ننویسم و اظهار ارادت نکنم و از دوری از صحبت شما تأسفات خود را
بیان ننمایم حالا هم این مختصر را مینویسم بگفتگو و محاسبه با میرزا نصرالله مشغولم و
تا خود را بکنار ارس نرسانم یعنی از ارس عبور نکنم نه خود را مورد گله میدانم
میدانم که چه میکنم وجوهات ملزومی میرزا نصرالله را بعد از صدور دستخط همایونی
و مأموریت ساعدالملک بمطالبه آن و هزار نوع تدبیر و تهدید وصول کردم و
پس فردا که ۲۵ شهر صفر است از تبریز حرکت خواهم کرد در باب وجوهات
متعلقه شما همانطور که بمیرزا بزرگ گفته‌ام که بشما عرض کند بوده نه تومان وجه خیره
و علیق شما را علیحده یا ورقه نوشتم که هر وقت از کردستان وصول کرد معجلاً

بمصیبتی گرفتار شوم تا امیدم از دنیا و ما فیها قطع گردد و حالا جز صبر و شکر چه
چاره دارم و در مقابل تقدیر چه تدبیر میتوانم سرکار عالی بهتر میدانید
که در تعلیم و تربیت آن جوان بزرگ که جز او پسری نداشتم چه رنجها بردم و چه سعیها
کردم   کنون همه هیچ شد رنج سی ساله ام   شنید آسمان از زمین ناله ام
حقتعالی وجود شریف عالی را حفظ نماید که در آن رقیمه آنقدر التفات فرموده و بطوری
اظهار تأسف فرموده بودید که برای من دلشکسته مایه تسلی شد و اگرچه در جواب
رقیمه و اظهار تشکر تأخیری روی داده علتش این است که حسب الامر بهمدان رفته
شرف اندوز خاکپای مبارک شدم رأی مبارک و میل خاطر وکلای دولت
خصوصاً حضرت حسام السلطنه این بود که در این سفر عتبات ملتزم رکاب باشم
چون موانع و پریشانی زیاد داشتم از این سعادت محروم ماندم و اضطرار اعفای
خود را از این سفر استدعا کردم مرحمت فرموده مرخصم کردند موکب همایون
در ولایت هستم تا چه مقدر باشد شاهزاده ها و یخان هم از طهران بهمدان رفت
که بیچاره مزاجش از من علیل تر بود   زیاده مصدع نمیشوم و وصول رقیمجات
و فرمایشات عالی را منتظرم   ۲ شعبان   ۱۲۷۰
مجدد و ماتکرر ما   شرحی بمیرزا بزرگ نوشته و از آنکه در این مدت خبری

۲ شعبان ۱۳۰۱

برادر مکرّما   نوشتهٔ شما با شال خلخالی رسید حاصل آنهمه سؤال
جوابها این شد که تا صدق سوره مزّمل ظاهر و محقق شد که محوّل احوال جهانیان

[illegible]

---

۲۰ جمادی الاولی

و سربسته تقدیم نماید   عجالةً زیاده بر این فرصت تصدیع ندارم
فدایت شوم   چند وقت قبل از این بزیارت رقیمهٔ کریمه که از روی
کمال بزرگی و غمخواری بتعزیه و تسلیهٔ مخلص مرقوم فرموده بودند مشرف شدم
بلی ارادهٔ ازلی و مشیت باریتعالی بر این بود که من بیچاره در این آخر عمر بچنین

ومنهم که بالطبیعه آتش سجافم واز استماع لغویات دود از سرم بر میخیزد دود را بسختی زوره

از معاشرت ایشان برزخیاطی کردم که کس را چنین نیفتد وکس را چنین مباد

والحمدلله که هرچه بود بقول آقا میرزا علی محمد صفا دنبالش منجب شد بسلامت

بسوی آخور خود برخر امید در فقره اسب از شما عذر میخواهم که چون اسلم بالا رنجان

وار ومیه در پیش بود وچنانکه دیدید بقدر حاجت خودم مال سواری ندارم

انشاءالله عوضش را برای شما خواهم فرستاد جواب سایر مطالب را در صفحات

دیگر خواهید دید — دهم شهر رمضان ۱۲۹۹

برادر مکرما — از قراریکه میرزا هادی نوشته بود پای شما پیچیده و از جا

در رفته است در یکی از نوشتجات مرحوم قائممقام دیده‌ام که نوشته است

را از پا افتادن واز دست رفتن کار صاحبدلان خط صاحب‌نظران است) و شما

از صاحبدلان وصاحب‌نظران ثابت‌القدم در راسخ‌العقیده هستید که هر زمان

پایتان در رفته وبارها هم در سر اینکار گذاشته وسر بر نمیدارید وازان میرزا نیستیم

خدای نخواسته اندر آن شوی که در سر دار خویشتن در جواب اشعر نویسید

سری که نه در راه عزیزان بود		بار گرانیست کشیدن بدوش

کار من با جنیان زاده ها بجای نازک کشیده جای بر نیدارا آقا از خوب گرفته اند

من در این انشاء مرقوم فرمایند تا من بدهم در روزنامهٔ مریخ منتشر نمایند
و از قید اینجا منتها برهانم ۲۳ شوال از دار الخلافه تحریر شد

(برادر مکرم و مهربان ما)

از فراقت سخنی هیچ نمیگویم من — کآن نه بحریست که پایان و کرانی دارد

واقعا در آمدید و رفتید و حق داشتید که بشما بد میگذشت و بر هر که مختار باشید
توقف در سیاه و جبلاغ حرام است آمدیم بر سر مطلب نوشتجات شما رسید و درود
شما را تبریک گفته ام اگر در تحریر هم تهنیت بگویم چه ضرر دارد ؟ ورود فرنگستان شما
مبارکست از اینکه دو هزار تومان را رساندید و زحمتها کشیدید و بر انتشار دیدید
الحال اطمینان حاصل شد و از عرض مراتب ارادت من نبو مستطاب والا عضد الدوله
با آن ملایمات کلام که خاصه خود تانست دیگر بیشتر ممنون شدم

بودم امروز من از سلسلهٔ دردکشان — که نه از تاک نشان بود نه از تاک‌نشان

یعنی اخلاص من بسر کار والا چهل ساله سهل است که پنجاه ساله است حال اعتقاد
شما هست که خود را در میان انداخته تازه میخواهید تحصیل اسباب فراهم بیاورید

خوب عیب ندارد همچو باشد — کو دل ما خوش مباد گر تو بدین دلخوشی

امان از افاده‌های قاضی که نظمش همه خالی از بحر بوده و نثرش همه عاری از سجع

وچه ضرورتی داعی شده بود که در تمجید و تحسین روزنامهٔ مریخ باین طورها در مبالغه
برآیند ثانیاً شان و مقام آنجناب این بود که در حالتیکه هشتاد سال عمر
شریف خود را در صحبت فضلا و ادبا و اعاظم وزراء و امرا بسر برده اند اگر
میخواستند و برخود لازم میشمرده بودند که فضلی در تمجید آن روزنامه بردارند لا محاله
و بالضروره میبایست چیزی بنویسند که مترسلان را بلاغت افزاید و متکلمان را
بکار آید و بالجمله در سیاق کلام آنجناب سلاست و جزالت و حسن الفاظ و معانی
فصاحتی مندرج باشد که همگان از او بهره مند و بر حسن اعتقاد مردم نسبت
بآنجناب بیفزاید نه این الفاظ و عبارت که خاطرها از او ملول و طبعها از او
منزجر شود و هیچ نوعی مفهوم نداشته باشد و اینکه در میان اینجمع مخلص گستاخی
کرده زبان بعرض گشوده ام علتش اینست که از روزیکه این فصل خالی از وجه را
در روزنامهٔ مریخ منتشر کرده اند چون کمال ارتباط و کثرت مرافقه و معاشرهٔ مخلص با
آنجناب از کفر ابلیس مشهورتر است همگی را اعتقاد بر آنست که آنچه از طبع آنجناب
برآمده بتصدیق و تصحیح مخلص است و چون غالباً دستشان بسر کار نمیرسد از
هر طرف بر من تاخته اند و باقسام مختلف ملامتها میکنند هیچ در عمر
جواب این ذریعه شرحی در برائت ذمت من از اینگناه و فصلی از عدم شراکت

می میخورد و لب بتان میبوسید | تا عالم آشفته قیصری گردید

زهی رحمت حالم و السلام علیکم و رحمة الله

فدایت شوم مرقومه بخط مبارک که نقطهای بی اندام دم عقربی آن بر کلمات مقرمط ممتنع القرائه آن غالب بود بتوسط گگو زیارت شد

گل بود و بسبزه نیز آراسته شد | گگو با کلاه نمدی بختیاری خودی ساخت

و قدری برافراخته باین اعتقاد آمده بود که البته مخلص مجالی خواهم داد و گوشم را وقف اصغای اشعار او خواهم کرد بیچاره تیرش بسنگ خورده و بعد از قیام و قعودها و جر زدنها عشق در مجلسیکه بقول مرحوم حکیم الهی (عاض باظلیه) همینقدر توانست که شعرش شکسته و بسته خواند و مخلص بخیر سری بکاندم و او را فرستادم که قصیده اش بحضور حضرت اقدس والا: امت شوکته عرضه دارد برفت و خواند و مستمری و خلعت و صله اش داده شد و حالا که برای برگشتن آمده اند ذریعه عریضه کرده با کمال بندگی و ارادت منتظر زیارت رقیمجات و رجوع فرمایشات هستیم

زهی مصدع نمیشوم

عرض میشود نکته سنجان خرده بینان اینشهر عموماً بر آنجناب دقتی گرفته اند و بلکه حقی گفته اند اولاً آنجناب را با کبر سن و جلالت قدریکه دارند چه افتاده

(فَاِنْ فَاتَه اَجْلُ الْمُسَاعِدُ فَاَخْسَرُ)

از لوح خاطر شریف سترده و بساط مخالفت را با ارباب نشاط گسترده و بعادهٔ اخری یکباره جستن از صحبت ساغر که زلال کوثرش بجرعه برابر نمیشود و شیشهٔ موافقت حریفانرا بسنگ زده و تبرک ملازمت جام که ملک عجمش بیک قطره نمیارزد نام ننگ چهل ساله را به ننگ آورده اید روحی فداک

اول تو چنان بدی که کس چون تو نبود		آخر تو چنان شدی که کس چون تو مباد

جنابعالی که بزم حریفانرا مصادف کلاک و بنان و در میدان رزم دلیران ساهم سهم و سنان بود دید چه شد که خرقه و سجاده را از جام و باده عوض گرفته و سبحهٔ صد دانه را بر پیمانه بدل جستید همانا خدای نخواسته تسویلات شیطانی و خیالات نفسانی در مغز که مخزن خیالات نغز بود راه یافته با معاشرت خشک مغزان قزوین بترک سعادت دیرین قرین گشته اگرچه قطع دارم با وجود طبع سلیم و سلیقهٔ مستقیم تا بحال هزار بار بر آن توبه که صد بار شکسته اید خوانده و توبه بهیچکس نمیدهید اما بنده بحکم (اَلدَّالُ عَلَی الْخَیْرِ کَفَاعِلِه) و بقول بعضی تاکیداً له و توضیحاً ایاه عرض میکنم

آن به که خردمند کناری گیرد		یا گوشهٔ قلعهٔ حصاری گیرد

مال بنده را آنچه مناسبست جز وصرف حبیب فرموده اید قطع نظر از
اینفقرات از قراریکه در السنه و افواه مذکور رود در مجالس و محافل مشهور
است در امیفر هرات تکلیف فاقد مراسم سفارت بوده و هیچیک از لوازم
العمل بفرموده اند علاوه براین از ماموریت هرات مراجعت کردن و از حدود
خراسان گذشتن و اعتنا بشان ننموده بنوالا ننمودن چه معنی داشت اما
حق داشتید که ارباب توقع زیاد بوده و سوغات هرات را طوعاً کرهاً
از شما میگرفتند بارے

اندکی با تو بگفتم غم دل ترسیدم	که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است

والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته

[illegible]

و نوافل دعای سرکار را چون ادای امانت در دین بر خود فرض عین دانسته
اند تنها ترک خواب گفته و خاک معبد را بجاروب مژگان رُفته

آبم از دیده همی رفت و زمین تر میشد		العبد از آنهمه تضرع و ابتهال و عجز و انکسار

معلوم شد که اگرچه دعاها در سلامت سرکار موثر افتاده اما علت
غائی و ماده مسلمت که اشیاء مرقومه معلومه بود از میان رفته سهل است
جزئی تنخواهی که در بهار آنها بمین امین جناب بعالی تسلیم شده چون شیر در
و مال کافر بر خود حلال دانسته نوش جان فرموده اند و بهمین تهمت
بر کوچه حسن چپ زده از راه تربت تشریف برده اید مبشر شیا
الواد محله شناعت را مناعت مینامند و در درک زر ترک سر گویند کاغذی
که بمقرب الخاقان مخدوم مهربان علیخان سرتیپ نوشته بودید دیدم ایا
مخدوم من ما ها مردمان آسمان جبل هستیم در اینجا از عدم خرجی دم گرم ما تن
سردی گرفته و چهره سرخمان زردی پذیرفته و ملازمان سرکار تنخواه
ما را العصر بهرام حواله میفرمایند و مسجد شاه را بعیشرط گذارند قباحت دارد
خان انجر کتها یعنی چه سرکار سرتیپ را بر در زمین نشانده اند باز از ایشان
راهی در دست دارید و از حقوق مخصوصه موروثه محسوب میشوند نشست

مال

[illegible]

رندی کی تبأمل نگذرد سید مستقیم حاضرست که با هیئت مجتمعه به نیات ورا
بیاید و در آنجا صف آرائی کنند والله علیم

قال الله (وَإِنْ أَمِنَ بَعْضُكُم بَعْضًا فَلْيُؤَدِّ الَّذِي اؤْتُمِنَ أَمَانَتَهُ)

مخدوما مطاعا چه روزها که در آرزوی کوستین دست دعا از آستین
برآورده سلامت سفر سرکار را خواسته از خدا و چه شبها که از حسرت
جبه دود آه بقبه افلاک رسانیده رجعت ملازمان سامی را مسئلت نمودم
ساعتی نرفت که از اشتیاق برگ (آنسفر کرده که صد قافله دل همره
اوست) در دل نگذرانم و دقیقه نگذشت که در هوای حاشیه
(یارب سببی ساز که یارم بسلامت) بر زبان نرانم بالجمله در فراق بعض

پر آب سیر نبد از بی آبی محلت دیگر اگر فرمایشی هست بمن و شما چه حاجه لکه من اینسخن بگفتم خیره در من نگریست و با استهزا سری بجنبانید و فحاشی آغاز کرد ولی مرجع ضمایر همه غایب مونث بود گفتم آقا سید چه میگوئی و غرضت چیست

اینسخن خانی خام از بهر چیست	گفت از آنرو به که مقصودم خفیست
اذ قیل ای الناس ثم قبیله	اشارت کلیب بالاکف الاصابع

دانستم که داستان چاههای جدید است و اینجا ربو جمعیت تهذید است فقیه معهوده رازها سربسته گفتم تا او را از صرافت آن راندم ختم رقعه بوزارت عدلیه نوشته سید را با جمعیت متظلمین بدیوانخانه فرستادم چون موضوع مسئله در دست حضرات بود دستی از آستین بر آورده و در انباشتن چاهها مجری نوشتند و چون حد شمالی آن بشبانه خاصی بود حاجی مستشار الدوله را بتصفیه این عمل اختصاص دادند که (الأقرب یمنع الابعد) و ایشان که صاحب بصیرت و از اهل خبرت بودند دو روز وقات شریف صرف انکار کردند و بتجد ایستادند تا چاههای جدید کور شد و در حقیقت بلا از این قناة دور از آنسر بازنهای عصرانی که در حفر چاه کمک کشتی و خودکشی داشتند

بازیچه ایامست اینکار که من دارم | مکاره آفاقست این یار که من دارم

باز در محلهٔ ما در سر شب غوغائی است امروز صبح تازه از خواب برخاسته
و هنوز آب به رو نزده از طرف کوچه همهٔ سید دست و رو نشسته و ریش
و سبیل بهم پیوسته و چک و چانه بسته چشمی ...
بمنزل من وارد شد و بی تمهید مقدمه مرا بنماز استسقا طلبید و دعای مرا
مقدمتا شروع کرد که اللّهم اسقنا الغیث و انشر علینا رحمتک
بغیث مغدق من السحاب المناق لنبات ارضک المونق فی جمیع الآفاق
جمعی هم که حاضر شده بودند که بجناب سید اقتدا کنند همینکه تکبیر گفت
حالت من تغیر کرد و یقین کردم که از جناب ایشان بشوخی تحریک شده و

[illegible]

کی شعف از نزلات وجود است اثر خود را ظاهر کرده و وضعی تازه پیش آورد

هر یک از دایره جمع به راهی رفتند	ما بماندیم و خیال تو بیکجای مقیم

از اعضای مجلس آنهارا که کافی و موافق دیدند باقی گذاشتند و آنهارا که منافی و منافق بودند ملغای از عمل شدند مجلس با حضور ما تغییر کرد و کارها بحضور ما تقسیم شد ذکر اندکی نه بوفق رضا است خرده بگیرید

از کسی خورده و برده نداریم

اذا لم تستطع امراً فدعه	وجاوزه الی ما تستطیع

چشم از جمیع مناصب بسته و دست از تمام مکاتب شسته بکنج عزلت نشسته (در سرای فرو بسته از خروج و دخول)

نه مسئولم که از مآل کار اندیشناک باشم و نه معمولم که از تنازع عاملان ترسیم

(غم موجود و پریشانی معدوم ندارم)

بخلاف شما که عشق اسیر کش و خونی دیده بیرونی شدید و خودتان را بییلاقات شمیران کشیده و ما را در طهران در طاق نسیان گذاشتند

ان الکرام اذا ما اسهلوا ذکروا	من کان یألفهم فی المنزل الخشن

خبر ندارید که با همه عار و استکبار از چند روز گرفتار چکارها شده ام

نمود و پس از دمیدن موی ریش و تغییر اسلوب وضع نمود

هدایت شوم رقعهٔ کریمه را زیارت کردم دیر رسیدن وجه قسط

اول باعث زحمت عالی و موجب خجلت بنده شد والا این تفصیلیکه تحریر فرموده

بودید همه یکی صحیح بود خدا میداند که مخلص از ملاحظات سرکار نسبت

مرحوم مصطفی خان کمال تشکر و امتنان داشته مخلص این مسئله مسلم است که طلب

در باقی تحویلداران خود دریافت میتوانید کرد حالا هم مخلص در تعهد خود تا قیمت

بهایش قسط اول نظر بوالعیکه تفصیلش باعث زحمت عالی است در رسیدن

موعد نرسید مخلص شرمنده شدم اما جای تلافی باقی است انشاء الله بقیهٔ قسط

اول را زودتر و قسط ثانی را بلا تخلف میرسانم عذر خجالت میخواهم امیدوار

دارم که مکدر مزاج شریف بکلی رفع شده باشد و مخلص در همین روزها شرف

خدمت سرکار را دریافت خواهم کرد (والسلام)

(هدایت سوم)

وکنا باجتماع کالثریا		وصرنا بالزمان بنات نعش

مشغول مجمعی و مجلسی داشتیم که ناگاه ظلمت غم و غمام ندوه و الم غلبهٔ

بدیدن انجمن و تمهید اسباب تدارک نشده اما موجبات نفاق که باعث

فرمودند که زبانهای ارشگر گذاری قاصر است و حالا هم هواهای گرم گرمانش را
تعقیب اشتیاق میکنیم و آنچه در عالم تصور برای آسودگی چند وقت خودم
ترتیب داده بودم همگی نقش بر آب شد تا محقق شود که

هزار نقش برآرد زمانه و نبود	یکی چنانکه در آئینه تصور ماست

از نواب والا برادر عزیزم عین الدوله خبرهای خوب میشنوم حکومت مشکین و اردبیل
و قراجه داغ را که هیچ بیگلربیگی تبریز اداره نمیماند امید که موفق باشد
زیاده زحمت نمیدهم و مخلص دیرین سرکار والا هستم

هجو یکی از آقازادگان عظام

این فلان آقا پسر فلان صباش از همدان و مولدش بیجار است
و اوایل عمر بتحصیل مشغول بود مدتی نگذشت که باحضرات رنود و باخاصه غیبت
الواد جلیس گردید و رشته مودت آنهارا محکم گرد و از معاشرت مردان
کامل رم کرد (فقد ضل بعد ما هدی و هو من الضالین) جامه را
که بعصمت دوخته بود بفضاحت درید درس را بجرس و کتاب را بسرای
و ذوق را بعرق و نام را بجام و ننگ را به بنگ تبدیل نمود
(ذلک هو الخسران المبین) طارف و تلید را صرف باده و بنید

ای آنکه به رنج و محنت و سوزی همه	در حالت قصد از جدائی همه
با این همه آب تشنه لب رفته بخاک	اندر سر گنج از گدائی همه

بمرحوم نواب والا شاهزاده عضد الدوله نوشته

فدایت شوم اولاً ایام محرم و (سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است)
عظم الله اجورنا و اجورکم بمصابنا بالحسین علیه السلام ثانیاً از یاد آوری بنده
و ملاطفاتیکه در نوشتجات مرقومه بنواب مستطاب والا شاهزاده ضیاء الدوله نسبت
بخودم مرقوم فرموده اید نهایت امتنان و از توجهیکه در عبور میرزا خانم سپرده
از همدان مبذول فرموده اید کمال تشکر را دارم و واقعاً اگر در کسیکه از یاد
مخلص غفلت ندارد و رسوم مودت سابقه را رعایت مینماید منحصر بشخص عزیز
وجود شریف سرکار والاست ملی با همه خستگی و شکستگی که دارم تا حیز ظهور
اختلال کرمانشاهان رسید دو سه تا ختم و دست قضا بی را از آستین بر آوردم

برید و درید و شکست و بست	یلان را سر و سینه و پا و دست

شاید حال من شد و سر هم رفته بی ادبی ها و جسارتهائیکه بشاهزاده کرده بودند
تدارک و تلافی کردم و انتظام و امنیت شهر را بحالت اولیه اعاده دادم
و اقدامات من در خاکپای مبارک مستحسن افتاده دستخطها صادر و مرحمتها مبذول

خدایگانا معظما

پیش از این در حدیث نبوی دیده بودم که (الفقر موت الاکبر) ولی
معنی آنرا تا بحال نمیدانستم در این دو سال اقامت طهران آن روایت درایت
این عیان بپایان شد مدت دو سالست که در احتضار این موتم و سکرات آن
گرفتار اما موت بفوت نرسیده و حرکت بسکون مبدل نشده هرچه میدوم
و هرجا که میروم همان احمد پارینه ام و محمد دیرینه نقشها هرچه بود زده شد
و کعبتینها هرچه داشت دریده گشت فایده نبخشید چه قطعات و تحریرات
خوب بانجام رسید اما روغنی بچراغ و جرعه بایاغ نریخت کار طهران بعشوه
است و رشوه عشوه را جمال ندارم و رشوه را مال بخدای متعال من تن بمردن
داده ام اما مرگ جان میکند و پیش من نمی آید

ع

بخت بد بین که اجل هم ناز میباید کشید	کرایهٔ خانه و مواجب نوکر دیوانه که از آن

و جهات فوری است بقضا رضا نمیدهند و امروز را بفردا نمینهند لابدین و
باید آدو نخت آبروها آبجو شد و روها از سنگ سخت تر که با سخط و ربط و ضبط
گرسنگی کشید و سختی و تنگی دید بهترین دوست من آنست که اگر مردم و غذا برا
سنگ گردم این رباعی بر سر تربتم نویسد

و سلماس ارتباط و اتصال خاصی بیکدیگر دارند و رعایت یمن همین معنی بر حاکم آینده ولایت لازم است لهذا مؤکداً مینویسیم که در جمیع موارد با جناب معزی الیه شرایط موافقت و همدستی را بعمل آورده و نظم هر دو ولایت را بحسن کمال بدارید و بهمینطور که بشما نوشته‌ام بمعزی الیه نیز سپرده‌ام که با شما در موافقت و مساعدت با شما باشند

فدایت شوم آسمان چرخی زده و سعادتی روی داده بود و تفرقه‌ها در طهران جمع شده افسوس که امتدادی نداشت و عمامه ضعیف بود و آنچند روزی هم که بود از بس گرفتار بودیم بهره و نصیبی که بایستی از صحبت یکدیگر برنداشتیم و راست

اقبال الملک [illegible] صحبت [illegible] بجناب [illegible]

و کارها صورت نظمی دارد در مطلبیکه در صفحهٔ دیگر عرض شده تا طی [illegible] فرموده جواب صریح مرقوم بدارید قربانت علی پاینده و بسته‌ام

و دو لکا عزیمت میکردم که شرف خدمت شمارا دریابم اما

فرشته ایست برین بام لاجورد اندود		که پیش آرزوی بیدلان کشد دیوار

دواعی و مقتضیات مرا مجبور کرد که از راه ودیعه و اسلامبل و تفلیس عازم طهران شدم

[illegible]

(امیرالامرا العظام ما)

جناب فخامت نصاب محمد خان والی با انتخاب شخص اعلیحضرت اقدس شهریاری روحنا فداه بحکومت خوی و سلماس مأمور شده است با دستور العمل لازمه عازم شدند قطع نظر از اینکه بر همه مأمورین دولت و حکام محروسه لازم است که در هر مورد با یکدیگر در کمال موافقت و مرافقت باشند و مخصوصاً ولایات ماکو و خوی

و سلماس

بهتر است (فدایت شوم)

صبح چهارشنبه ۶ جمیدی‌الآخر و چون امیرالامراء العظام علیرضاخان عازم
شرفیابی خاکپای مبارک حضرت اقدس ارفع والا روحی فداه است و تشرف
خدمت جناب اجل عالی را نیز دریافت مینماید مبارکی و سعادت امروز خود را
در این دانستم که بتحریر این ذریعه خود را متذکر خاطر شریف و مسافرت جناب
اجل عالی را در التزام رکاب مبارک بدار الخلافه تهنیت مینمایم و چون مخلص نیز
خیال دارد که در اواخر اینماه یا اوایل و اواسط ماه آینده عازم دارالخلافه شوم
امیدوارم که شرف خدمت جناب عالیرا در آنجا دریابم و بار فرقرا از دوش بردارم
و چون علیرضاخان بنفس ناطقه کل کاینات است و در یک دقیقه دو هزار بیت حرف
میزند که نثرش همه خالی از سجع و نظمش همه عاری از بحر دیگر مخلص با ذریعه طالب
زحمت نمیدهد و شرح حال خود را بتقریر او حوالت کردم بفرمایید دهن مغز بادام
بو داده حاضر نمایند باره تصدیع میدهم (ایام بکام)

الوداع ای کعبه کاینک وقت هجران آمده
دل تنوری گشته وا ز دیده طوفان آمده

اگر تقدیر آسمانی با تدبیر انسانی موافق شد البته و بالضروره از راه پطرز بورغ

شوید که ضمافهٔ مواجبی باندازهٔ ماخذ موجب سرتیبی اول از محل بی ضرر دعا
منتوفی در حق ایشان مرحمت و فرمان مبارک صادر شود زهی معتبع

(ایام اقبال و اجلال بانبدهٔ باد)

فدایت شوم دیروز رقیمهٔ عالیرا در وقتی آوردند که ازیکطرف بنوع صنع
لکد خوردهٔ اسب که در دش تسکین نیافته زالو انداخته ویکوری افتاده بودم
وازطرفی دیگر بواسطهٔ دو عدد دملی که مثل حب نبات ازجانبهٔ ام بیرون زده
وضمادی از برگ انداخته بهیئت مکروه متلثم بودم حالا وقت عصر است تا
متراکم شده وهوا را تیره کرده است چشم نمی بیند اگر همه باعینک است
با زحرص میزنم که رقیمه را بخوانم تا ببینم که دیگر چه ساحری فرموده اند خواندم
دیدم که سحر حلالست و ماء زلال بعد از آن تب و التهاب و پس از آن نوع معالجه
اطبای نابکار اینطور را پورت ایام مرض را نوشتن کار حضرت فیل است شوخی
نیست کو سلیمان تا در انگشت کند انگشتری
یعنی کو جوینی وجرقا وقاآنی تا عرضه داشت نمایند و اقرار بندگی کنند بسر
خودت آنقدر مشتاق خدمتم که اندازه ندارد اما چکنم نمیتوانم که پایم درد
دارد و هم بواسطهٔ این دمل میل روی حاجت ندارم ۱۲ احوال نگار

مخلص خود را بهیچوجه راضی نمیتوانم کرد که بتکلیف اولاً در جناب عالی زحمت توانم
در اینجا نگاهدارم ثانیاً در باب عزیمت او خواهند شد و بهمراه آنست که
اجازه بفرمائید در اینجا بماند که البته او در اینکار نخواهم گذاشت و خیال تعالی
مبلغی را که برای ادای قرض او وعده فرموده اید التفات کرده بفرستید که خیال ایشان
آسوده شود و مستدعیم که همه وقت بتحریر رقیمجات و رجوع فرمایشات مخلص
قدیمی خود را قرین مسرت فرمائید ایام شوکت و جلالت مستدام باد

(مخلص حسینعلی) (خدمت سوم)

در مواقع عدیده بتوسط جناب مستطاب عالی مراتب خدمات و کفایت عمدة الامراء العظام

[illegible]

در خدمات دیوانی مواجبی را که کفایت امر معاش او بکند ندارد لهذا مستدعیم
که مراتب استحقاق او را بعرض خاکپای مبارک اقدس اعلی روحنا فداه برسانید و مستدعی

شود

حیلی زحمت کشیدند اگر حیدر قلی بیگ در شهر ماند نسبت باو التفاتی فرمایند شد
که بیچاره از دست رفته از پا در افتاده زیاده زحمت نمیدهیم
شمار اخدا و آقا علی اصغر را بشما میسپارم المخلص حسینعلی

فدایت شوم رقیمه شریفه زیارت و از سلامت مزاج جناب عالی کمال

بحمد الله بوجود مبارک خوشوقتی را دارد [illegible]
الحاصل [illegible] محض [illegible] خوشحال [illegible]
[illegible]

مصلحت
چون عباس در طهران نیست زمستان را باید در طهران باند و نسبت عهد
نماید اگر سابقاً از معزی الیه چیزی الجناب مستطاب عالی عرض کرده ام محض این
بود که شبهه را از جناب عالی بالتمام رفع نمایم و معلوم شود که مخلص او را از فرزند خود
دوست تر داشته ام و حالا هم خودم در خدمت و واسطه او هستم و عرض
مینمایم که اگر بر خلاف میل جناب عالی حرکتی کرده باشد از مقتضیات جوانی البته
که خود شما نیز یکوقتی اینحالات را داشتیم و جای ملامت نیست بالجمله اولاً

و غیر ممکن میدانم باشد تا انشاء الله بیایم و بر شما ثابت و محقق شود که قصهٔ آب و آتش است و تغییر خلقت امکان ندارد و منهم آدمی نیستم که بنا ملاحظات تحمل نمایم اینکاغذ نکته ها و کوشها دارد شما با قریحه داریکه خودتان استنباط و استدراک مینمائید که چه چیز است و مقصود چیست و همین کاغذ را باید نگاه داشته باحدی ارائه ننمائید تا وقتیکه انشاء الله ملاقات شود بخود تسلیم نمائید

بمرحوم میرزا میرزا استرمان امین لشکر نوشته

هدایت شوم همه اکرامات و احترامات حضرت مشیر سلمه الله یکطرف و دادن کالسکه مخصوص یکطرف که اگر آن نبود کرمای بهشت صوفیان و دیگر منازل حشرانم کرده بود حالا هم از دوری شما نیمه خرانم و حالتی ندارم که صحبت جدائی بهم آموختگان را بیاید و بعد از این باب مکاتبات و رجوع خدمات را مفتوح فرمائید که هر دو بجان و دل مائلیم انید فعه از صدق و صفای فیما بین سرکار شما و سرکار نایب الوزاره لذت بردم انشاء الله این رشته را محکم بدارید که خلاف و نفاق عاقبت ندارد و فساد و عناد عاقبت بنا ندارد یوسف بیک کالسکچی و بهرام بیک بیاول شرط خدمت بجا آورده اند

ممکن نیست که بهر بابی فصلی بنویسیم باختصار گذشته اجمالاً اشعار مینمایم
که چشم آب میخورد (ظلمات بعضها فوق بعض) بنظر میاید
بعبارة اخری وادیها و برزخهای محسوس مشاهده میکنیم که طی کردن آنها
کار حضرت فیل است و باز هم بلفظ و عبارت دیگر ادا مینمایم که راه کردن
اینگمان بسی دشوار است زیرا که در هر امری از امور تناسب اجزاء و موافقت
آراء و تساوی اشخاص و اجتماع عقول لازم است و از قرائن معلوم است
برای ما جای هر یک از اینچهار بر پشت آهو و پر تیهو است چنانکه فرخی
گفته

حال دل آنجا نیست حذر زان قوم حذر

و هر کرا عقلی در سر است بحکم (ولا تلقوا بایدیکم الی التهلکة) نباید
خود را بورطه هلاکت بیندازد و با این معلومات و با این محققات نهایت
تکلیف این است که بیایم و ببینم و بدانم وقتیکه آمدم و دیدم و برای اعتقاد
من افزوده نخواهد و همین است که اثر و اعتبار ذره ذره آمده بدست
خدمت و زحمت پنجاه ساله را بخیال موهوم و یک تصوری که بر بطلانش
دلائل عقلیه حاکم است از دست نباید داد و بدانید و آگاه باشید که
مانع بزرگ آنچیز نیست که شما رفع آنرا سهل و آسان میدانید اما من محال

متوجه حفظ را نیستند بلکه خود شان مخصوصا دسته رستخیان بسرقت مشغولند از جمله در همین روزها چند نفر در نزد یکی گاوگان تحقیق کرده اند که از قرینه و قیاس و علامت و سراغیکه برداشته اند مرتکبین از قرار سوراخهای رستخیان هستند سر هم رفته بتعجیل شما در مراجعت ضرورت کلی دارد از تحصیل لقب فرمانفرمائی برای نواب مستطاب ناصر الدوله چندی خوشوقت شده ام مبارکست و بیشتر خوشحالی من در اینست که برادر شما این لقب موروثی با یشان مرحمت شده هزار آفرین بر شما که حق برادری خود تا نزاد اکرده اید و بر وجه وصیت مینویسیم که شما دو برادر قدر یکدیگر را بدانید و با کمال موافقت با هم راه بروید که در اتفاق جهان میتوان گرفت) باز تاکید مینمائیم که هرچه زود تر مراجعت نمائید

(برادر حکمرانا)

نوشتجات مشتمله بر تهنیت و تعزیه و اخبار وقایع و صورت کار ها و شرح و تشکیل حالتها که هر یک در رتبه و مقام خود دلکش کامل و جامع و مانند لسان فصیح و ابلغ بیان انشا شده بود رسید و بر همه آنها که ناشی و صادر از کمال صدق و صفا و مهر و وفای آن برادر است منتهای رضامندی را داریم و خوش حالی

امر صادر نمایند اگرچه تا اینساعت چیزی از شما رسیده که سیصد تومان
پیشکش ایلچیهای موزیک را چه باید کرد اما محض اینکه عوض این تنخواه
زودتر بشما برسد بمقرب الخاقان میرزا محمد خان خودمان شرحی نوشته لفاً
فرستادم که از کسان حاجی بگیرند هر نقصی و چه ضرر بوده باشد بشما تسلیم نمایند
کاغذهای شما را به بیکلربیگی داده و از مسطورات آن مطلع شده ام اگرچه
با اقتضای غیرتی که دارید جوابهای دندان شکن با آن هرزه چانه معروف
و یاوه گو داده اید اما هیچ راضی نیستم که بار دیگر خودتانرا با اینها طرف
معارضه قرار بدهید که قابل سؤال و جواب نیستند در کاغذ بیکلربیگی
پاره چیزهای دیگر نوشته بودید اگرچه برائت ذمت لازمه بشر است اما
با عقیده که بشما دارم ذمه شما را از هر دلیل از هر نسبتی بری دانسته و
هیچ لازم نبود که خود را به نوشتن آن شرح کشاف به بیکلربیگی مشغول
نمایند بلکه رفتن بمکه را عنوان نمایید که با شما خیلی کار داریم و وقت حاجی شدن
شما نیست از بیکلربیگی بواسطه غفلت زیادی که در تکالیف خودش دارد
قدری دلتنگی دارم و امروزها خیلی در اینجا اند و اگر زود ... و تغییراتی بیش
نرسی سکته عظیمی به ... خواهد رسید و فرانسویها هم بطور دیگر ...

نمایم که این گفتگو و اختلاف از میانه برخیزد و شما هر روز و هر ساعت خاطر
مبارک حضرت اقدس والا دامت شوکته را آماده سیاست عزیزالله میرزا
بکنید و با اینهمه محبت و مهربانیهای من و اینهمه مشاغلی که بدست خودم
و توسط خودم بشما سپرده‌ام مرا حامی عزیزالله میرزا میدانید و تصور میکنید
که جانب او را بشما ترجیح میدهم و چون حرف باینجا کشیده این خواهش دوستانه را
از شما میکنم که پاپی میرزا حسنخان خالصه نشوید که اشتهار یافته خیانت
بجمهور توالار و حیفداده است و این رشته خالصه را هم که قوام گرفته است
مختل خواهید کرد   زیاده تصدیع نمیدهد

باشرف والا شاهزاده فرمانفرما نوشته

[illegible]

کرده بود آمدن معلم دیگر نیز لازم بود و با زحمت همه اینها را از شما داریم و معلم را
زودتر بفرستید و ضرورت ساختن قراولخانه را خاطرنشان کرده‌اید حکام را از

عبدالحسین از طهران مراجعت کرده وارد کردستان شده و باقتضای مالابد
والا کتابی که دارد بخط عالی بسلام میرسانم

بیا پایان آمد این دفتر حکایت همچنان باقیست	بصد دفتر نشاید گفت حسب الحال مشتاقی

(رقعه فلک)

اینکه غد شما از جناب مستشار الملک رنجیده اند امنا و سلمنا که عزیزالله میرزا
همینطور بوده است که نوشته اید اما حاجی صدرالدوله که اینطور نبود و هیچ
میدانید که بر سر او چه آوردید و از روزیکه این فوج ششم را بشما داده اند چه زحمتها
بمن داده اید و در سر فوج دوم خاصه و در سر هر کاریکه بشما رجوع میشود چه هر
چه مرارتها بشوهر امیا نداده اید و چقدر تکلیف را بر من دشوار میکنید حقتعالی شما را
توفیق بدهد که در سر یکشاخه بند نمیشوید و در آن واحد بهزار طرف دست
میاندازید که (اگر بگویم شرح آن بعید نشود) حالا و نقد حرف در سر
عزیزالله میرزا است و ایل کلوکوجانلو است که مثل خون سیاوش در جوش است
و چون ثابت و محقق است که نه شما برای چهل نفر سربازیکه هست از ایل مزبور
دست برمیدارید و نه حاکم خلخال هر که باشد با موضوعیکه آن ایل میتوانند جستجو
نماید اعتقاد و اجتهاد آخر من اینست که فوج ششم را بفوج قهرمانیه تبدیل

گر نیست معجزه ابر یوسف		صحرا چرا چو روی زلیخا شد

بعضی [illegible] از جناب [illegible] پنهانی [illegible] قطع نظر [illegible] در کار [illegible] بیچاره ... بهم [illegible] ... است [illegible] از [illegible] چشم [illegible] روزی [illegible] قصه [illegible] [illegible]

میرزا محمد وکالت که پیر مهجور و متروک مانده است و هیچ تصور نفرمایند
که با وجود این اسبها از صرافت آن اسبیکه از جناب عالی خواسته ام افتاده
باشم بلکه منتظر آن هستم تا گرامی برای خود هم ثابت کرده و از جنگ خصوصیت
قایم مقام اسب بیرون آورده باشم خوب حالا بفرمایید این بیچاره چه تقصیر است
و در کجا باید نوشت که خوانین حالا مالیات را نمیدهند و علیقلیخان گرفتار عمل
آنها شده در دار السلطنه تبریز بماند معطل و سرگردان

اگر مراد تو ای دوست نامرادی ماست		مراد خویش دگر باره من نخواهم خواست

مستدعیم که در ایصال حواله‌جات بخوانین یاغی ماکو توجهی کامل بفرمایند که
علیقلیخان زیاده برین معطل نشده مراجعت نماید چهار روز است که فرزندی

خصوصاً این رقعه اخری که مملو از ملاطفت بود یادگارهای خوب و خوشبختیهای
ایام صحبت را مجسم فرموده

یاد یاران یار را میمون بود		خاصه کان لیلی و این مجنون بود

از جمله چیزهائیکه باید در مرکز خود قرار بگیرد و حق لمن له الحق برسد استقرار
جناب عالی در بساط پیشکاری آذربایجان بود و از دلایل حقگذاری دولت

کامروز رسانده است زر را بار وا		بر فوت مرحوم صدر الشعراء متاسف

و بر جانشینی شوکت لا یعنی ایرج میرزا خوشوقت شدم و قصیده‌هائی او را که فرستاده
بودید مکرر مطالعه کردم و لذت بردم که بی مبالغه و اغراق تالی قصاید فرخی
است و در فصاحت و بلاغت و عذوبت لفظ و عبارت داد شاعری و سخنوری
داده و روان مرحوم صدر الشعراء را شاد کرده جواب کاغذش را با بیت توان
صله بحواله علیقلیخان فرستاده و ادای حق تکمیل لیاقت و استعداد او را بجناب عالی
رجوع مینمایم که قدردان و مربی و مشوق او و امثال او هستید احوال مخلص
بحمدالله خوبست و بهار را مسائله کردستان شاهد قصیده ناصر خسرو علوی است
که از جمله ابیاتش اینست

بستان بهشت از رشد و لاله		رخشان بسان چهره حوراء شد

با فندی نوشته اید مسیو پطروف جواب مراسله جنابعالی را در مسئله زین العابدین
موافق قاعده نوشته وحق این است که امیر تومان در فرستادن او و برادرش
خیلی عجله کرده وگویا مقصود بالاصاله اش این بوده که نهایت درجه اهتمام
خودش را نسبت باظهارات قونسولگری ظاهر نماید ومقصود من از فرستادن
کاغذهای مرزوری ایشان بود که دلایل اقدامات امیر تومان در امور راجعه
بقونسولگری بر وجه اتم واکمل ظاهر شود وبدانید که زین العابدین و برادرش را

وعده ملاقات با ایشان را [illegible] عید
است که [illegible] نوشته ایم از قرار تفصیل [illegible] مطابق [illegible]
[illegible] بعرض مطلب نویسانی [illegible]
[illegible] محض [illegible] و مصحح [illegible]
[illegible] کارها [illegible] جواب [illegible] خطوط [illegible]
[illegible] فرستاده البته [illegible] قونسولگری [illegible] الحمد [illegible]
[illegible] تحت الحفظ [illegible]

عرقوبی همه را از چنگ ایشان بیرون بیاورید که در دنیا و آخرت مصاب و
ماجور خواهید بود　　　زیاده زحمت نمیدهم

ایضاً بمرحوم قائم مقام نوشته است

فدایت شوم　　　رقیمجات جنابعالی همه وقت طرب انگیز است و نشاط آمیز

حضور

خندیدم و معلوم شد که آقا میرزا علی اصغر خان کتابدار و دستمالی را بجوی بر دو جه
ائم و تحمل از سرکار والا یاد گرفته اند نوشتجات مرا تذهیب کرده و تو خود ذهنت
هم با آن طرازیها و زبان بازیها و کوشش بر بهیا و عیاریها که داری من پیر مرد را
دست انداخته تذهیب خط را بخرج من میدهی حالا که هیچ نشد روح بخم شد
آتش بگیرد حیف از آن پشم و کورک که در آن قالیچه بد طرح خام خشک منحوس
بکار برده اید عمر و دولت ملجمانه بیا و که بیست هزار تومان بشما ضرر زده اند
اگر تو آنی که من دانم هزار کلاه برای دیوان میدوزی و بهانه تلخ خواری که
بیست هزار تومان میدهی سهل است بیست هزار تومان مصرع پیچ میکنی حالا من
باید در مدرسه شما درس بخوانم تا ببینم در باب بیست و هفت هزار تومان فاضل
حساب مسئله با دیوان چه میکنیم دیگر مثل تو سرسخت با غیرت تن بنقصان در نمیدهی
که از مبانح تا زنجان با ردوی دولتی رفته کارهای مرا صورت بدهید زیاده

زحمتی نیست

بمرحوم میرزا عبد الرحیم خان قائم مقام در اوقات کارگذاری ایشان
در تبریز نوشته (فدایت شوم)

شکر خدا که کسالت مزاج شریف رفع شده و خوردن مسهل هم لازم نبود جواب که

وسرباز فوج کروس بدو ملحق شدند واز این قضیه ناگهانی وبلای آسمانی مصیبت بعامه مردم روی داد وپریشانی واختلالی در امر فوج وولایت بهم رسیده که بسالها وعسرها اصلاح نخواهد شد واین بنده را در مقابل تقدیر باری تعالی جز صبر وشکر چاره نیست بهرامخان برادرم را بسرهنگی اینفوج برق زده فرستادم ومرخصی فوجرا از کرمان مستدعی شدم اگرچه به کار اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مرحمت فرموده فوجرا مرخص کردند وحکم شد که فوج قراگوزلو برود وفوج کروس برگردد اما بنده کاغذی میداند که تا مصطفی قلیخان اعتماد السلطنه برخود بجنبد سال آخر خواهد رسید ودر ششم رجب عازم همدان شده دو روز قبل از ورود موکب همایون وارد گشته یکشنبه سیزدهم در شورین شرف اندوز خاکپای مبارک شده زیاده مرحمتش فرموده اند (والسلام)

(فدایت شوم)

مرقومه شمشم محرم بساعتیکه تفاخر کند بدو ایام روزمرا مبارک وچشم مرا روشن کرد قالیچه نوظهور جدید الاختراع نیز مانند جمشید مرا بتخت برنشاند در عالم خیال آنخالت برخاستن از طالار حکومتی وآن روش خرخنگی وآن عینک مقعر سرد آن زلفهای خسرمائی سرکار والا در نظرم مجسم کرده بی اختیار

مژده دادند که بر ما گذری خواهی کرد	نیت خیر مگردان که مبارک فالیست

پریروز وقتیکه بحمام رفته بودم آدم سرکار عالی آمده خبر تشریف قدوم شریف را داده در حالتیکه از مراجعت سرکار هم مطلع نبودم و اشتیاق زیارت بکمال بود این نوع ملاطفت و یادآوری که بر مژده مراجعت افزوده علاوه شد بر خوشبختی خود حمل کردم و این نعمت غیر مترقبه را بفال نیک گرفتم و از پریروز تا دیروز سهل است دیروز جمعه را هم تا وقت غروب منتظر حصول این سعادت بودم معلوم شد که این نیز مثل سایر ایام از اقتران سعد بوده که متعلق بدیگران و سهواً از سر ما گذشته علی ای حال امروز که سه شنبه و برای مطلق طبقات مردم وقت کار و برای سرکار عالی و این مخلص با استثنای شنبه و آدینه یکی است طرف عصر اگر تشریف قدوم ارزانی دارید حاضر و شاکرم و اگر در دولت منزل تشریف خواهید داشت شرفیاب خواهم شد که شوق زیارت بحد کمال است هر دو استدعا را مانعی باشد یار باقی و فردا و پس فردا ها باقی و صحبت باقی.

ادام الله اقبالکم (زیاده زحمت نمیدهم)

قبله و امیدگاها عمر و دولت عالی پاینده و سیف الدین خان زنده باد.
بنده زاده یحیی بوبای کرمان درگذشت و جمع کثیری از ضابطان منصبهای معتبر

ونظماً ونثراً داد معنی وا ده اید وحق تبریک وتهنیت را ادا کرده از تکرار
مطالعه آن برای من بهجت و مسرت بی اندازه روی داد و از هر حرفش نمایان
واز هر کلمه اش هویدا بود که آنچه نوشته اید از دل برآمده است و مسرت و غبطت
امتنان شد میدانید که عادت من بر کار نمایی و اظهار هنرمندیست اما درینکه کار
حسن بیک بنهایت اهمیت داشت و امری بود که باقبال عهد و بخت شاهنشاه باین
خوبی و زودی و بسهولت انجام یافته و اشهد بالله که قشون مأموره در تسخیر
و تصرف آن اماکن سخت و آن استحکامات و ملزومات خدمت و رشادتی
کردند که قشون هیچ دولتی نکرده است در کاغذ آخر که با این بسته رسید
شرحی از صدمه زلزله و شکستن مبلغی از اسباب و شکست خانه نوشته بودید
باعث تأسف و جای شکرش باقیست که لله الحمد بر عفران با صدمه وارد
نشده و در زیر دیوار نمانده است برای کسر اسباب و تعمیر دولت سرا با همین
بسته پانزده عدد امپریال فرستاده شد تا ببینم در مسئله مرو دشت
چه باید که امری محتوم و دینی ثابت و ادای آن واجبست خود تان بگویید انصاف
بده بیش ازین نمیتوانم نوشت زیاده زحمتی نیست

(فدایت شوهر)

مفتوح گشته و من مجبورم که باکمال اکراه بتحریر جواب پردازم و برخلاف
نیت و وقتی خودم مبارکی و سعادت این عید سعید و سال جدید را بر سرکار
والا مسئلت نمایم و بالفرض هم که از صمیم قلب باشد مسلماً دعای نامستجاب خواهد
بود فرموده اید که چون در اینجا خرجتان زیاد بود و دخلتان کم ما را بسعادت این
دوری خودتان افتخار داده اید از این ملاحظه حسنه سرکار والا و این
سعادتیکه بما ارزانی داشته اید از جانب خودم بالاصاله و از جانب همه
اهالی آذربایجان بالوکاله از سرکار والا تشکر و از حقتعالی مسئلت مینمایم
که این نعمت را از ما باز نگیرد و بر ادامه آن بر ما منت نهد
(که بهتر بود دوستی دوری) زیرا که زحمت نمیدهیم
امیرزاده ها را که مصداق (یُخرِجُ الحَیَّ مِنَ المَیّتِ و یُخرِجُ المَیّتَ مِنَ الحَیّ)
هستند سلام میرسانم دهم رمضان بهبهت روزه ها هم معلوم است

(برادر مکرم مهربانا)

تهنیت نامه شما بهمانطور که فرخی در قصیده خود گفته است

از هر صنایعی که بخواهی در او اثر	وز هر بدایعی که بجویی در او نشان

با بسته گذشته سید چند انکه شما از روی کمال محبتی که با من دارید ماده را مستعد دیده

نمودار نشده خنده های وجدانی میکند و چون کاغذهای شرح کشاف و (مغنی
و ثلاث و رباع) را میگشاید من و سرکار معاون می بینیم که خواندن
هر یک از آنها اقلا یکساعت طول دارد من از تعطیل اخذ طلب و جناب
معاون از تاخیر شستن اوقاتمان خیلی تلخ میشود و میگوئیم آقای امین لشکر
شمار را الجدا اینچه وقت خواندن کاغذهای مزخرف میرزا موسی است ایمرزد
عزیز از تبریز رفته با هر بسته دو هزار بیت کتاب جمع میکند که شرش همه
خالی از سجع است و نظمش همه عاری از بحر ببینید از دور و بیا مارت بتمام
کن میخندد و میگوید خیر بعد جناب معاون کاغذها را میقاپد و کشمکش غریبی
در اطاق رو میدهد زیاله زحمت میشد هم

	روحی فداک ای محتشم ابروی تو شمس الضحی		لبیک لبیک ای صنم وی موی تو بدر الظلم	

این منم گز تو پیامی بمن آورد نسیم

نه تنها بود که خودم را خوشبخت میدیدم و خوشوقت بودم که سرکار کاغذ (روالا)
بمن نمینویسند حالا نمیدانم چه گناهی کرده ام که بعقوبت آن باب مکاتبه بسرکار

مفتوح

با آنمقامات عالی فانی مجلدات ششگانه مثنوی خود را برای رد انتقادات شما
انشا کرده و همه را حاضر ذهن و اسیر حافظه شما قرار داده که برای تکمیل هر مطلب
و ایراد هر معنی اشعار مثنوی را گاهی بر وجه تضمین و گاه بعنوان حشو ملیح و گاهی
بر سبیل توشیح در تحریرات خود درج مینمائید و تمثیل مینمائید در این فن چه جای
بدست آورده باید در ضبط مثلها و مقطعها جاتیکه خاصهٔ مرحوم میرزا ارجه قدرتی
داشت ظاهر مینمائید نقل فوتهائیکه از سرکار وقایع نگار میکردید آنها را عرضه
مینویسید مژده خوبی بشما بدهم که نوشتجات شما بطوری در جناب امین لشکر
اثر نموده که هر وقت بسته چاپار تبریز میرسد و یک بسته بزرگ پاکتها که بعنوان
ایشان میآورند پاکتها را بهم زده نوشته شما را جستجو مینمایند و همینکه پیدا
کردند دیگر پاکتها را که غالباً دایر بامر گمرک و مطالب عمده است جمع کرده
با کمال نفرت و اکراه دور میاندازند و میگویند میرزا امین اینها را ببرید و با
میرزا محقلیخان ببینید اگر چیزی دارد فردا بمن بگوئید و آنوقت در حالتیکه
من اگر شطرنج بخت در دو حرکت دیگر محققاً ماتشان میکنم و اگر تخته است
خودم را غالب می‌بینم و میخواهم زودتر بوصل امیرال برسم جناب امین لشکر
با نشاطی هرچه تمامتر بگشودن سر پاکت مشغول میشود و هنوز طلیعه خود کاغذ

بخاکپای همایون اقدس اعلی روحنا فداه معروض و فرمان تفویض ریاست فوج قراگوزلو را
باسم معزّی الیه صادر فرمایند در صورتیکه این عرض در خاکپای مبارک
موقع قبول یابد البته قرار وجه تقدیمی و پیشکشی را هم داده از نصرة الدوله
دریافت کرده تقدیم خواهم نمود   زیاده مصدع نمیشوم

(برادر مکرّم مهربان)

نوشتجات یکورقی پشت و رو سیاه با خط غبار شمار الجناب امین لشکر
می بینم و حظّ میکنم   قیامت میکنی موسی بدین شیرین سخن گفتن

مسلّم نیست طوطی را در ایامت شکرخائی		ماشاءالله چنانکه جناب حکیم سلّمه الله

کثیر الشکا مانده‌اند دفعه شما کثیر التحریر شده‌اید

بلبل از فیض گل آموخت سخن ورنه نبود		اینهمه قول و غزل تعبیه در منقارش

معلوم میشود جناب امین لشکر نفس تازه در شما بکار برده و یک تصرف بو طوری
که برای ایشان اشکالی ندارد در مزاج شما بهم رسانده‌اند که بیادی غش ایشان
اینهمه مینویسید و باز هم ختم کلام کاغذها بدین عبارتست که (چون وقت تنگ
پست بود فرصت عریضه مفصّل نبود) و اگر خدا نکرده فرصت بدا شتند
چقدر مینوشتید اشعار مثنوی را عجب در سیاق کلام میگنجانید مگر حضرت مولانا

بالهام

از روزیکه بایشان سپرده شده بطوری در تعلیم و تربیت و پاداری و انتظام
آنها اهتمام نموده که بالفعل از هر حیثیت سرآمد افواج آذربایجان هستند
و مالیات شهر بار کرده هم همیشه دو ماه باخر سال مانده بدون یکدینار باقی
تمام و کمال پرداخته است دیگر هم رفته مراقبت و مواظبت ایشان در خدمات
مرجوعه در این سفر در خاکپای همایونی روحنا فداه مشهود و معلوم و بر رای شریف
جناب مستطاب تعالی مکشوف گردیده و حالا بدون اینکه تصور فرمایند مقصود از این عرض
ازدیاد ابواب جمعی ایشانست محض دولتخواهی عرض مینمایم که عمل فوج تحفه قاری
قراجه داغ بواسطه اینکه علیقلیخان سرتیپ صاحبمنصب بیحالی است و بدرستی
از عهده نظم فوج مزبور بر نمیآید خیلی بی‌نظم شده و باطناً هم فوج از او ناراضی
هستند و اگر چند وقت دیگر نیز بهمین حال بماند رشته نظم اینفوج گسیخته خواهد شد
اعتقاد مخلص اینست که چون ایل و سواره حاجی علیلوی قراجه داغ سپرده بشاهزاده
نصرة الدوله است و قسمت عمده اینفوج نیز از ایل مزبور است و اگر باست
اینفوج هم بایشان رجوع شود محققاً فوج را خیلی خوب و بقاعده منتظم خواهد
نمود و مقصود بالاصاله مخلص در هر موقعی پیشرفت خدمات دیوانی است اگر
اگر جناب مستطاب تعالی هم این رای و عقیده مخلص را می‌پسندید مراتب را

شوکت را دریافت نمودم و مرحمتهای فوق العاده فرموده بودند در همین روز بتجویز اطبا بجهة تغییر آب و هوا بباغ امین الوزاره که در خود شهر تبریز است رفته و چند روزی آنجا اقامت خواهم نمود و بدون اینکه اظهار خدمت شود عرض مینمایم که در ایام ناخوشی در عین اشتداد مرض که مطلقا امید حیات نبود خود را از کار معاف نداشته با اقتضای تکلیف چاکری بمشیت کارها مشغول بوده ام و تا جان در بدن و رمق در تن دارم و در هر حالت باشم از شرایط چاکری و جان نثاری قصور نخواهم کرد و السلام زیاده مصدع نمیشوم

ایام عزت و جلالت مستدام باد

ایضاً

فدایت شوم

اینفقره را بالتصریح و بروجه حقیقت عرض مینمایم از روزیکه نواب والا شاهزاده

[illegible] نصرة الدوله [illegible]

وشنیدم شقاقی را که سابقا نهایت تسلط را داشت و بی پا تر از آنها فوجی نبود

که امتحان داد از مدرسهٔ مبارکه با عطای یکقطعه مدال نقره سرفراز شد التفات
فرموده بتصدیق معلم او را بنظر انور اقدس رسانده مستدعی شوید که غلامزاده
و خانه زاد خود تانرا با عطای یکقطعه مدال طلا سرافراز فرمایند و محض اینکه
فرزندی عبد الحسین معروف خدمت باشد و را شایسته یکقطعه عکس او را
لفا ارسال خدمت نمودم | ایام عزت و شوکت مستدام

ایضاً

فدایت شوم | مرقومهٔ شریفه زیارت شد و از شاهی سفید و اشرفی های
اعلیحضرت همایون اقدس شاهنشاهی روحنا فداه بر مراتب افتخار افزود زبان
چاکر از شکر مراحم شاهانه و منظور دستخط مبارک تلگرافی قاصر است
هم مگر حسن بیان جنابعالی مراتب فدویت و چاکری و تشکرات چاکرانه
این پیره غلام را بر پیشگاه حضور همایونی عرضه دارند و از حقتعالی مسئلت
مینمایم که جان ناقابل اینچاکر را تصدق ذات اقدس و وجود مقدس شاهنشاه
بنده نواز کرداند احوال این بنده از توجهات مبذوله شاهنشاه روحنا فداه
و تلطفات متواترهٔ جنابعالی رو ببهبودی است و امروز که یکشنبه ۱۸ است
افتان و خیزان بسعادت تشرفیابی حضور مبارک حضرت اجل رفعو الاد امت

کرده و در اجرای امر مقدسه قصور و غفلت ننموده بلکه محمود خان مزبور را
با دستور العملهای لازمه فرستاده‌ام و بتفصیلیکه عرض شده بواسطه عدم
مساعدت وقت انجام اینماموریت بعد از عید خواهد شد و انشاء الله بعد از
عید که هوا اعتدال بهم برساند مجدداً مشارالیه را روانه مینمائیم که خط
سرحد را دیده نقشه برداشته بیاورد و بخاکپای مبارک تقدیم خواهد شد

ایضاً

فدایت شوم باقتضای ملاطفت قلبی از معتمد السلطان میرزا محمد خان
مستوفی از درس و تحصیل فرزندی عبدالحسین که از متعلقان مخصوص جناب عالیست
تحقیق و فرمایش فرموده بودند که نسبت بعلومیکه تحصیل نموده و امتحان تازه
داده صورت امتحان او را بتصدیق معلمش ارسال خدمت شود که او را بامدال
امتیازی سرافراز فرمایند برحسب فرمایش جناب عالی در مجلسیکه ژنرال قونسول
و مقرب الخاقان میرزا احمد خان رئیس مدرسه دولتی دارالسلطنه تبریز و جمعی
دیگر از معاریف حاضر بودند امتحانهای خوب داده است صورت امتحانهای
او را بتصدیق مسیو لاپیر معلمش ارسال خدمت نمودم و چنانکه بملاحظه جناب عالی
خواهد رسید در همه علوم بالتصدیق نمره ده داده است چون دو سال قبل

که امتحانی

نخواهد کرد خیلی لازم و مناسبست که حکم بفرمایند مشارالیه را بدار السلطنه بیاورند که اینجا باشند والا امر حکومت آنجا مختل خواهد شد

بحضرت مستطاب اتابک صدر اعظم عرض کرده

فدایت شوم اوقاتیکه موکب مسعود همایون در آذربایجان نزول اجلال فرموده بودند بالمشافهه و بعدها امر و مقرر فرموده اند که مهندسی مخصوص فرستاده خط سرحد را از آستارا تا باکو بازدید نموده هر جا را که بجهة ساحلی قراولخانه مساعد بداند تشخیص داده و صورت نقشه آنرا برداشته بیاورد که بخاکپای مبارک تقدیم شود چاکر نیز همان اوقات مقرب الحضره محمود خان سرهنگ مهندس را با دستورالعملهای لازمه مأمور نموده و مخارج و تدارکات لازمه مأموریت او را هم مرتب نموده فرستادم از قراریکه مشارالیه اظهار داشته بموجب دستورالعمل بعضی از نقاط خط سرحد دیده لیکن اعتذار نموده که بواسطه برودت هوا و عدم مساعدت وقت که غالب آن نقاط را مه گرفته و آنطوریکه باید ممکن و مقدور نیست که تمام خط سرحد را دیده و نقشه بردارد و اتمام این مأموریت موقوف بمساعدت هوا است بنابراین اطلاع خاطر شریف را لازم دانستم که تصور نفرمایند که مقررات همایونی را فراموش

جناب جلالتمآب عالی دام اجلاله عرض مینمائیم که ولکیج و اجارود طالش بواسطهٔ
اتصال بسرحد روس نقطه بسیار مهم و خیلی محل ملاحظه است و نظم و امنیت
آنجا کمال اهمیت دارد بعد از فوت مرحوم میر اسدالله خان حضرت نایب السلطنه
امجد اسعد والا دامت شوکته با جازهٔ دیوان حکومت آن ولایت را بمیر سلیمانخان
پسر او واگذار فرمودند و چون خانوادهٔ آنها عداوتیست میر محمد علیخان و میر حسینقلیخان
چند وقت بطهران آمده بکاغذپرانی و القای بعضی شبهات بکسان و بازماندگان
خودشان در ولایت باعث اختلال نظم و امنیت آن ولایت شده اند حضرت امجد
اسعد والا باقتضای مصلحت حکم فرموده اند که دیگر خانهٔ آنها در زمین نماند
از قراریکه معلوم شد مشارالیهما خدمت جناب جلالتمآب عالی عارض شده و فرموده
اند کسی متعرض و مزاحم خانهٔ او و بازماندگان او نشوند چون ماندن خانهٔ آنها
در زمین بملاحظاتیکه عرض شد خارج از مصلحت و باعث اختلال امر حکومت آنجا
میشود مخلص نفی و اخراج خانهٔ آنها را از زمین لازم میداند حالا لتفصیل
که اگر مشارالیهما در اینباب مجدداً عریضه نگار شوند خاطر شریف مسبوق
باشد که علت این فقره این است که عرض شد علاوه براین چون میر محمد علیخان
آدمی نیست که آرام گیرد بقدریکه بتواند در اختلال امر حکومت یمن کوتاهی

میان

نمره

فرموده اند قبضای ملاطفت ایشان است شرحی مبنی برکمال امتنان خدمت الشان نوشته با همین پسته ارسال نمودم که توسط معتمد السلطان میرزا محمد خان مستوفی ابلاغ شود زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم برحسب امر وارادهٔ مقدسه همایونی روحنا فداه تلگرافا جناب جلالتمآب سعدالملک را بجهة سفارت مأموریت لندن معین فرموده بودند معزی الیه این مأموریت را برای خود مناسب ندانسته استعفا داده و اصرار استعفا نمیداند انمخلص استعفا را ور التصدیق و امضا مینمودم زیراکه در حقیقت اینجا کسی نیست و معزی الیه در انجام خدمات دیوانی با مخلص معاون و همدست است چون این تعیین از دلایل مرحمت خاطر اقدس شاهنشاه روحنا فداه درحق ایشانست عرض مینمایدکه چون جناب جلالتمآب سعدالملک را از دیوان مواجب و مرسوم درستی بقدر کفایت مخارج ندارد و صاحب عیال کلی است اگر رای مبارک اقدسانه علاقه بگیرد باقتضای عوطف شاهانه تا چند سالی مبلغی بروجه انعام درحق ایشان مقرر و مقرر فرمایند موجب حصول امیدواری و سرفرازی ایشان خواهد بود و با جمعیت خاطر در انجام خدمات دیوانی با مخلص همدستی و معاونت خواهد نمود دالسلام

فدایت شوم) سفقره را بالضروره بجهة اطلاع خاطر شریف جناب

نوشته‌ام برای تقویت و تائید جواب تازه هم که آقای صدیق الدوله با ایشان
نوشته‌اند فردا که دوشنبه است تلگراف قطعی بسکتی با ایشان خواهیم نوشت
که از تکلیف تضییف کسر و شکست مرفوع الطمع باشند زحمت کشیده تفضیلا
بجناب قوام صدیق الدوله اطلاع بدهید ۲۹ رجب المرجب ۱۳۰۱

(جناب فخامت نصاب مجدو ما مکرما)

مراسله محبت آمیز شما واصل و از سلامت احوال شریعت زائد الوصف مسرور
و خوشوقت گردیدم همین مراسله مشوش که معلوم بود از روی کمال عجله نوشته‌اند

[illegible]

در مسئله فاضل حساب قوم داشته بودید زائد الوصف ممنون شدم و حق
اینست که جناب جلالتمآب معظم له اینده غیاباً و حضوراً بقدری نسبت بمن التفات
فرموده‌اند که ما فوقش متصور نیست در مسئله فاضل هم هر نوعی مساعدت

آقا نمیتوانند با انتظار اینها و زبان بازیهای خود شما را با این جزئیات ساکت
و متقاعد نماید تا ببینیم که اینه دفعه آخر چه گرم میکنند از قراریکه نوشته بودند
جناب جلالتمآب آقای صدیق الدوله در باب چهار ده هزار تومان کسر و شکست مخارج
اتفاقیه جوابی مبنی بر اظهار ملاطفت نسبت بمن بجناب جلالتمآب سرکار قوام الدوله
نوشته اند میرزا هادی نیز همه وقت از ملاطفتهای جناب ایشان مینویسید و بر مراتب
اخلاص و ارادت من افزوده و خدا گواه است که بنیان عقیده و نیت و واقعی
من نسبت بسرکار ایشان بر حد کمال است و در مقام حق و انصاف اگر من و
جناب جلالتمآب عالی و صدیق الدوله قدر یکدیگر را بدانیم و با یکدیگر با کمال موافقت و مخالصت
راه نرویم هم بآقا و صاحب اختیار خودمان و هم بشخص خودمان خیانت کرده ایم
و حالا جای کمال خوشحالی و مسرتست که لله الحمد وضعهای نامبارکی که اسباب هزار
مضمون شده بود بکلی رفع و زبان بدگویان بسته شده

روی بر روی دوست کن بگذار		تا عدو پشت دست میخاید

آنچه در جواب جناب قوام الدوله بخط شما نوشته اند صحیح و قلم در کف دوست
بوده است محققاً بدانند و قطع بفرمایید که بقیه دینار از کسر و شکست و مخارج اتفاقیه را
بر عهده نخواهند گرفت و علاوه بر آنکه سابق تحریراً و تلگرافاً بجناب قوام الدوله

نوشته ام

بآن خبر داشتند عنان صبر و طاقت از دست داده و دیوانه وار سر در کوه و
بیابان نهاده روز اول راهیمی با وی اختیار به کن رفتند و از آنجا به ارنگه
ورود بار تشریف برده اند و هنوز هم که هست هیچ تدبیری تسلی نیافته اند
همینکه حالتی برای ایشان بهم رسیده عریضه را گرفته برای شما میفرستم و
خودم هم با کمال افسردگی این مختصه را بآن برادر نوشتم که منتظر نباشند

۱۸ شهر شوال است

(برادر مکرما)

علاوه بر کاغذیکه با اینجا یار فرستاده بودید دو سه کاغذ دیگر بوسایل مختلفه
که یکی از آنها با حسن بیک یوزباشی بود از آن برادر رسیده که بواسطه کسالت
مزاج و گاهی بعلت کثرت تحریر و گرفتاری بمشاغل متعدده فرصت جواب نداشته ام
و حالا با عذر از تاخیر جواب نوشتجات شما که هر یک مستقلا در حد ذاته شایسته
هزار نوع تحسین و تمجید است کاغذیرا که آقای عبد الحسینخان بخط خود بمنت حد
شما نوشته لفا فرستادم و میرزا هادی خوب کرده است که حق السکوت مراسله
او را زودتر خدمت شما تقدیم کرده است اما آن برادر نباید باین هدیه مختصر
آقا راضی باشد و در جواب آن با آنقدرتی که در ترکیب الفاظ و خلق معانی
دارید بنویسید که آنچه فرستاده است از یمنی و از فیضی غیضی است و شر کار

آقا

خواسته بود دیدکه از ایشان حکمی بر طبق حکم سرکار والا در بقای آن شغل در دست
شما گرفته بفرستم لهذا اطلاع میدهم که آنچه تا بازگی رو یداده رجوع عمل
محاسبات صید و بروات بنائیها با آقای علاء الملک است نه عمل بنائی این بنابر
مطلب و خواهش تجدید حکم را از علاء الملک مناسب ندیدم و بلکه مقصر دانستم
واما چون ممکن و محتمل بود که یکوقتی از شاهزاده بخواهند و میرزا سید ابراهیم
آدم خود شما نزد ایشان بفرستند برای سند اینباب و ملاحظات دیگر گذارش را
بشاهزاده عرض کردم دیدم با شما در نهر کمال لطف و احتیاط را گفتم که اگر علاء
الملک از شما خواهش نماید که عمل بنائی آذربایجان را بمیرزا سید ابراهیم رجوع
نمایند قبول بفرمایند و برای اطمینان آقا میرزا موسی حکم مجددی در بقای شغل
و استقلالش مرحمت بفرمایند فرمودند ابدا آنخواهش از علاء الملک نمیپذیرم
و بهتر از نوشتن حکم مجدد عریضه مخصوصی در بقای عمل بنائی آنجا در دست آقا میرزا
موسی بحضرت امجد اشرف امجد والا ولیعهد روحی فداه مینویسم عرض کردم دیگر
بهتر و قرار دادند که فردای آنروز عریضه را نوشته برای من بفرستند که با کاغذ
خودم بفرستم از قضایای اتفاقیه روز دیگر که آدمی بمطالبه آن عریضه فرستادم
معلوم شد که دختر دوازده ساله شاهزاده فوت شده و از شدت علاقه که

مکاتبه را گسیخته است مگر سرش بجای دیگر بند است ویا جلال الدین رومی را
درخواب دیده که اشعار را در سیاق تحریرات خود بیاورد خوب جلال الدین
رومی نباشد خواجه شمس الدین حافظ شیرازی باشد مقصود این است که ما را
از افادات و مفاوضات خودشان بی بهره نگذارند هر روز با من و جناب
ناصر الملک عبا باز شده ام واگر همه محمول بر شاگردی جناب حکیم الهی است
یکثوب عبای بسیار اعلای کاروان از سرکار میخواهم که مثل همین عباهای
متداولی باشد نه عبای کردی آستین دار واگر اینطور عبا در کاروان معمول
نباشد آقایان سادجبلاغ خودمان بفرمایید که مخصوصاً سفارش و دستور
العمل بدهند که آنطور عبا تمام کرده بفرستند و آنقدر صبر وطول امل دارم
که اگر یکسال دیگر هم باشد بوصل عبا برسم زیاده عرضی ندارم

(برادر مکرم عبد بابا)

چندروز قبل جواب کاغذ شما را نوشته و فرستاده ام البته تا بحال رسیده است
حالا هم در جواب کاغذ ثانوی و مسئله عمل بنای آذربایجان مینویسم از قرار یکه
استنباط شد گویا چنین تصور کرده اید ویا چنان داغوده اند که عمل بنای آذربایجان
مستطابو الاعتضاد السلطنه آقای علاء الملک منتقل شده و بهمین ملاحظه

بریک مقدمه و پانزده باب و زیاده بر سیصد فصل و یک خاتمه بنظر همایون
رسیده موقع قبول و استحسان یافت و بسرکار بندگان شرف مخصوص شد از تمجید
و توصیف از روی اعتقاد نه بروجه رضا جوئی اجزاء مجلس مبالغه کردند و این
کتابچه ترتیبات ملکیه بشرف بتصدیق ایشان نائل گردید امید که چون کتابهای چاپی
دیگر کاغذ سوزن در خنه روزن نشود

عشق میورزم و امید که این فن شریف
چون هنرهای دگر موجب حرمان نشود

و از ثمر اجزاء و فعلیت آن برخوریم و ما رفتیم که از ترتیبات ملکیه برآئیم تمهید
اساس اردوهای پنجگانه که مرکز آنها تبریز و زنجان و طهران و کرمانشاهان
و مشهد مقدس باشد مأمور شده ایم که بریاست بندگان اشرف در ظرف دو ماه
مقتضیات آن مذاکرات لازمه بعمل آید و اینهم کتابچه شده بنظر اقدس رسید شمارا
بحد اهمیت غصه نخورید که خودتانرا آذربایجان انداختید و از اینمجلس محترم دور
افتاده و واقعا امروزها مسئله مطروحه در دار الشورای کبری منحصر بحساب و کتاب
و معامله جنابعالی با معین التجار است چرا اینکار را قطع و فصل نمیکنید و چرا راضی
میشوید که اینمطلب اینقدرها تجدید و تکرار شود هر طور هست بگذارید دنباله این را
قطع نمائیم نمیشد انهم برادر مکرم آقا میرزا موسی از ما چه گناهی دیده که نوشته

سرافراز فرمایند (زیاده عرضی ندارد) الامر الاشرف الوالا لازال مطاعاً

بجناب اجل وثوق الدوله مستوفی آذربایجان

جناب جلالتمآبا مخدوما مکرّما رقیمهٔ شریفه شرف وصول ارزانی داشت از تبریک و تهنیتی که باقتضای مکارم اخلاق و لازمهٔ ملاطفت موروثی در باب مأموریت من بآذربایجان فرموده بودید نهایت امتنان حاصل شد هیچ شکسته نفسی و خاصه بنفس نفیس نفرمایید که بحمدالله از عرق کریم و خانوادهٔ قدیمید و بهمه فضایل و کمالات آراسته اید و از اینکه حساب آذربایجان با جناب جلالتمآب عالیست نهایت خوشوقتی دارم این مختصر را با کمال ارادت در جواب رقیمهٔ شریفه نوشته و امیدوارم که بعد از این باب مکاتبه را مفتوح و همه روزه مخلص را بمژدهٔ سلامت حالات شریفه و رجوع خدمات قرین مسرت فرمایند زیاده زحمت نمیدهم

فدایت شوم چند روز قبل شرحی بخود سرکار و عریضه بحضور حضرت ارفع امجد والا ولیعهد روحی فداه عرض کرده فرستاده ام البته رسیده است فردا که دوشنبه پنجم ربیع الاول است قلمی برداشته و عزم گماشته ام که باز هم تجدید مطلبی کرده فضولی برنگارم تا دیگر نگویند فراموشم کرده اید مجلس ترتیبات ملکیهٔ ما بالیمن والسعاده صورت اختتام پذیرفت و کتابچهٔ مجدول و مذهبی مشتمل

که بقبول این پیشکش نا قابل چاکر خود را قرین مفاخرت بفرمایند الامر الامر قدس مطاع

بجناب جلالتمآب آقای اعتماد حرم دام اقباله

جناب جلالتمآبا باقتضای تکلیف چاکری یکقطعه گل الماس بضمیمه یکفرده قالیچه
که دستانه تقدیم بحضور حضرت مستطاب علیه عالیه ملکه جهان دامت شوکتها
و یکحلقه انگشتر الماس بجهة سرکار علیه عالیه معززالسلطنه دامت عزتها ارسال
شده خواهش مینماید که قبول زحمت فرموده آنهارا با سلام مخصوص تقدیم بفرمایند
و عذر ناقابلی و حقارت آنهارا بخواهید (رحیم زحمت بمیند)

بحضرت شاهزاده عباس میرزای ملک آرا نوشته است

قربانحضور مبارکت شوم مرقومه مبارکه زیارت داد از تهنیتی که باقتضای
مرحمت از تجدید ماموریت فدوی بآذربایجان فرموده بودید نهایت سرافرازی
حاصل شد کفتم که این بخت خداوندی تونیست وهمه وقت التفات
مخصوصی نسبت بفدوی داشته اند در ابقای ریاست تجارت جناب مجد منصب
حاجمیرزا کاظم عضدالملک فرمایشات حضرتوالا مطاع و ممتنع است خود
این بنده نیز با ایشان سابقه مودت دارم والبته لازمه تقویت از ایشان
بعمل آمده مستدعیم که همه وقت این بنده را الصدور ارقام مطاعه فرمایشات خود ارجوع

دیگر همه علما و مشایخ عامه و معاریف و مشاهیر ساوجبلاغ با کمال ضراعت اردو
اطاعت برآمده و بامید عفو و رحمت شاهانه خود را باردوی منصور انداختند
و بالجمله از میامن اقبال اعلیحضرت شاهنشاهی و مدد بخت حضرت اقدس والا بواسطه
رکضت و حرکت این اردو شهر ساوجبلاغ مفتوح و ساحت اینولایت از وجود
منحوس اکراد صافی و از این نقطه تا حدود میانه بلوازم امنیت دائر شد
فردا که پنجشنبه هشتم ذیحجه است امیر الامراء العظام حاجی صدر الدوله را با یکفوج سرباز
و سیصد و چهارصد نفر سواره بعقبه ساوجبلاغ میفرستیم که بشرایط حکومت
بپردازد و برای اینچاکر کمال افتخار است که بعد از انجام خدمت مرجوعه و ختم
کلیه شغل محض شرفیابی حضور حضرت اقدس والا روحی فداه بتبریز آمده و سعادت
زیارت آستان مبارک را دریابد

الامر الاقدس الوالا المطاع مطاع

ایضاً

[illegible]

ترتیبات از دست داده نخواهد شد سهلت در تکمیل آن لازمه اهتمام بعمل خواهد
آمد از جانب حضرت توالا نیز دیزور خلعتی برای امیر تومان مرحمت وارسال شد

الامر الاقدس الاعلی مطاع زیاده جسارت شد

ایضاً باعلیحضرت سلطان مغفور ناصر الدین شاه نوراته مرقده در ولایتعهد ایشان

قربانخاکپای مبارکت شوم آرزو و آمال دائمی فدوی این بود که در امری که
راجع باستان مبارک حضرت اقدس والا باشد مصدر خدمتی بشود تا این اوقات
که فتنه غیر مترقبه شیخ عبیدالله و طوایف اکراد ظاهر شد اینچاکر نظر باوامر علیه
همینوزی با یکفوج کروس و چهارصد و پنجاه نفر سواره دویرن مأمور شده در جائیکه
هیچنوع تدارکی حاضر نبود فوج و سوار را باکمال تعجیل حرکت داده از راههای سخت و
صعب غیر معمول عبور کرده خود را معجلاً باردوی بناب رسانده بعد از تلاقی این اردو
بلا فاصله و معجلاً باتفاق امیر الامراء العظام اعتماد السلطنه از بناب حرکت کرده
منزل بمنزل با نظم و ترتیب شایسته بقره قشلاق سه فرسخی قصبه ساوجبلاغ
آمدیم و نظر بتدابیر و تقدماتی که ترتیب داده بودیم از یکطرف سلسله عبدالقادر پسر
عبیدالله و حمزه آقا از مهابت اردوی منصور متفرق گشته پسر عبیدالله
از حدود سلدوز بسمت نوچه و حمزه آقا بطرف منکور فرار کرده رفتند و از طرف

دست بسته برای او فرستاده‌ایم و عبارت تلگرافیکه در اینباب از او رسیده
این است (محض انتظام ولایت و مرحمت به فدوی جعفرخان را
حبس فرموده روانه فرمودند خدا سایه بندگان اجل را از سر فدوی کم نفرمایند
چند روز قبل هم که دو نفر کدخدای فولادلو را که ملتجیاً اینجا آمده بخانه مجتهد رفته بودند
بهر تدبیریکه بود آنها را بیرون کرده محبوساً و مغلولاً برای او فرستادیم و عبارت
تلگرافیکه در فرستادن آنها از مشارالیه رسیده این است
(تلگراف بندگان اجل در فرستادن بیوک آقا و حاجی سیفعلی الآن در سه فرسخی اردبیل
زیارت شد و از این مرحمت جناب اجل عالی رفع خستگی چند ماهه فدوی شد و جای
هزارگونه شکر جهت فدوی دارد) حکم عزل و احضار میر اسدالله خان را هم در همان
ساعتیکه دستخط مبارک زیارت شد بدون هیچ ملاحظه برای او فرستادیم و
در اینباب نیز تلگرافی مبنی بر اظهار کمال تشکر از او رسیده و از قراریکه خود امیر
تومان تلگراف کرده میر اسدالله خان نزد او رفته و مفهوم تلگرافهای امیر تومان
اینست که خود او در مقام اصلاح امر و رفع رنجش از میر اسدالله خان است و مقصود
از اینعبارت و اطاله اینعریضه اینست که در خاکپای مبارک مشهود شود که با انجام خطاهائی
که هست و خواهد بود با مأموریت این چاکر اینکه تازه وارد دارالخلافه شده دنباله آن

از تصدق سر شاهنشاه تکلیف چاکری عبودیت خود را میدانند و در هر امریکه با
ادنی مصلحت دولت در میان و مقرون برضای خاطر مبارک باشد سر و جان
و مال خود را نثار مینماید و چه رسد که پای مصلحت بزرگ باشد که متضمن هزار ملاحظه
است و در امور میر اسد الله خان سهلست که اگر برادر صلبی خود جان نثار باشد
ابدا حمایتی از او نخواهم داشت و سر هم رفته دنباله آن ترتیبات را از دست نداده
و نخواهم داد و از روزیکه مصطفی خان امیر تومان رفته الی الان در پیشرفت خدمات
مرجوعه با دقیقه دقیقه تقویتها قولی و فعلی و تحریری نسبت با و بعمل آمده و خواهد آمد
و این نوع تقویت از تکالیف چاکری جان نثار است و بتاج و تخت شاهنشاه
روحنا فداه که حضرت امجد والا دامت شوکته نیز بطوری خاطر خود را مصروف تکمیل
آن ترتیبات و تقویت امیر تومان فرموده اند که مزیدی بر آن متصور نیست و در صورتیکه
خود شانرا در خاکپای اقدس مسئول نظم و امنیت آنحدود میدانند لامحاله و بالضروره
دنباله آن ترتیب را از دست نخواهند داد و تا نقطه آخر در تکمیل انتظام آنحدود
سعی خواهند فرمود و بالجمله از روزیکه امیر تومان باردبیل رفته لازمه دستور العمل
و تقویتها معمول شده و آنچه خواسته مجری داشته و آنچه نوشته همه را تصدیق
هرکس را که خواسته دست بسته با و فرستاده از جمله جعفر خان [illegible] شما همسون را

و بکارهای پرخوف و خطر آذربایجان مشغولم

	نه پای رفتن و نه جای ماندن		مبادا کار کس اینگونه مشکل	

و با همه موانع و مشکلات بحمدالله تا امروز بنوعی راه برده ام که عیب و نقصی روی نداده
عاقبت را از حقتعالی مسئلت مینمایم چندی قبل شنیدم که جناب جلالتمآب عالی
از عالیجاه حاجی آقا بزرگ دو بطانه سنجاب خواسته اید در همان وقت مخلص خواستم
این خدمت را انجام مخصوص خودم قرار بدهم اما در تبریز بهیچوجه سنجاب خوب
بدست نمی آید حتی از اردبیل هم خواستم ممکن نشد لهذا بمسکو رجوع کردم و
امروزها دو بطانه سنجاب ممتاز فرستاده بودند که با همین بسته ارسال حضور
شده امیدوارم که لایق و پسند جناب جلالتمآب عالی بوده و مخلص قدیم را بقبول
آن سرافراز فرمایند زیاده مصدع نمیشوم و همه اوقات منتظر صدور رقیمجات
و رجوع خدمات و فرمایشات هستم ۲۰ جمادی الاخری ۱۳۰۵

عریضه بخاکپای اعلیحضرت شاهنشاه شهید انارالله برهانه

تصدق خاکپای جواهرآسای اقدس همایون گردم دستخط مبارک زیارت شد
امر و مقرر فرموده بودند که دنباله اقدامات و ترتیباتیکه در کار شاهسون و نظم
آنجا داده شده قطع نشود تصدق خاکپای مبارکت شوم این جان نثار

از تصدق

چندیست که از رهنمون ملاطفت‌نامه و عهد و رقیمه‌جات و وصول هدیه‌ای که جناب جلالتمآب
تشکر داده‌ام از تأخیری که در باب جواب و اظهار مراتب ارادت روی داده
خجلم و چیزیکه مایهٔ تسلی است که تقصیر و تأخیر در عریضه‌نگاری از قصور ارادت و طریق
غفلت نبوده و تکیه و اعتماد بعفو و اغماض جناب عالی با گرفتاریهای خودم دست بهم
داده مانع از ذریعه‌نگاری و مایهٔ خجلت و شرمساری شده است و شکر خدا را که
بنیان محبت و اخلاص (کالجبل الاشم که لا یوصف) ثابت و راسخ است و تغییرپذیر نیست
و بعد از تمهید معذرت و اظهار مراتب ارادت جناب عالی را بوجود نور چشم گرامی
که از هر جهة قابل و لایق است تهنیت میگوئیم و امیدوارم که خود را صاحب چندین
پسر شوند و آنها هم هر یک صاحب چندین چنین اثر و با اقتضای لیاقت ذاتی و
رشد یکه [illegible] از ناصیه پیدا است [illegible] حکومت [illegible] الحکومت [illegible]
ذکر مرقوم مبدل کرده‌ایم و انشاء الله بعد از عید چهار روز که اثر جناب جلالتمآب عالی و همه خانواده
جلیله مبارک و مسعود است در روانه مینمائیم

	باش تا صبح دولتش بدمد		کاین هنوز از نتایج سحر است	

از کار و حال مخلص سؤال فرمایند با عسرتی بنعتا رسیده و بنیه تحلیل رفته
قوای از کار افتاده با شکلاتیکه جناب جلالتمآب عالی بهتر مستحضرند نخست زحمت

کنند پس اعتراضات سرکار مسلم نشد و جای آنست که تشریف قدوم ارزانی
داشته بتمهید رقعه الاعتذاری بپردازیم و خاطر جناب آقا را از این رنج
فارغ نمائیم (رباعیه مصرع نمیشود والسلام)

فدایت شوم این حبیب میرزا فلان کاری کرده است که بحکم انّ حسن قدم
و مناسبت اسم منحوس او از همه احبا صرف نظر باید تا باین حبیب کبریت
با و گفتم و تاکید کردم آنچه را که لایق این بر دو بر فست حاضر کرده با قابیک که
لمعه نور و حاکی طور است تسلیم نماید بلی دیر در پیغام کردم بنده کان اشرف رسید
اما چون وقت گذشته بود عذر خواستم در رفتم و شنیدم که در غیاب من
خیلی ملاطفت فرموده بودند از اعتراض خوا مین محترم من هم تنبانیک افتادم
که در جزو بیست و نهم مشغله دارید زیرا که در نزد ایشان چنین وا نموده اید که بانیده
اید و چون هفته بهفته و ماه بماه سرکار را نمی بینیم معلوم میشود که حدس حضرات
صائب است (ع) در کوی تو معروفم و از روی تو محروم باشد
که تا انشاء الله فردا مشرف شوم و توسط آقا بیک سلمه الله بحضرت سفارش نمایم که
بغلط نیفتند و این شما را بر دارند و اگر یکشب اینجا ماندید برای پی گم کردن
بوده است والسلام (فدایت شوم)

خیرمقدم

شما امانت روزه را نخورید که هذا (اقرب للتقوی) و اگر میرسید که آقا بیک با آن خیشوم مشوش شما را تکفیر نماید هر روز اینجا تشریف آورده با بنده در ناهار مختصری که هست فی ورا حجاب شرکت بفرمائید دیگر خدا و رسول عاصی نشوید و مردمان محترم را دشنام ندهید و بنده هم دو روز است که خیلی بد احوالم و کارم بزحمت دادن طولوزان کشیده است

(زیاده عرضی ندارم)

فدایت شوم دیروز سرکار قبله گاهی آقا میرزا علی سلمه الله تعالی و تبارکه در مخلص نوازی دارند بعیادت بنده تشریف آورده رقعه را که در چند روز آنچه خدمت ایشان نوشته بودید ارائه فرموده و بنده را ممیز و مقوم تعرضات سرکار قرار دادند خواندم و دیدم و چنین استنباط کردم که سرکار از جائی بکلی دلی انباشته داشته باشید و آقای بیچاره را عرضه اعتراض قرار داده اید و اگر نه انصاف را ساخت قدر جناب آقا از آن تخیلات و تصورات بری است و دور از آنچه تصریحاً و تلویحاً بایشان نسبت داده اید عاری اند و هیچ گمان نمیرود و نا نمیتوان کرد که اگر جناب آقا متکی مسند موروث و مالک ملک دخترانشان ارض شوند بقدر جوی از قدر مخلصین خود بکاهند و یا بچشم حقارت در آنها نظر

این سفر که تنها هستم و دل دلبستهای چند دارم نمیدانم شکار ما را از کجا الگدای کرده بمن فرستاده بود دیده که بر حسن توجه جنابعالی نسبت بمن شاهد بر بود و بر هر یک از آنها هزاران تشکر دارم

	بر ثنا و حمد که تنها بر فرا شست		مثنوی از تو هزاران شکر داشت	

عجالةً از سوغات مازندران قدری مرکبات که این اوقات بسیار بر غیر از وجود بحضرت حکیم سلمه الله فرستادم تا مرغ و ماهی برسیم و تقدیم نمایم خانواده و اهل البیت را علی العموم سلام میرسانم و خاطر شریف را زیاده زحمت نرسانم والسلام علیکم

فدایت شوم بنظرم میآید که هنهنه آه و ناله و داد و فریاد شکار شما از خدا هست که روزه را مقرر فرموده اما از ترس نمیتوانید جنید ان من بیچاره و ملک مسکین و لسان الملک بیگناه را بزیر رکاب کشیده ایجاد ترتیب و آداب فحشمان هید هید مثلاً بنده را حضرت خان سرانک مینامید و ملک و لسان الملک را بکلمه شتر که ابلیس مینویسید بخدا اینطور روزه گرفتن بر شما حرامست شارع مقدس این روزه را برای تهذیب اخلاق و توفیه عبد و رعایت مواسات بر ما فرض کرده است اگر بنای شما بر روزه گرفتن و فحش گفتن است از این

همانا در مملکت ما قیامت دیگری است که (یوم یفر المرء من اخیه و صاحبته و بنیه) شاهد بر سر عبدالله جعفر است که بار خاطر خودتان و یار شاطر منش قرار داده اید

آسمان بار امانت نتوانست کشید		قرعهٔ فال بنام من دیوانه زدند

(فحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا) ای مظلوما مجهولا هر چه هست در حضرت حکیم است و از شانهٔ حکمت روئیده است

باران که در لطافت طبعش خلاف نیست		در باغ لاله روید و در شوره زار خس

گل بوستان حکمت جناب آقا میرزا شمس الدین است و اگر میرزا عبدالله خار است رکو باشش که گل بی خار میسر نمیشود) ع گل بیخار جهان مردم صاحب نظرند و آن شخص شریف خود حضرت حکیم دام الله برکاته است و نظیر ندارد بنده دیگر مرحوم فرمانفرما نیستم که در عنوان نوشتن قرار بداده شعری برنج جناب عالی بدهم قبله گاها نوسیم خداوندگارا هنیوسیم و اگر بخواهم شعر را عنوان قرار بدهم این شعر انوری را منیوسم که گوید

صاحبا نه ملکا هم نه چه آن زانکه ترا		بدحست از ضعف فرو چه جای لقب است

دوری و محرومی از خدمت جناب عالی همه وقت برای بنده رنجی عظیم است خاصه

ومجملی از صورت حال و وصف جمال وای این است که سرش کچل و چشمش احول
چهره اش آبله دار بقول سعدی (لب زبرینش از پرده بینی گذشته و لب
زیرینش بگریبان فرو هشته) با دهانی فراخ .... و دندانی زرد و جانه
دراز و بدنی لاغر و قس علیهذا فعلل و تفعلل و فیلکه چشم بچنین لعبتی افتاد
در بغضم آمد که ولایت دیگری از این آیه حسن و جمال و مایه کمال خالی ماند و
این گوهر گرانبها بدست حاجی بها افتد لهذا او را با صد عز و تمکین مراجعت
دادم و برای سلامت این شعر را بگوشش او خواندم

علی الصباح برو دو تو هر که برخیزد بد اختری چو تو در صحبت تو باشد نیستی	صباح روز سلامت بر او مسا باشد ولی چنانکه توئی در جهان کجا باشد

با تفصیلات مذکور سرکار والا باید منتظر باشند تا انشاء دختری بکر صاحب زینت
سرکار ایشان فرستاده شود چون واجب بود عرض شد ۲ شهر ربیع الثانی

(مخلص حسنی است)

بمرحوم مبرور حکیم الهی نوشته است

روحی فداک ایها المحتشم ای روی تو شمس الضحی	لبیک لبیک ایها الصنم وی موی تو بدر الظلم

و بالجمله نوّاب مستطاب والا انتصاحب اسب مزبور را با صفات مرقومه و اوصاف
مسطوره غنیمت شمرده و مقدم او را گرامی داشتند و با زیادی منّت از قبول
این کره نامدار حقّی عظیم بر من ثابت فرمودند و در اسر حلقه سبان خاصّه
خود قرار داده‌اند و البتّه نکته‌سنجان قیاس میتوانند کرد که بهمسری اسبهای دیگر سرکار
والا چه شأن و مقامی داشته‌اند که این کره درّة الصّدف و واسطة العقد
و شمس القلاده آنها واقع شده است و امّا فرمایش دیگر نوّاب مستطاب
والا خدمتکار کردی بود که گویا در عالم تصوّر و خیال خودشان او را ربّ النوع
و ملکهٔ آفاق فرض کرده و در فرستادن آن لعبت موهوم تأکیدات بلیغ فرموده
بودند اگرچه غیرت من از جهة جامعهٔ کردیت از قبول تکلیف امتناع داشت
که دختر کردی را بسمت کنیزی و بعنوان خدمتکاری برای نوّاب والا بفرستم امّا
نظر بفتوی و بنا بر اجتهاد مرحوم حسنعلیخان شاهسون افشار که خود شاهزاده
تفضیلش را در نظر دارند برای نتاج و تبدیل نژاد طوعاً و کرهاً خود را راضی
کردم و چون ضمیر اسکندار راجع بولایت مکری لعمدة الامرا سیف الدّین خان
حاکم آنجا مؤکّداً نوشتم که هرچه زودتر دختر کردیه بفرستند مشارالیه
بعد از اهتمامات حسنه دختری فرستاد که رشک ماه و غیرت آفتاب بود

ایشان فرستادم که نه تنها در اسبیت تمام بلکه مظهر اقسام حیوانات
چهارپا بود و در مقام خودش از عجایب مخلوقات محسوب میشد زیرا که
پشتش مثل گاو و چشمش مانند فیل و گردنش نظیر زرافه و
کفلش شبیه ببز و دمش عدیل شتر بود و از علاماتیکه بودن آنها
در اسب صحیح و لفال نیک دانسته اند قوشه پیشانی و پنج بغل و شق سیاه
داشت علاوه براین جامع امتیازات دیگر بود از جمله از کثرت تهور از
هر چیزی اگر سایه خودش هم بودی رم میکرد و محض اینکه صاحبش را از احتیاج
بساعت مستغنی نماید در هر یک دقیقه هفت دفعه سکندری میخورد و از بس یورغه
و خوشراه بود از طلوع فجر تا غروب شمس با هیبت رکاب و روز پنجی بقول
ترکها از انجاق یک میل شرعی طی مسافت میکرد و هر جائی که میرسید
باحتمال اینکه شاید راکبش حاجت بغسل از تماسی دارد دیگر ته در آب میخوابید
و محض اینکه چشمش بسر بالائی میافتاد بملاحظه اینکه مبادا صاحبش را رنجی و خستگی
باشد مثل میخ بر زمین دوخته میشد و قدم از قدم بر نداشته بر بنجا بار
میکشت

گر بمغزم رسد تفی وگر دندانم | که من از جای خود نمی جنبم

است که با اینکه خیال داشتم بنوشتن کتابچه اختلاف دستورالعملها مشغول
باشم و زحمتش نشاید هم محض آنکه شما ورزرا موقوف کردم
وانشاءالله از فردا باید باینکار مشغول شوید

بشنوید ای دوستان این داستان

که نواب مستطاب اشرف والا سرکار عظمت مدار شاهزاده والاتبار
بهاءالدوله سرتیپ اول و رئیس قشون آذربایجان دام اجلاله چند ماه قبل که
بقول مرحوم شاهزاده بادیخان مثل ماه از دارالخلافه مأمور شده بدار
السلطنه تشریف آوردند از [illegible] اینحروف و مسود این اوراق که
مخلص دیرینه سرکار ایشان هستم دو چیز خواهش فرموده بودند یکی
یک رأس اسب [illegible] که بجهت اصطبل مرحوم مغفور مؤید الدوله بفرستند
و از (شرو سینه یاق و ساغری و ساتان و سیم و میزان) لطفعلیخان
ممتاز و بعبارهٔ اخری اسبی باشد که رخش رستم و شبدیز خسرو و قزلان
با و عرضه داشت مینویسند شکر و منت خدا را که بعد از سعی و اهتمام که
شایسته مقام اخلاص بود باتمام اینخدمت موفق شده کره اسبی مرغوب

این کاغذ شما را بعلیقلی خان دیدم حق و صدقش اینست که بر محبت من
از شما افزوده خدا را بشهادت میطلبم که همه وقت در مقام رفع دلتنگی
شما بوده و میباشم و ابدا از شما این تعارف را قبول نخواهم کرد در مسئله
یامچی و شهناباد تا هر درجه که خواسته باشید نسبت بشما تقویت خواهم کرد
حکم را همانطور که مسوده کرده فرستاده اید گفتم بنویسند و بعلیقلیخان بیشتر
سپردم که همه وقت حاضر خدمت آنمخدوم باشد

عالیجناب ملا عباس — اظهار فصاحت و عربیت و غرض مطلب با سجع
و قافیه لزومی نداشت و اگر بدون تعقید و با عبارات معموله ادا میکردید کافی
بود و حالا هر مطلبی که دارید بنواب مستطاب والا شاهزاده نصرة الدوله السلطنه امیر دیوانخانه
اظهار و این نوشته مرا هم بنماید که طلب حسابی شما را وصول خواهند داشت

(نواب مستطاب والا شاهزاده نصرة السلطنه امیر دیوانخانه عدلیه)

اینید فعه ملا عباس اظهار فضیلت و نستعلیق نویسی خود را تخفیف داده است
و شما میتوانید مطلب او را دانسته رسیدگی و احقاق حق نمائید (۱۲ شوال)

معتمد السلطان — من همیشه و هر ساعت با شما کار دارم و اگر گاهی
خود شما باستناد مشاغل شخصی خواسته باشید زحمت شوید و هم در حالتم ازین جمله

و با هزار دلیل موجه ثابت میتوانم کرد که کفایت این امر از طریق عقل خارج است
و برزخها و کوهها و دریاها در پیش است که طی کردن آنها کار حضرت فیل است

این همان چشمه خورشید جهان افروز است		که همی تافت بر آرامگه عاد و ثمود

ریشه آنها را با آب میرساند و بنیان اینها زیر و زبر کرد و بر صدق این مطلب شاهد
متقدم والا خود سرکار است که میدانید بر سرمان چه آمد و شاهد دیگر حالت
مرحوم امیر نظام است که با آن تفصیلات و با آن اقتدار و اعتبار که برای خودش
بدست آورده بود عجالةً سرگشتی سرحدات و بالاخره عزیمت طهران بود و میتوانم
بگویم و ثابت نمایم که کثرت اشتغال خیال و درماندگی در اینکار برای ایشان
باعث سکته و حادثه ناگهانی شد تا بمن چه برسد که ناخوش هفتاد ساله ام و محتاج به
و محنت ورائی می بینم و با اشخاصی در افتاده و همعنان شده ام که از زمین تا آسمان
دوریم و علاوه بر سایر مشکلات عادت طبیعی و سبک سیاق بالفطره ام را با
وضعها منافات کلی دارد و سرهم رفته بحکم عقل و قانون تجربه و مقتضای حکمت
در تدارک و تهیه استعفا و استخلاصم و اگر شما مردمیدانید و این تجربه‌ها را کافی
نمیدانید بسم الله هر وقت و هر موقعی بخواهید برای تجدید عمل بهتر از این منت

والسلام (امضا)　　(محمد و مکرها)

قابلیت و انصافی در گرفتاری اشرار و همجوار قاآن خدمت عمده نموده
بحضور مبارک عرض نماید که آن اشرار را بسزای مرخص نفرمایند والا باز
هم اشرار آنجا را تبریز آورده باعث اختلال آن نواحی خواهند شد و باز هم
در سفارش میرزا حسنخان در رعایت احترام او تاکید مینمایم

(فدایت شوم)

مدتی تنها بودم که انتظار رقیمهٔ دیگر سرکار را داشتم و در حالتیکه من خودم هم مدتی
بود ذریعه عرض ننموده بودم خودم را آماده و مستعد گله و شکایت بزرگی کرده
بودم و در این اثنا که آسمان نقشهای عجب و رنگهای تازه بروی کار آورده
بود رقیمهٔ مورخهٔ سیزدهم ذیقعده جناب عالی رسید و نقش شکایت مرا
باطل کرد و اقتدار روزگار را دیدید که چه اساسی چید و چه بساطی برچید و بقول
مرحوم قائم مقام ع (چرخ بازیگر از این بازیچها بسیار دارد)
و حالا من نمیدانم که از ماضی یا از حال بنویسم و یا از استقبال خبر بدهم
ماضی که گذشته است هرچه بوده و هرچه شده همه را دانسته و شنیده اید
حال بالمعنی و نبقه صورتا و معنا و نظر باعتبارات معموله متداوله خوب نیست
حرف در سر استقبال است که (ظلمات بعضها فوق بعض) بنظرم میاید

حاجی میرزا اسمعیل سررشته دار فوج خاصه نداریم مگر ملاحظه قطر و قواره او و من

در جواب شما نوشتم حالا که همچو است چون عزیمت خود او بواسطه پیری

نافرمانی هستند که دارد و ممکن نیست نماید او هم هستم که بنظر مبارک حضور والا

برسانید یکقبضه تپانچه اورا با انعام پنجاه تومان برات تجار تبریز لفا فرستادم

تقدیم نموده بنظر برسانید و مستدعی شوید که اورا از خرج و زحمت مسافرت معاف

فرمایند و هر کس که برای او دعا گو باشد فرمایند تا ذربایجان آمده انجا از روی

حقانیت رسیدگی و احقاق حق خواهد شد ۱۳۰۱

فدایت شوم   میرزا حسنخان از کثرت حق شناسی و صدق و وفا که دارد

رنگت تا سوسن و دو سنبهای او		زیر پایش پنهان آمدی	

با حالت پیری خودش از فراوان در سر چم زحمت بمن رساند و حق این است که

از این زحمتیکه بر خود قرار داده خجالت کشیدم تلافی و تدارک این زحمتها و امانت

و صداقتهای سابق اورا بشما حواله کرده و مشمول اینکه یکی از اقارب خودم را بشما

سپرده باشم اورا بشما میسپارم که از هر جهة حامی و مقوی او باشید و احترام

اورا رعایت نمایند در عمل دیوانی که جای خود دارد در حکومت انکو

دهخوارقان هم باید لازمه تقویت بعمل آورید میرزا محمود خان پسرش هم جوان

قابل است

که ضمیر منیر جناب مستطاب عالی شاهد صدق اخلاص و حسن عقیده سابق و لاحق این مخلص است

و از جهت تعالی حصول سعادت شرفیابی خدمت را همه وقت مسئلت مینمایم

در چند روز اقامت دار السلطنه تبریز آقازادگان معظم سلمهما الله بنظر تأسی

و اقتدا بوالد ماجد بزرگوار خودشان بحدی ملاطفت فرمودند که فرزندی برای آن

متصور نیست و هنوز هم که هست شرمنده مکارم ایشانم امید که خود آنها

صاحب چندین چنین پسر شوند و آنها هم هر یک صاحب چندان چنین اثر

در باب سلالة الاطباء آقا میر عبد اللطیف توصیه و سفارش فرموده بودند

از روزیکه وارد اینجا شده اند نظر بسفارشات سابق جناب مستطاب عالی در رعایت

احترام جناب ایشان غفلت نشده امروزها هم که عازم مراجعت هستند در تدارک

روانه کردن ایشان کوتاهی نخواهد شد و برای مخلص سعادت عظمی است که بانجام

فرمایشات و مرجوعات جناب مستطاب عالی موفق شده باشم زیاده عرضی

ندارم آقازادگان معظم سلمهما الله را سلام میرسانم معروضه ۹ شهر صفر ۱۳۰۱

بجناب جلالتمآب اجل میرزا محمد خان کفیل الدوله

مقرب الخاقانا هفته قبل نوشته بودید که حضرت امجد ارفع والا آقای

نائب السلطنه امیر کبیر وزیر جنگ روحنا فداه میفرمایند که مقصودی از احضار

وقوع این اختلاف بی میل بوده ام برای رفع شبهه خدا را بشهادت میطلبم و بذات پاک پروردگار قسم یاد میکنم که مقصد و نیت واقعی و مدار رفتار مخلص در این واقعه بر این بوده که اختلافات را بطور خوشی رفع نمایم و با اقسام مختلف چاره جوییها کرده ام که این غائله را باصلاح بگذرانم و قوت نیت و ایستادگی و ثبات مخلص در اجرای این مقصود بدرجه بود که پاره ملامتها و تعرضات بر من وارد آمد و چون مسئله بوسائل مختلفه اهمیت کلی بهم رساند کار از تدارک و اصلاح گذشت و اختیاری باقی نماند و برای حسن نیت خودم و رفع شبهه از جناب مستطاب عالی پاره مطالب بمیرزا هادی گفته ام که بجناب مستطاب عالی عرض نماید (والله علی ما نقول وکیل) و حالا که دستخط مبارک هم بمستوفی باقتضای وقت مصلحت اینطور شرف صدور یافته و گویا تلگراف جناب عالی بجناب قوام الدوله موید این فرمایش شده البته باقتضای آن قرارداد بطوریکه لازمست باجرای آن اقدام فرمایند

ایضاً بالمرحوم مغفور طاب ثراه نوشته

بشرف عرض عالی میرساند رقیمه کریمه زیارت شد از تاخیر که در جواب مرقومات سابقه رویداده کمال شرمساری دارم امیدوارم که حمل بر قصور نفرمایند

از راه بنابت و بلاغ آمده شمار را ببینم و بلکه تا شب عید آنجا باشیم لیکن اوامر
علیه همایونی و مقتضیات آنحدود مرا از آن خیال و امنیت و انتظام آن ولایت منصرف
کرد و الحال تا ده و پانزده روز بعد از عید محض دیدن شما و سیر گردی آنکار اسب را
آنجا خواهم آمد در توصیه و سفارش همه شما سابقا و لاحقا بفرزندی حاجی اللهیار
خان تاکید زیادی شده و مخصوصا در حفظ حالت و رعایت شما فصلی بمنیع و بالقا
شده و البته از همانقرار رفتار خواهد کرد و بر شما لازم است که شرط متابعت معمول
آورید و از خیرخواهی و صلاحدید او غفلت نکنید منظور یکه حاجی اللهیار خان را از خودم
دانسته با آنجا فرستاده ام شما را هم از خودم میدانم

بمرحوم مغفور حاجی میرزا جواد مجتهد نوشته است

بشرف عرض عالی میرساند   از تلگرافخانه مبارکه بر حسب اشاره علیه همایونی
سواد آن دستخط مبارک تلگرافی را که بجناب مستطاب عالی شرف صدور یافته
برای من فرستاده بود و البته عین دستخط همایونی را مستقیما بجناب مستطاب عالی
ابلاغ نموده اند و از مدلول آن مطلع شده اید چون از خارج و داخل مخصوصا از بعضی
مخابرات و مکاتبات و از بعضی سفارشات جناب عالی چنان استنباط و تفرس
نموده ام که برای جناب عالی سوءظنی بهم رسیده و شبهه عارض شده که گویا مخلص بر

اتهم

و دلبستگی شان بحضرت امجد والا روحناه فداه تا چه درجه است و بر هر کس که خیرخواه اید و وجود مبارکست لازم است که بقای این مودت خالص بدین تهجه تین را از حقتعالی مسئلت نماید و برای اینجانکرحمال افتخار خواهد بود که بزیارت تعیقه مطاع و رجوع فرمایشات حضرت امجد والا دامت شوکته سرافراز شود

الامر الامجد مطاع

برادر عزیزا مدتیست از شما کاغذی نرسیده و منهم بواسطه گرفتاری مشغله خصوصا بواسطه رفتن بدار السلطنه تبریز فرصت احوالپرسی شما را نداشتم حالا که مراجعت کرده و باروئیه آمده ام نظر بکمال محبتی که نسبت بشما دارم اینکاغذ را مخصوصا نوشته احوال شما را میپرسیم خدا گواه است که در عین مشاغل کثیره هیچوقت از یاد شما غافل نبوده ام سهل است غالب خیالم متوجه شما بوده است زیرا که انس و علقه مخصوصی نسبت بشما ارسانده ام و خودتان میدانید که در کارهای شما و اصلاح حال عامه اعیان و اهالی ولایت مگری با همه آن اختلافاتیکه روداده بود چه زحمتها کشیده ام و مقصود من از همه آن زحمات و آن تدابیر فوق العاده آسودگی و رفاه حال شما بوده و حالا هم نیت من همین است و خیلی میل داشتم که در مراجعت از تبریز و مرخصی از حضور حضرت اقدس اسعد والا ولیعهد دام شوکته

از ملکیه و مالیه و عسکریه بعهدهٔ من محول فرمودند و چون دیدم که چارهٔ بجز نیست
اطاعت کردم و در اوایل صفر بتبریز رفته شرف حضور حضرت امجد والا ولیعهد را
دریافته و بعد از هجده روز توقف در تبریز که همه را در مهمات رسمی بودیم مراجعت
کرده بارومیه آمدم که مرکز ولایات سرحدیه است و الآن در اینجا مقیم و متوقف
و با ضعف بنیه و علت مزاجیکه دارم بی هیچ راحتی و آسایشی شب و روز با مشکلاتی
که هست بتسویه و تمشیهٔ کارها مشغولم تا چه پیش آید و چه اقتضا نماید این است
شرح حال و سرگذشت من که علی الاجمال عرض و بحمدالله ذمهٔ من از تغافل و فراموشکاری
بری شد تا ببینم که جناب عالی چه میکنید و گذشته ها را چگونه تلافی و تدارک میفرمائید.

بحضرت مستطاب اشرف والا شاهزاده مسعود میرزای ظل السلطان نوشته

قربان حضور مبارکت شوم مرقومهٔ مبارکه توسط نواب مستطاب والا شاهزاده
نصرة الدوله زیارت شد و از ظهور مرحمت حضرت والا بر مراتب بندگی و فدویت افزود
شرح حال هم که بحضرت امجد اسعد والا ولیعهد عرض کرده بودید زیارت کردم شکر و
منت خدایرا که از اهتمامات حاکرانه این بنده در استحکام مودت بین الحضرتین نتیجه
کاملی بدست آمده روزی نمیرود و ساعتی نمیگذرد که حضرت امجد والا روحنا فداه
از آنحضرت یاد نکنند و از مرقومات تحریری و تلگرافی آنحضرت مسرور و ملتفت نشوند که

دمبدم

رنج امینه بینای فانی خلاص شد و باصطلاح نظر فهما خدمتهای محوله با مرحوم امین اصابه
شد بدواً و عنواناً صورت استعفای نوشتم موقع قبول نیافت مهمل است جواب
مبنی بر رد صریح تغیر صادر شد دیدم که واقعاً موقع نازکیست مسئولیت شخص
علیه ما غلیه در میان است و اردوی ما در نقاط متعدده پهن و پخش شده و کسی دیگر
نیست که مسبوق کار باشد لابد و ناچار باقتضای وظیفه چاکری که واجب بود
رشته را نگهداشتم و در استعفا اصرار ننمودم تا شرفیابی شخص آن بعقیده که
اطلاع دارید رفع شد و بحمدالله بی نظمی و اختلالی در سرحدات اردوها بهم نرسید
دیدم که ضرورت استعفا رفع فوری و آن تکلیفی که در آنوقت در من وارد بود در رفع شد
و نظر بموانع و مشکلات زیادی که در بقای ماموریت محسوس و مشهود بود بلا فاصله
استعفای خودم را مجدداً و قوتاً باینجا کپای اقدس عرض کردم و تلگرافخانه ارومیه دار
الخلافه از مخابرات مطوله ما در سه شبانه روز چاپخانه بود که در هر دقیقه هزار
بیت از دستگاه بیرون میآمد بالاخره تحاشی صرف و انکار صریح من غالب آمده
مرا از کفالت امور نظامیه که لازمه اش اقامت در تبریز بود معاف فرمودند و نظر
بملاحظاتیکه در انتظام ولایت سرحدیه دارند بصرافت طبع و اراده علیه همایونی
اداره ولایتهای سرحدیه را که عبارت از صاینقلعه و ساوجبلاغ و ارومیه خوی است

چونی و چون همی گذرد بر تو روزگار

للّه الحمد والمنّه اهتمامات حسنه و مساعی جمیله جناب عالی در دفع فتنه سابق و لاحق شیخ عبید اللّه که واقعاً حادثهٔ غریبی بود نتایج خوب داد و ارتقاء رشتهٔ نظامی جناب عالی بپاداش آن خدمت جلیله بجا بود و سزاوار و انشاء اللّه مبارکست و چندانکه قلم جناب عالی در مقدّمه کار کرده شمشیر من خدمتی با شایست کرد تا محقق گردد که ع

سیف و قلم هر دو دوستان قدیمند   و دو دست گردن یکدگرند

روزنامهٔ اختر حق گفت که بوبال افتاد و خیلی خوب بود که از مالها و سوارها و ضیافتهای سوپروب جناب عالی خبر میداد و بیش این بود که من خودم حاضر و ناظر بودم میفهمم

که چه بساطی گسترانید و چه نقشها بر انگیخت شد   او بدان حسن که جادوست بدل بردن خلق
حیله‌ها باید کردن بچنین باب اندر   و دیگری مثل من نیست که از غلبه مزاج و استیلای

پیری و غلبهٔ ضعف و ناتوانی حواس خمسه اش مختل و قوای اربعه اش بیا ساقط شده محسن جانبست که ماشاء اللّه تر و تازه است و شاداب اگر بگوئی نه و بخواهی که بسنجی حقیقت بخرج من بدهی قبول ندارم و عکس شریف را در پیش جناب سعد الملک دیده‌ام قدم از خوب خوبتر شده و اگر عکس مرا ببینی قایل و معتقد خواهی شد که قلب ماهیت محال نیست باری و بهر جهة چنانکه خبر دارید امیر نظام مرحوم بسکته تامه ممتنع العلاج از

با اهمیت مأموریت او در ما بزید و ضرورت معاش متذکر شوید و در مسئله حاجی خان مجبوره که در وقوع منازعه فیما بین جمشیدزانو و جلال الهیا و قرض خواهش و فرستادن کمک بمعاونت جمشیدزانوهای آن طرف بجرم اینکه تبعیت ایران محمد خان بی خبر امی کرده لازمه مؤاخذه بعمل آورد و مخصوصاً او را نصیحت کنید که میرزا محمد خان عذرخواهی نماید و ترضیه بدهد

مرحوم حاجی محسن خان مشیرالدوله در ایام سفارت اسلامبول

فدایت شوم نمیدانم اسمش را چه بگذاریم و اگر شخص عاقل دنیا دیده از ما بپرسد چه جواب بدهیم که با هزاران سابقه و رابطه و با هزار مناسبات و تصادفات نه بیکدیگر چیزی مینویسیم و نه از احوال همدیگر میپرسیم

چنانمان عهد دیرین شد فراموش	که پنداری خیالی بود و خوابی

گاهی میخواهم که خودم را طرف تقصیر قرار بدهم می‌بینم که طبیعت زیر بار تقصیر نمیتواند برود و گاهی میخواهم که جنابعالی را بغفلت و فراموشکاری نسبت بدهم می‌بینم چندان حق ندارم و بی انصافیست که مسلمانی را بترک اولی متهم نمایم برای رفع این وسوسه که خیالم بیطرف بشود بتوانم در مقام محاکمه بر برائت ذمت خود اقامه حجت نمایم باظهار ارادت مبادرت کرده مینویسم (محسن خان)

بمرحوم مغفور حاجی صدر الدوله نوشته

مخدوما مکرما خدا گواه است که روزی نمیرود و شبی نمیگذرد که از سرکار شما یاد نکنم و بر دوری شما متاسف نباشم و اگر غیر از ضرورت بودن سرکار شما در خدمت حضرت امجد اشرف والا آقای اعتضاد السلطنه دامت شوکته ابدا نبود راضی بدوری سرکار نمیشدم و امروز قطع داشتم و خودم را دلخوشی میدادم که البته در رکاب مبارک باز رود خواهید آمد انهم نشده و بر مراتب تاسفم افزود من خودم تا چند روز دیگر به باسمنج آمده یکی دو روز در انجا میمانم دیدار شما را بسلامتی می بینم با وجود کفایت و نجابت دانیها که خاصه وجود خود تا نسبت به هیچ لازم نمیدانم که در مواظبت منظم در بخانه و ترتیب امور متعلقه بحضرت امجد والا آقای اعتضاد السلطنه دامت شوکته تاکید نمایم و کمال اطمینان حاصل است که با وجود ریاست سرکار شما همه کارها آراسته خواهد بود

بمرحوم میرزا یوسفخان مستشار الدوله نوشته

جناب جلالت انتسابا نوشتجات میرزا محمد خان را دیدم و واقعا بسیار قابل و آگاه است و در بغتیست که با اینطورها افسرده و دماغ سوخته باشد با همه پیشرفته دایر بر جناب او را بوزارت خارجه بفرستید و در ضمن بیان لیاقت او وزارت خارجه را

با ملاحظه تخفیف مخارج نسبت بسایر شاهزادگان بدستیاری نواب مستطاب
والا شاهزاده عبدالمجید میرزا میرآخور سرکاری و امیر تومان که با جناب عالی مودت
مخصوصی دارند صورت خرجی که تکرار آن ممکن نبود در لف مرسله که میرآخور
بجناب عالی نوشته فرستاده شد و چون ایام محرم در پیش است هر چه
زودتر این امر خیر صورت بگیرد بهتر است و لازم است که جناب عالی سعی
فرموده انگشتر و شال و سایر اشیائیکه علی الرسم باید خودتان از آنجا
بفرستید با شخص معتبری روانه فرمائید و هزار تومان قیمت رکاب و مخارج
هم بهر وسیله که ممکن و مناسب میدانید ارسال بفرمائید و من خودم باقتضای تکلیفی
که در ارادت بجناب عالی دارم ساعت سعیدی معین و مجلس لایقی منعقد کرده
عقد مبارک را قبل از محرم جاری نمائیم و از ربیع الاول بطرف لوازم
عروسی و فرستادن عروس بپردازیم و اگر مناسب بدانید مخلص را از جانب
نور چشم گرامی غلامرضا خان وکالت بدهید تا در مجلسیکه مشحون باجله علمای تبریز
برای اجرای صیغه عقد مرتب خواهد شد مخلص نیز یکی از علما را وکالت داده
صیغه عقد را بمیمنت و مبارکی جاری نمایند سایر تفصیلات را نواب شاهزاده
میرآخور خواهد نوشت   زیاده زحمت نمیدهم ۱۳۰۸

ایشان توجه کاملی بفرمایید و او را زودتر مرخص بدهید که هم خودش برای حکومت
جان میدهد و هم حکومت آرزومند لقای ایشان است و حق این است که در عالم
حجاج بن یوسف ثقفی بگردش نمیرسد و عبید الله زیاد در عرصه داشت با او نمیتواند
شرح حال خودم را باو محول کردم که با وجود طلاقت لسان و فصاحت بیان او
مخلص هرچه عرض نمایم باعث زحمت جنابعالیست تام برکت مستدام باد

بامیر الأمراء العظام اجل زین العابدینخان حسام الملک همدانی نوشته

فدایت شوم از وصول رقیمه شریفه که مشعر بر سلامت احوال و استقامت مزاج
مبارک و مشتمل بر کمال ملاطفت و مودت بود نهایت مسرت و انبساط روی داد
در مسئله امر خیر نتیجه الأمراء العظام نور چشم گرامی غلامرضاخان حفظه الله همانطور
که در جواب تلگراف جنابعالی نوشته ام در موقع شایسته و بطوریکه لایق و سزاوار
بود از خاکپای مبارک حضرت اقدس امجد والا روحی فداه مستدعی شدم
باقتضای چاکرنوازی مطلق که نسبت باین بنده و نظر مرحمت مخصوصیکه بیادگار
مرحوم مغفور حسام الملک نسبت بشما دارند استدعای من موقع قبول یافته
این امر خیر را امضاء فرمودند انشاءالله مبارک و میمون و بانواع سعادت مقرون است
و چون خواسته بودید که لوازم این کار و تکلیف جنابعالیرا در اینمورد معلوم نماید

تبریک و تهنیت گفت که از آفتی عظیم در تنگی بزرگ خلاص شدند و تهنیتی دیگر باید
عرض کرد با آن وجود پسری قابل شاهزاده نصرة الدوله است که بی تملق دریا
شایستهٔ تمجید و لایق فرزندی حضرت والاست

نیکوئی پدرش را امید ما است ازاو		خدا کند دوفا اندرو امید پدر

چهار روز قبل از صدمه روزه کسالتی جزئی با یشان عارض و لله الحمد بزودی رفع شد
و غالبا با این بنده است ماشاء الله از سرور الملک خانم که واقعاً جان شیرین
و جب بنابست چه عرض نمایم میرزا عبدالوهاب را بممیزی اسکندران فرستاده ام
تا بحال عمل ممیزی تمام نشده است

بجناب میرزا علی اصغر خان صدر اعظم مغفور نوشته است

فدایت شوم　　حامل ذریعه معتمد السلطان میرزا ابوالقاسم خان و مستغنی از تعریف است
والبته نسبت و قرابت او را با مخلص در نظر دارید و میدانید که والدهٔ بنده زاده
عبدالحسین عموزادهٔ ایشانست و حق ملاطفت جناب عالی با بنده این است که
با ایشان التفات مخصوصی بفرمائید و همانطوریکه حضرت امجد اسعد والا ولیعهد
دامت شوکته از جناب عالی خواهش فرموده اند با اقتضای تعصبی که در ترقی نوع
دارید و ما بیچاره ها را پشت پا زده و عقب نشانده اید در ترقی رتبه استیفای

بقوت مبدل خواهد شد (سلامت همه آفاق در سلامت تست)

بمرحوم مبرور شاهزاده فیروز میرزای فرمانفرما نوشته

قربانت شوم دستخط مبارک را زیارت کردم از محرومی خود دم از
وصول آن رقیمهٔ دیگر که در خدمت علیهٔ عالیه سرور السلطنه داشتم شد گویا مفقود
شده هزاران تأسف دارم اگر بغیر نصیحه نگاری تأخیری و یا در عرض قربت بندگی
غفلتی کرده باشم در مقابلش خدمت بزرگی نموده و جان خود را مثل فدائیان
حسن صباح سپر بلا کرده وجود مبارک حضرت والا را از خطر عظیمی رهانده ام
بپاداش اینخدمت منتظر و متوقعم که از حضرت والا مدال احترام و نشان فتحی
باین بنده برسد و باصطلاح حضرت والا خود تا نراخیلی خوشبخت بدانید که از
اینورطه نجات یافتید و جانبازی من در میدان بندگی ثابت و محقق گردید دیگر از
حال و کار خود عرض نمیکنم که چه بزرحماتی میکشم و از چه کوه و کمرها بالا میروم
نه از آن کوهها که حضرت والا میفرمائید و نه از آنچه جناب قوام الدوله بالا میرود
کارهای آشفته خرج زیاد و دخل کم توقعات بی اندازه مردمان داعیه طلب اشخاص
معترض الطاعه والواد و اشرار جری شده باب روزنامه ها مجهول و اشتباه کاریها
مفتوح گشته وغیره وغیره که بتحریر نمیآید و در بیان نمیگنجد و باز هم حضرت والا را باید

هرگز

و در هر جائیکه باشم مخلص خیرخواه سرکار خواهم بود و مستدعیم که مرا از مخلصان
واقعی خود بدانید و خدمت رجوع فرمائید زیاده زحمتی نیست

ذریعه ایست که بغفران مآب حاجی میرزا جواد مجتهد مرحوم نوشته

عرض میشود از زیارت رقیمه کریمه که حاکی قوت مزاج و مشعر بر ملاطفت
و حسن نظر جناب مستطاب عالی سلمه الله نسبت باین مخلص بود انبساط و اهتزازی در طبیعت
بهم رسید با آن ضعف و ناتوانی که دارم بی اختیار از جا برخاسته و قلمی برداشته
بر تشکر رفع تب از مزاج شریف عرض مینمایم و خدا را بر صدق آن شاهد میآورم
که آنچه در ارادت و اخلاص آنشخص شریف باین شرح گفته‌ام از رسمی نمی و از تقضی
غیضی است و اخلاص طبیعی مخلص بجناب عالی بدرجه ایست که بقول مرحوم عباسقلیخان
معتمد الدوله وجدانی است و در بیان نمیگنجد و التفات جناب عالی دام الله علینا برکاته را
نیز نسبت بخود بحد کمال دانسته‌ام و خدا را شکر مینمایم که باخلاص با استحقاق
موفق و بالتفات قلبی جناب عالی نایل شده‌ام و از حقتعالی مسئلت مینمایم که مرا بادای
حق آنشخص شریف که مایه مفاخرت ملت و شریعت ما و مصدر هزارگونه خیر
و برکتست موفق فرمایند بنده وجود فردا که یکشنبه است ناظر باتش و آب تاریخ
کامل العیار مشرف خواهد شد از تناول فرمودن آن ۳ روز بخوبی سپری و همه ضعفها

یکی اینکه در این آخر عمری بار دیگر ملاقات نعمت عالی را با این مخلص کرامت فرماید
و دیگر آنکه سرکار عالی را با حصول سرفرازی و افتخار مراحم بندگان اقدس
شاهنشاهی و وصول انجاح هر نوع مقصودی که دارند مراجعت در دار السلطنه
قوچان علم دولت برافرازند بمنه وجوده وکرمه (والسلام)

فدایت شوم   با یک شعار آرزومندی و اشتیاق می‌آمدم و گمان امیدوار
داشتم که در مرند شرف خدمت سرکار را دریافت خواهم کرد و در کنار ارس
اول چیزیکه سؤال کردم سلامت احوال و استقامت مزاج شریف بود بعد معلوم
گردید که تغییرات جدیدی اتفاق افتاده و از مرند بسلماس نقل فرموده‌اند بی‌نهایت از محرومی
خودم از درک خدمت عالی متأسف شدم و حصول این سعادت را بمساعدت
وقت رجوع کردم صحبت ما با شیخ الاسلام منحصر بمناقب و مکارم اخلاق سرکار
بود و از مردم این بلد هر کس را که دیدم از سرکار ممنون و متشکر بودند مختصری
از کار و حال خودم عرض نمایم که پس از ورود پاریس موجبات مقتضیاتی
رو داد که استدعای اقامت خود را مقدور ندیده لهذا از خاکپای مبارک همایون
استدعا کردم که مرا از این خدمت و مأموریت معاف فرمایند استدعای چاکرانه
من مورد قبول یافت و رخصت انصراف مرحمت شد اینک میروم و در هر حال

فذلکت شوخی رقیمهٔ مشحون بانواع ملاطفت شما که بعالی زیارت شد عجبت

که من وراداء تکالیف خودم از اخلاق تعلقات و تصور معتبر نم وسرکار عالی باقتضای

بزرگ منشی که دارند اظهار امتنان فرموده و باین هم اکتفا نکرده بفزون نشان اغری

وبرگ بر شرمساری و خجلت من افزوده‌اید

	عاجزم از ثنای تو عاجز		آه اگر اینچنین بمانم آه	

خوب حالا بفرمایید ببینم باعث عزیمت سرکار عالی بدار الخلافه چه بوده اگر بزمان

باآن زبانهای بنا زبانهایی که خاصه وجود شریف پولتیک تحریر من داده و با آن عبارتهای

ایام شاه طهماسبی که مینویسید که محض تشرف بخدمت عاکفان دربار خلافت

و تقبیل آستان ملک پاسبان بطهران آمده‌ام (مولوی با ورنمیدارد اینکلام

و باید بقول مرحوم مغفور آصف الدوله راستش بگوئید که برای چه تشریف آورده

و باز هم چه دوزی چیده و بعبارهٔ اخری برای کدام بیچاره کفش پاشنه

نخوابیده دوخته و برای کدام مادرمرده خواب تازه دیده‌اید و از آنچه کاشته

درویده‌اید و اگر برای آبیاری و درو و تخمی که کاشته‌اید کمک و معاونی لازم

داشته‌اید مخلص خود تانرا اعلام فرمائید بعد از عرض این مقدمه که صورتاً شوخی

و ظرافت و معنا بیان واقع و حقیقت است از حقتعالی دو چیز مسئلت مینمایم

روی هم گذارده بودم آذربایجان شما باین انتظام نبود و شهر تبریز که آشیانهٔ
الواط و اشرار است باین امنیت نمیشد که باصطلاح عوام آب از آب نمی‌جنبید
و عنوانات جدیده و کشف معادن و راه سازی هم از اینچیزهاست که هزار مرتبه
گفته و نوشته‌ام و قرارنامه‌ها مبادله شد فایده مترتب برآن نشده است دیگر
چه بگویم و چه بنویسم عنوانات جدیده هم باعث ازدیاد خرج است و حال آنکه
من تا یک خرج لازمی را بعرض برسانم هزار ملاحظه میکنم و دستم میلرزد پس بهتر اینست
که دواندن را از من متوقع نباشید و همینقدر که تاج زرین را نگاه دارم اکتفا
بفرمائید چرا که آهسته رفتن و بمنزل رسیدن بهتر از تاختن و براه افتادن است
و اینکه فرموده بودید تمام آذربایجان را میخورم و لقمه از آن بدهن جنابعالی نمیاندازم
بنده میدانم که دهن جنابعالی را باید دوخت تا بولایت مطلقه علی علیه السلام
که خودمن آتش نخورده دهن سوخته‌ام و بالفرض که اینطور نباشد و تمام آذربایجان را
بخورم درصورتیکه جنابعالی تمام ایران را بلع میفرمائید بگذارید بنده هم شاگرد
مدرسهٔ جنابعالی باشم و تمام آذربایجان را بخورم و دیگر از جان من چه میخواهید

۲۳ شعبان المعظم ۱۳۰۴

کاغذیست که بمرحوم امیر حسینخان شجاع الدوله

و وکیل آذربایجان و محرم اسرار سلطنت و فلان و فلان هستند اگر ادعای الوهیت
بکنند آمنّا و صدّقنا گذاردم احمق مطلق است که جلالت شان شما را نخواند
یا عیاذاً باللّه ملازمان شما را بچشم حقارت بیند و هر کس که تردید داشته باشد
و ندانسته که شأن یکی از من و جناب ناصر الملک و جناب عالی بالاتر است بیاد دیده و بیخبر
بوده است بنده و ناصر الملک را کجا میبرند (ما للتّراب و ربّ الارباب)
(تو باز تیز پنجه و ما صعوه ضعیف) و اللّه شان شما بالاتر است فرستادن لایحه
هم لازم نبود زیرا که شما بیرقسم قوشچی باشی هستید دست و پاکوتاه را سخت
بلند شما مخبط کرد و الّا از خراسان گوش بسته برای صدراعظمی آمده بود و از
حرکات سکنات و چیزهای مضحک مینویسند و خنده باید کرد بقول مرحوم
ها دیخان ما جنس دوپا هدف هر نوع حادثه ایم اگر بیشتر باب دل جناب عالی نشده
تدارکش ممکنست لازم نبود ما را با آن شدت زیر رکاب بکشید مرقومه سرکار را
که نامه عمل خودم بود بنظر انور حضرت ارفع والا رسانیدم و مخصوصاً از آنچه
آقا نوشته بود دیدم خوششان آمده خندیدند دستخط مبنی بر کمال مرحمت بشما
نوشتند که بتوسط حاجی محمد خان زیارت خواهید کرد و در باب عنوانات جدید
نشستن معادن و راه سازی فرموده بودید که کار را بطبیعت گذاشته‌اند دست

خانم شما با زبان ترکی و از روی کمال سادگی خیلی از بیانات فارسی جمع دمان
بهتر و بدل نزد دیگر بود و اینک بعقد مبارک و میمون دوازده عدد این میرزا
خدمت ایشان فرستادم که ریسمیل شمارا با روغن چرب نمایند تا آتش چرب تر
و نرمترش را برای خود شما بفرستم شب شنبه ۲۱ ذیقعده است که باید شما

ایصفحه را التحریر کردم والسلام خیر ختام

[illegible]

دگمانم این است که خیلی مفید و مؤثر باشد ۲۱ ذیقعده الحرام ۱۳۰۳

فدایت شوم بار قلمی بر داشته وود آبرمن بیچاره تا حشه بود ید فا
من دمولا من قوام الدوله وزیر دا جلیله و وکیل مهام مملکت آذربایجان نقول
مرحوم مغفور موید الدوله که با این شکر میکفت

ملکا مها نگارا صنما بتا بهارا	متحیرم ندانم که تو خود چه نام داری

آنوقت که میرزا عباس خشک و خالی بود بنده مخلص و معتقد سرکار بودم
و بر صدر اعظمی و ریاست سرکار قول گذشته حالا که قوام الدوله وزیر داخله

خانمست و لباس گردی نیز که بالنجاحه حقیقه مبتهجی است میوشی خبر حصول صورت هم
فرداً فرد خوبست قدری هم به فراخته و ردی بر فروخته که داری با این تفصیل
چرا تلخی و چرا چنین یکی بدل میزنی و بعبارة اخری چرا آنچیزی که آدم از همه مشغوبات
وا از همه ملاحظاتش بگذرد و دستی بچانه تو بزند در تو نیست انکه هیچ داغ باطله
خورده و رفته است رفتیم که از بیکاری دستی به بنگاه فیض الله پکیها بزنیم اینها
که همه چیز داشته اند خود فیض الله بیک همه را یائسه و یائسه کرده و آبادی در اینها
نگذشته اینهایی هم که از آنخانواده محترمه تازه بروی کار آمده اند مثل اولاد مرحوم
میرزا موسی نایب تو گوئی که از جنس بشر نیستند و هر یک یکجور هستند که ناجور نا ملایمند
و طبع سلیم خاصه طبیعه مقوم و معتبر اینچیزهاست از آنها رم میکند و بالاخره
چون دیدم که خیر و برکتی در اینولایت نمانده و لا بد و ناچار از مسلک دهنجی خارجه که داشتم
منحرف گشتم و با کمال تأسف از جاده کوبیده که بود عدول کرده رو براهی
دیگر نهادم و گردیه را اختیار کردم که تا چهار و پنجماه دیگر برای سلمی خانم برادری
خواهد آمد که اسم شریفش عمر آقا خواهد بود و یا خواهری که نام نامیش عائشه خانم و شما
که آقا میرزا موسی دوست عزیز من هستید از حالا باید در تدارک و تهیه کلاه و چادر قند
گلدوزی باشید که مولود منتظر ما سرش بی کلاه نماند فرمایشات و اظهارات

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد | آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

البته در اینجا داده و هرچه در این خصوص مرقوم است بمولانا رجوع نماید که ممدوح اکابر آفاقست چند روز است که احوالم ناخوش است و این مختصر را با درد سر شدید نوشتم که نگویید کاغذم را بیجواب گذاشتند ۱۳۰۱ / ۲۴ ج۲

برادر محترم ما — بار دیگر هم از مطالعه نوشته آخر شما مسرت و انبساط کامل حاصل شد و جای کمال امتنانست که هر چندی یکبار هم نوشتجات مطبوع با مزه جات خودتان مرا مسرور مینمائید باصطلاح فرنگیها بدبختانه فقرا در آقا میرزا دو کیسه ها دوخته حالی نمانده تمام هیمه و جان گروی میکنند و از آنها نیست که با آسانی جان بحضرت قابض الارواح بدهیم آمدیم بر سر غیرة الله خان بلی تصور و تحقیق شما هر دو صحیح است اما پاره چرکلها هستند خیلی تلخ و بدگوشت اند و آنچیزیکه آدم را از آن حالت با نوعی دست میدهد ندارند و این غیرة الله خان شما هم از آن جنسها و رقمهاست و هرچه در این مدت خواستم که نظر خودم را فریب داده او را منظور قرار بدهم نشده و از اینجاست که خواجه گفته

شاهد آن نیست که موئی و میانی دارد | بنده طلعت آن باش که آنی دارد

این پسره ابدا آنی ندارد و آنکه اسمش را تخفیف میدهم از نعمت که چیزی نیست و هیچ نیست از او بپرسد که خوب که نجابت داری و ... در هیچ نشستم که شاهزاده

میل اصرار میکنیم که شمارا بفرستند و عجالة در مسئله مأموریت علاء مراغه شرحی
بمقرب الخاقان مشیر الوزاره نوشته با روسیه فرستادم که همان کاغذ را بملاحظه
جناب مجلالتماب اجل اکرم امیر نظام برسانند و اگر واقعاً بالنطور که نوشته اید
عمل حبس دیوانی را هم در جزو امور کلیه آذربایجان بگماشتگان سرکار ایشان واگذاشته
اند حکم عمل علاء مراغه را بعهده شما صادر کرده بفرستند و هرچه زودتر بمکه رسید
رسید معجلا بشما اطلاع خواهم داد حقیقت این است که از اختلالیکه در کارهای
جناب ایشان بهم رسیده خیلی افسرده و دلتنگ شده ام و چون خودشان
چند روز قبل شرحی مشعر بر اوقات تلخی خود نوشته بود اینک جوابی نوشته
لفاً فرستادم که شما در جزو نوشتجات خودتان با سفارش مخصوص بفرستید
عجالة زیاده براین زحمت نمیدهم   هشتم شعبان ۱۳۹۸

برادر مکرم ما   شاهزاده هادیخان مرحوم عادتی داشت هر وقت که میخواست
چیزی را بخوبی تعریف نماید میگفت (کار جبر است) و هر شخصیرا که میخواست
از روی تمسخر و استهزاء بعلم و فضل نسبت بدهد میگفت (فاضل خان است)
و حالا نمیدانم چه شده که آن برادر در کشف این مطلب و حل این مسئله فاضلخان
حاضر و موجود دار السلطنه را گذشته از من سؤال کرده اید

بالا گرفته بود با آب تدبیر فرو نشست کاغذ دیگر آن برادر نیز که مقصود و موید کاغذ
اول بود و مشتمل بر اشعار آبدار و پاره مطالب دیگر بود دو روز قبل رسید و عذر
تأخیر در جواب تحریرات شما را خیلی وقت است خواسته ام و محض تمهید در این ایام
عذر پذیرفته است که باصطلاح مرحوم میر و رسم دار طاب ثراه گوفر صحبت دیگر است
خدا گواه است که تعمد بر تأخیر در جواب نوشتجات شما نکرده ام و در آن کاغذ آخر نوشته
بود که رقیمه را که جناب معاون در جواب شما نوشته ملفوف خود تان برای من
فرستاده اید چنین کاغذی نبوده شاید چنانکه غالباً می افتد وقت بستن
پاکت فراموش شده است حالا هم فرستادن آن لزومی ندارد که بر صدق
دوستی شما شاهد و بیّنه لازم نیست آنچه سابقاً نوشته ام که اگر میل باید آن
سا و جبلاغ دارید بنویسید تا اسباب آن را فراهم آورم از روی کمال میل و نیت
واقعی من بوده و اما عیب کار و مانع اجرای این نیت بوده که از ابتدای
یومنا هذا و ساعتنا هذه هیچوقت میل طبیعی بماندن در این ولایت نداشته
و غالباً در تدارک معافی از این کار بوده و خود را عاریه دانسته و میدانم و الآن
از شما سزاوار همراهی من و از شما نزدیکتر بمذاق من کسی نیست و حالا هم
اگر میدانم که بماندن این زمستان در اینجا مجبور خواهم بود البته مینوشتم و بکمال

سلب شده و بدانمثابه است که او را فراموش کرده باشم از قراریکه نوشته اید
داده اید سرداری مفتول دوزی برای او تمام نمایند چون نمیخواستم بپوشیدن
اینجور لباسها عادت نماید و بیموقع پوشیده است و لباس نظامی مفتول
دوزی هم ممنوع و متروک است خواهش دارم که از صرافت فرستادن آن بیفتید
و اگر فرستادن علامت محبتی را برای آقا لازم بدانید بفرستادن چیزهای مختصر
از قبیل مقراض و قلمتراش و امثال اینها کفایت نمائید لعنت خدا بر آن
مجتبعلیخان که مرا در پیش شما خجل کرد عجب آدم ناقابل بیمعنی بوده است حیف که
انتخاب شما بر او افتاد هر طور هست چشمش را کور کرده یکصد تومان از او
گرفته میفرستم از قراریکه نوشته بودید درد دستی بشما عارض شده دستتان
درد نکند

۵ جمادی الاول ۱۳۰۱

(برادر مکرم مهربانا)

در مسئله دفع حمزه آقا از همه کس و از هر طرف تهنیت نامها بمن رسید و آنچه
نوشته بودید واسطة العقد و شمس القلاده بوده و لطف دیگری داشت

همه گویند سخن گفتن سعدی دگر است | همه دانند مزامیر نه همچون داود

بلی باصطلاح بیهقی کار شگرف و امر بزرگی اتفاق افتاد و جهان از او پرآوازه گشت
و لله الحمد که رشته فساد آن بدذات مثل رشته حیاتش قطع شد و آتش فتنه

برادر مکرما — با این بسته دو پاکت از شما رسید و معلوم شد بنظر
که من در جواب استفتاء شما را در پشت کاغذ دیگر نوشته فرستاده بودم
شما هم از مضمون آن جواب باصطلاح عوام پریشان شده و خیالتان بجادهٔ دیگر
رفته است حالا لابد باید تصریح نمایم که آنچه من نوشته‌ام در جواب استفتاء شما در
مسئلهٔ کارخانهٔ آدم است و من بر سبیل تعریض و بر وجه کنایه و اشاره بشما نوشته
بودم که جواب این مسئله را از آن شخص عزیز که هنر را از پر منداند چو دوش حسینی را
بواسطهٔ جهالتی که دارد به برادرت انداخته سؤال نماید و آنچه که نوشته‌ام تمجید و مدح
اکابر آفاق و مجموع مکارم خلافت از راه تمسخر و استهزاء است و از جملهٔ قضیه
بر عکس است خلاصه من سهو کرده بودم که جواب را در پشت کاغذ دیگر نوشته بودم
و شما هم با همه نکته دانی مطلب را ملتفت نشده خیال دیگر کرده اید سهوی بسهوی
معفو است دیگر حاجت تکرار نیست و حالا عین همان کاغذ را که جوابات است در
پشت او جواب بنویسم لفافه فرستادم از اظهار محبتی که نسبت به فرزند عبد الحسین
کرده اید بر مراتب امتنان افزود و میدانم که نسبت با و قلباً محبت دارید حقیقت
اینست که از بس خیال آن طفل در سر من می‌پیچید شب و روز معذب بودم از مردن
مثل اینکه بستوه آمده و ذله شده باشم آن دلبستگی و علاقه که با او داشتم از من

بلی

دیگر جلوه داده اید لیکن معنی و مفهوم همهٔ آنها یکیست و بعبارهٔ اخری

مطلب مکرر بوده است و چون	شنیده اید حدیثیکه آن دوباره شود
چو صبر گردد تلخ ارچه خوش بود چو شکر	بنا بر این اصل طبیعتم از تکرار مطالعه

مطلب و جمله و نوشتن جواب مصنوعی ملول گشته و اقبال بنوشتن چیزی را نداشت
و حالا هم مختصر بشما مینویسم که من سالهاست با شما یکنوع محبت و مودتی
مخصوص داشته ام و بنای مکاتبهٔ من با شما بر پارهٔ مطایبات بوده است و درآن
ضمینه هر وقت بشما چیزی مینوشتم یا چیزی از شما مطالعه میکردم از روی رغبت
و میل طبیعی بوده است حالا هم اگر میل مکاتبه با من دارید همان ضمینه را
بگیرید و بروید که بقبول طبیعت نزدیکتر است و دیگر یک کلمه حرف شکایت را
که بفلان چه رسید و فلان قیاس با شما کم محبت شده ام بر زبان نیاورید که مطلوب منست
و از همین کاغذ که مطلب صاف و ساده و جادهٔ مستقیم و بی اعوجاج بشما نموده ام
بر شما معلوم خواهد شد که تا چه درجه با شما در مقام صفا و بی تکلفی هستم
این آردلی باشی کوشت تلغراف توسط شما از دلباکرد و سعی و اهتمام شما رقم او را
صادر کرده فرستادم متعهد در دادن رسومات حالا میکند و حالا باید بزودی تحصیل
و هتا کی رسومات را وصول کرده بفرستم و خواهم فرستاد زحمت میدهم

سرنوشتی در دلها کرده از روی کمال خیرخواهی از یکطرف در آنجا بمقام رفع شبهه
و مدافعه بر میآیند و از طرف دیگر اشاره میکنند که من خودم هم بلوازم رفع شبهات
و اصلاح اثرها و اقوال و روایات آغا حسن بر آییم و حال آنکه قدم بر رفع این نوع
مزخرفات و اینگونه شبهات برای من ناگوارتر است از استماع آنها آن برادر تصور
نکند که این حرفها در پرده مانده است

(داستانیست که افسانهٔ هر انجمن است)

از هزار طرف بمن خبر رسیده و تکلیف خودم را دانسته ام (جائیکه نشانک
و مشک بیکر نکهت عطار را بگو که ببندد دکان را) سایه رحمت مستدام

(برادر مکرم ما)

کاغذهای سابق شما رسیده و کاغذ آخر شما امروز که یکشنبه پنجم ربیع الثانی است
رسید حقیقت اینست که در نوشتن جواب کاغذهای پیشین شما تعمد کرده ایم و در نوشتن
اینکاغذ آخر شما نیز مضایقه داشتیم زیرا که بکمال متجاوز است که ضمیر همهٔ کاغذهای
شما بیک مطلب راجع میکند که اولا آن مطلب فی حد ذاته مصدق و مسلم نیست
و با اصل حالت و طبیعت و اعتقاد واقعی من منافاة کلی دارد و دلیلش از آفتاب
روشن تر است و قولی است که جملگی برآنند و ثانیاً اگرچه بقدریکه در فن
انشاء و تسلطیکه در تطبیق اشعار مثنوی دارید هر دفعه مطلب را بلباسی

دیگر

انشاءالله خودم را از قید حسابها و عمل مالیات آتیه آسنه فارغ نمایم و بلوازم استخلاص
و شرایط حفظ اعتبار پنجاه ساله خودم مشغول شوم اگرچه آن برادر سالهاست که
در عالم دوستی با من قدم زده و البته بیک اندازه از خلق و خو و طبیعت من مطلع شده
اند اما ممکن نیست که تا این درجه مستحضر نگشته و استنباط نکرده باشد که من خودم را باصطلاح ابن
ابی الحدید از اباة ضیم میدانم و محض اینکه متحمل پاره ناملایمات نشوم خودمرا همواره
بمهلکه‌ها و مخاطرات عظیمه انداخته و بفضل الله این دنائت و ضعف نفس را از خود
نکرده‌ام برای آنکه فلان منصب را بمن واگذارند و یا مرا در فلان شغل باقی بدارند از در
پاره دنیاداریها که معنی و مفاد صریحش تملق و ضعف نفس است برآیم
حالا که کم یا زیاد بهر درجه که بوده رسیده‌ام و دیگر نه حالت صبی و طبیعت
فطری و نه وضع حالیه‌ام اقتضای آنرا دارد که زیر بار بعضی ناملایمات بروم و دشمنی
و عداوت مثل مرحوم سپه سالار و اعتزال و ابتذال ده ساله من کسی را حد و یارای
این نبود که در دارالخلافه پاره نسبتهای بی احترامانه بمن بدهد و حالا در دارالسلطنه
مثل آقا حسن خیوانی هر رطب و یابسی بخواهد میگوید و کسی نیست که دندان او را
خورد کرده بگوید که چه نامربوط میگوئی سهل است بسیاریها باو امید میدهند که بیشتر
بگوید و چون شما و سایر دوستان من می‌بینید که مزخرفات آن احمق چه

محض تأکید در گرفتاری و جستجوی قاتل تلگرافی بحاجی اسمعیلخان نوشته لفافاً فرستادم

(جناب جلالت نصابا)

کاغذهای هرزه حرف مونس را با فندی و مسیو برنه بنمائید و بلکه بهمان کاغذ که بمن نوشته بود بهمه جنرال قونسولها بدهید و مخصوصاً با فندی و مسیو برنه اظهار نمائید که این مرد با این تهور و جسارت نمیدانم از تبعه کدام دولتست و بعیسی خان مأمور کارگذاری نوشته ایم که تذکره او را بخواهد اگر تذکره اش را ارائه نمود بسیار خوب و الا باید اطلاع داده بمسیو پسیم که او را از سلماس تبعید نماید و بهمینطور بعیسی خان بنویسید و بمیرزا غلامعلیخان گفتم که بمیرزا محمود خان هم بنویسید

(برادر مکرم مهربانا)

چقدر ممنون شدم از آن تفصیلیکه محرمانه و از روی کمال محبت بمن اطلاع داده بودید و چقدر ممنون شدم از آقا حسن که مرا از پاره تردیدات بیرون آورد بر من ثابت و مدلل شد که بعد از آنکه مثل او سفیه مطلق و احمق صرف در اینطور حرفها را بروی خود مفتوح دیده و گوشها حاضر و آماده استماع آن نوع مزخرفات بوده اند دیگر هیچ ترتیب و آدابی نباید جست و

(بیرون کشید باید از این ورطه رخت خویش)   وعده من و شما تا چهار ماه دیگر

جناب العلی برسم امانت نزد مخلص بود با همین کسته اعاده دادم همه اوقات
منتظر وصول رقیمجات هستم

تفریغ حساب دکتر کاستالدی با میرزا جلیلخان تا تحریر لنگ خواهد بود و مخلص منتظر
میآید که دوستانه یا رسمانه نهایتی بر آن قرار توانند داد از سفارش مسیو برنه
مطلع شدم اولا چه شده و چه اتفاق افتاده که کاتولیکها از جان خودشان امنیت
نداشته باشند اگر یکنفر ارمنی مجهول الحال که تبعیتش به دولت ایران معلوم نیست
و میگویند اصلاً تبعه روس است یکنفر کاتولیک را بقتل رسانده باشد باعث سلب
امنیت کاتولیکهای دیگر نمیتواند بود خود قاتل که فرار کرده و برای جستجو و
بدست آوردن او احکام مؤکده صادر کرده و مامور مخصوصی فرستاده ایم
دیگر نمیتوانیم جمعی از معتبرین تبعه خودمان که مردمان آبرومند و تجار معروف
هستند بی هیچ دلیل موجهی مسئول آن یکنفر قرار بدهیم نهایت تکلیف ما
سعی و اهتمام در پیدا کردن قاتل است که کوتاهی نکرده ایم و منتظر نتیجه
احکام و ماموریت مامور باید بود همینطورها به (مسیو برنه) جواب بدهید
و بهمین دلائلی که نوشتم مخابره همینطور تلگرافی که نوشته اید اقتضا نداشت و

با نهایت امتنان متمنی است که از دعای خیر در نع نفرمایند (والسلام علیکم و علی من

حضرت لدیکم) (عرض میشود)

رقیمهٔ جناب عالی شرف صدور ارزانی داشت و از سلامت احوال شریف کمال مسرت و خوشوقتی حاصل شد از یادآوری و تهنیت جناب عالی ممنون شدم حقوق مودت موروثی جناب عالی و اخلاص و ارادت بنده همیشه ثابت و در هیچ وقت فراموش نخواهد شد در باب غله تسعیر دیوانی املاک متعلقه بخود تان نوشته شرحی مرقوم فرموده بودید آنچه لازم بود بجناب مستطاب مستشار السلطنه نیز لقا فرستادم که آنچه سنهٔ ماضیه در تسعیر غله تخفیف داده شده در هذه السنه نیز

تخفیف منظور نماید زیاده زحمت

الاسم

بعلیین رتبت مرحوم مغفور حاجی میرزا موسی آقای ثقة الاسلام نوشته

عرض میشود رقیمهٔ جناب عالی شرف وصول ارزانی داشت و از صحت مزاج شریف کمال مسرت و خوشوقتی روی داد اگرچه در وقت حرکت از تبریز جناب مستطاب آقا میرزا علی سلمه الله تعالی زحمت کشیده بجهة وداع آمده بودند اما چون خود جناب عالی در شهر تشریف نداشتند و شرط وداع بعمل نیامد خیلی متأسف بودم حقوق ملاطفتهای جناب عالی ثابت است و در هر جا باشم فراموش نخواهد شد تفسیر قرآن سلسله

آقایان محترم میتوانم امروز را مثل یکی از عیاد ملتی خودم بدانم که
تشکیل اینمدرسه موفق شده‌ام اینمدرسه را که کارخانه ادبیت است مبارکی
مفتوح نمایم اینمدرسه از چندین جهات شرافت مخصوصی دارد که اولاً در تحت
حمایت حضرت اقدس اشرف امجد والاولیعهد دامت شوکته است و بمناسبت
اسم مبارک خودشان آنرا مدرسه (مظفریه) نامیده‌اند و دیگر اینکه شاگردها
و متعلمین اینمدرسه از خانواده قدیم و نجبای آذربایجان منتخب شده‌اند و من
آنها را مثل فرزند خودم میدانم و بر من لازمست که تشکر خودرا از پدران محترم
این متعلمین اظهار نمایم که بمن اعتقاد کرده و اینمدرسه را باطفال عزیز خودشان
افتخار داده‌اند نهایت اطمینان دارم که با لیاقت ذاتی خودشان و معلم
لایق و قابلی مثل مسیو لامیر ترقیات کلی در درس و تحصیل آنها بهم رسیده
برای ملت و دولت خودشان نافع و مفید باشند

بجناب مستطاب شریعتمدار حاجی میرزا محمد علی ملاباشی آذربایجان نوشته

عرض میشود رقیمهٔ کریمه که رائحه محبت از او ساطع و لایحه مودت از او
لامع بود با هدایای متبرکه که هر یک در درجه نهایت امتیاز و اختصاص داشت رسید

توجه ارمغانی آری که بدوستان فرستی		به از این چه ارمغانی که تو خویشتن بیائی

شما باعتبار سرمارزی ترقی برتبهٔ نظامیه عاشقم اینست که نشان مبارکه را
عنوان امیر یونانی داده بودم حالا که اینطور است عنوان امیر یونانی را
از او بر داشته نشان قدس است که قدس ست اشهد بالله افتخار و خوشحالی خودم را
وقتی کامل میدانم که حق جناب عالی را نیز ادا نمایم   مخلص حسنعلی

اشهد بالله همینطور است که نوشته اید و خداوند بر عزت شان بیفزاید که وجود
شان مغتنم است و انصافاً شرایط ملاطفت و موافقت را بعمل آورده اند
جناب عالی اخلاص و اعتقاد قلبی مخلص را کما هو حقه بسرکار ایشان خاطر نشان
نمایند همانطور که فرموده اید بمیرزا محمد نوشته ام که صد و فرمان لازم
نیست و البته در همورد تقدیم خدمتی بجناب عالی معظم له خواهد شد

(خدمت جناب اشرف اکرم سرکار مشیر الدوله وزیر امور خارجه دام اجلاله)

باقتضای مراسم ارادت در ساعت تحویل عرض تهنیت شده بود حالا با تشکر
از ظهور التفات مبارک و سعادت این عید سعید و سال جدید را با مزید
شوکت و جلال حضرت تعالی تجدید و تکرار مینمایم سعادت بزرگ نصیب جناب
ساعد الملک است که از فیض نعمت حضور حضرت تعالی بهره مند و مستفیض است

اتابک

درمرقعه سیئات این آقا و این عزیز ببهه صرف نایم واز جناب عالی ممنون هستم که این اطلاعات را داده اید و دلتنگی از وصول مولانا برداشتم و اصل را

اعاده دادم

معتمد السلطانا کاغذها را مهر کرده فرستادم در باب روانه کردن آن یکنفر آنچه استنباط کردم این بود که خود افندی راضی بفرستادن و سپردن او را خود بیافندی عنوان و اظهار کرده و حالا که شما منظور و اظهار کرده اید برای منهم تردیدی بهم رسید و حالا بهتر اینست که عیسی خان را بفرستید و پیغام بدهید که آنچه رو نمینچنین قرار داده اید و خواهش کردید که دو نفر غلام بدهیم که این یکنفر را که در اینجا است بقراداغ برده آن یکی دیگر که در آنجا محبوس است ملحق نماید که هر دو در حکومت قراجه داغ بفرستند سپرده دار شما تسلیم نمایند و حالا غلامهای ما حاضرند هر وقت قرار میدهید آنها را بقونسولگری بفرستیم که آن یکنفر را ببرند یا ببینیم چه میگویند و چه جواب میدهند و مطلب درست آمده از آن قرار رفتار بشود

قربان چون جناب جلالتمآب آقای امین السلطان دام اجلاله در دو ملفوفه خود شان امیر تومانی را هم ضمیمه نشان قدس فرموده بودند و محلفو

بهم دو هزار تومان بخدمت جناب جلالتمآب اجل آقای امین السلطان وزیر اعظم
دام اجلاله بنده کی خواهد شد و این نکته را خاطر نشان بکنید که نظام الدوله
ولایت را خوب نگاه نداشته سهل است که خیلی با بیحالی و بی عرضگی حرکت
کرده و مردم کردستان ابداً اعتنائی باو ندارند ۱۴۲۲ سنه ۱۳۰۸

فدایت شوم ان شاء الله تعالی ورود جناب عالی مبارکست و رفع کسالت
و خستگی راه شده است بشکر قدوم جناب عالی هر چه نثار نمایم کم است تا با این حالت که حالت
شان ناقابل چه رسد عجب حادثه در راه آهن شاه عبدالعظیم روداده و مادام
مردم و اهالی مملکت ما اینست متوقع نباید بود که بهبودی و ترقی در کار ما بهم رسد
با ظهور این ضعفها و انتشار این خبرها کدام کمپانی است که راه آهن را دیگر انتقاط
امتداد بدهد و کدام تبعه خارجه است که در ساختن راه شوسه از اوجق بقزوین
با ما شراکت نماید ۱۴۲۶ ۱۳۰۸

عرض میشود این راپورتیکه از اعمال مولانا بجناب عالی رسیده مصدق
و مؤید آن راپورت دیروزیست من امروز شرح مفصلی بمولانا نوشتم که آنچه
کار نیست که میکنید و همینطور که نوشته اید ساعت بساعت منتظر حکم
تلگرافی از تعرضات دار الخلافه هستم و نمیدانم که تا کی و چند این آبروی خودم را

این است که از دیوانخانهٔ مبارکه عدلیه مأمور درستی بفرستید بر رود هما تحدید
متصرفی خسرو خان را معین نموده قرار بدهد که از آنحدود تخطی و تجاوز نشود
وطرفین را در تخطی حدود ضمان دارد ۲۲ رجب ۱۳۱۵

حقیقت و صورت امر از قرار یست که در دیوانخانهٔ عدلیه دار السلطنه تبریز
نوشته شده و خود این بندهٔ درگاه آسمان جاه اسناد معتبرهٔ شرعیه و عرفیهٔ
مالکین فرح آباد و حصار رحیم سلطان و آقا کریم را ملاحظه کرده ثابت و محقق
شده است که مقرب الخاقان میرزا شفیعخان مؤتمن دیوان که مالک بالفعل کوزه
کنان است حق هیچ نوع ادعائی بر مزارع مزبوره ندارد و کان ذلک

فی سلخ شهر شعبان ۱۳۰۲

فدایت شوم چون اینفقره ضرورت کلی دارد باز هم زحمت میدهم
که در خدمت جناب جلالتمآب آقای امین الدوله دام اجلاله مطلب را تجدید و
تکرار نمائید و بهمینطور که نوشته اید همین مطلب را با قید ضرورت کلی در جزو
یاد داشتهای مخصوص بگنجانید شهر ربیع الاول ۱۳۰۸

متصرف سلطان میرزا محمد خان مستوفی نسبت بعمل کردستان

علی اشرف را مامور کرده ام که برود و العلیه را حتماً بدار السلطنه بیاورد که در اینجا احقاق و رسیدگی شود حکم را خدمت شما فرستادم که بعارض بنمائید و اورا اطمینان بدهید میرزا علی اشرف هم خدمت شما میرسد حکم و استشهادها را با دستور العملیکه لازمست باو بدهید و برود و العلیه را بیاورد (والسلام)

(مقرب الخاقان قانا)

بحمدالله شما خلف الصدق مرحوم و قایع نگار و خلقاً و خلقاً قائم مقام و جانشین بالاستحقاق ایشان هستید و اتحاد قلبی من با شما موروثی است فرزندی میرزا علیرضا و خط اورا دیدم خیلی خوشوقت شدم که ماشاءالله جوان قابل و مستعدیست و از همان اشیانه است خطش هم بسیار بسیار خوب و بدرجه خوشنویسی است آفرین بر شما که خوب تربیتش کرده اید کاسه نبات و البیمو را قبول کردم و ممنون شدم

حکم حق و حسابی همانست که سابقاً در اینباب شده بود که از اراضی و حدود دیگر بتصرف مقرب الخاقان خسرو خان بوده و بمقرب الخاقان مومن فروخته است علاوه بر همان حدود متصرفی خسرو خان حق ندارد مداخله بکند و تکلیف شما

لله ابن

هم آمده اند لکن عجالة هیچکدام را متمّن نکرده ام (بقیه زحمت)

(مقرّب الخاقانا)

اشهد بالله راضی باین زحمت شما نبودم خاصّه درحالتیکه من سمت شما را از خود میدانم و اینکه رسومات و تعارفات از وضع یکانگی و اتحاد دور است باری خیلی زحمت کشیده اید و زیاده از حد ممنون شدم

(عرض میشود)

چون هیچوقت از ذکر خیر و یاد جناب عالی خارج نیستم چند روز قبل متذکر شدم که رقم مبارک در امضاء و فرمان همایون امامت جمعهٔ جناب عالی صادر نشده تهذا الجناب دبیر السلطنه گفتم رقم امضای فرمان را نوشته و بصحه و مهر مبارک حضرت اقدس اشرف امجد والا دامت شوکته رسانده خدمت جناب عالی بفرستند اینک رقم را تمام کرده فرستادم ایام افاضاتکم مستطیله والسلام (فدایت شوم)

خودتان می بینید که من در رسیدگی بعرایض مردم و رفع ظلم از آنها تا چه درجه سعی میکنم که خواب و آرام را بر خود حرام کرده ام در این فقره یحیی نام نیز بمحض اینکه کاغذ سرکار رسید حکم نوشته همانطور که خواسته بودید میرزا

احترام و حفظ مقام شما را بر خود لازم میدانم و از هیچ نوع محبت
و مهربانی مضایقه ندارم از این هدیه که فرستاده اید نهایت امتنان
حاصل شد و چون هدایا و تشریفات مرحوم مغفور وقایع نگار برای
دوستان و مخلصین خود شان منحصر بحلوای گز بود و با یک قرص آن
کام چندین نفر را شیرین میکرد نخواستم که شما از رسم ما لوف عادت
معهود ایشان تجاوز نمائید لهذا بهمان جعبه های گز نیمغز کفایت کرده
ممنون شدم و کرو لمهای جاپی را اعاده دادم (والله خیر حرم)

معتمد السلطانا

واقعاً در هیچ نقطه یکساعت آسوده گی ندارم

هر کجا خواهد خدا دوزخ کند		اوج را بر مرغ دام و فخ کند	

شاهد حال منت جواب عریضجات راپورت تهار آلوده لفافرستادم و تحصیل در
آن امر را لازم ندانسته قطع و فصل آنرا بر جهت شما موقوف کردم و من شما را
مرد با خلق و فضل بجا آورده ام اگر در رفتن شما تردیدی باشد از این شخاص شکل میدانم
کاری ساخته شود یکنفر که صاحب سواد و خط باشد خواهش دارم که امروز
یا فردا برای ما معین نمائید بلکه امروز بکنید که پس فردا اینجا نیستم و دو یکی نفر

صنعت خود ایشان ندیده‌اند چون تزکیهٔ نفس خط من هیچ تعریفی نداشته و قدر
در پیچکی آن سعی کرده‌ام حاضر شده دانسته نمونه‌اش که می‌بینید از آنکه حضرت
فرموده بودید آقا میرزا کاتب جمله اخلاق ناصری را تمام کرده خیلی مسرور و خوشوقت
شدم البته بنویسند که جزوهای دیگر را هم مثل این شش جزو که در پیش
جلد ولی کشیده اگر خودشان بطهران می‌آیند با خود بیاورند و الا خدمت جناب
میرزا ابوالحسن بسپارند که معجلاً برای من ارسال فرمایند و اطلاعاً می‌نویسم
بقراریکه داده بودیم در ازاء آن شش جزو شش تومان بایشان رسیده
هرچه باقی مانده بضمیمهٔ هدیه بایشان خواهد رسید که ایضاً خوب
درفته نوشته اند صفحه بپایان رسید و میدان سلام و ثنا جناب حکیم تنگ شد
لطف فرموده مراتب اخلاص و اشتیاق مرا بحکیم اظهار نمائید و امیر
اصلاً نخواهد اطمینان بدهید که نصف دیگر قیمت تمام را بایشان خواهم رساند
والبته دعای مغفور مبرور حکیم طاب ثراه از برای تیغ ایشان مستجابست
زیاده زحمت نمیدهم والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته ۱۲۹۹
۱۴۴

(مخدوما مکرما)

بیکاری و مشغلهٔ شما از راه مضایقه نبوده و خودتان میدانید که من رعایت

حکمت و دیگر شئونات عالیهٔ آنچه بهرهٔ آدمیت و خلاصهٔ انسانیت بمنزلهٔ بو(د) تمثالیست که پیوسته در نظرم مجسّم و همواره در خاطرم مصوّرست که نه با هیچ شاغلی از او مشغول میشوم و نه با هیچ مانعی او را فراموش مینمایم

نور او در یمین و یسار و تحت و فوق	بر سر و بر گردنم چون تاج و طوق

در مقابل الم روحانی و علت جسمانی آن مرحوم اعلی الله درجاته چیزیکه باعث تسلّی قلب و تشفّی خاطر منست بقاء وجود و سلامت مزاج جناب مستطاب آقا میرزا علیمحمد و آنجنابست که در جمیع مراتب و همهٔ عوالم نایب مناب بالارث و قائم مقام بالاستحقاق آن مرحوم هستند

گل چو بگذشت و گلستان شد خراب	بوی گل را از که جوییم از گلاب

حق جلّ و علا روان آن مرحوم را در اعلی علیین جا داده عائلهٔ بازماندگان را از فیوضات روحانی بی‌پایان کرامت فرماید بمنّه وجوده آنچه نامدار بیک بیت الحکمه فرستاده هدیهٔ مختصریست انه ضعفا فهما مستتمّ خواهد بود در جواب مرقومات جناب مستطاب استادنا الاعظم آقا میرزا علیمحمد ادام الله علینا برکاته که اظهار میل بمطالعهٔ تحریرات این فرموده بودند عرض مینمایم

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد	آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

یعنی خداوند خط و استاد بالانفرادان

کانّ صغری و کبری من فواقعها	حصباء درّ علی ارض من الذهب

رقیمهٔ شریفه را حالا که بخانه آمدم زیارت نمودم آنرا دو حی دیدم مصوّر گو یکی دیدم منوّر حقیقت مطلب مختصر و خوش مضمون نوشته بودید توام گفت

لا عینٌ رأت ولا اذنٌ سمعت

سزد که کاتب دیوان برای خلد کند	سواد نسخهٔ او بر بیاض دیدهٔ حور

سوقات مراغه که از هر جهه امتیاز داشت فرستاده بودید رسید.

تو چه ارمغانی آری که بدوستان فرستی	به از آن چه ارمغانی که تو خویشتن بیایی

بنده هیچوقت بزحمت عالی راضی نبوده ام حالا که فرستاده اید ترک ادب میدانم که اعاده بدهم

(عرض میشود)

رقیمهٔ متبرکهٔ آقا میرزا علیمحمد صفا سلمه الله شرف وصول ارزانی داشت و گرد در قضیهٔ ناگهانی مرحوم مبرور حکیم طاب ثراه که روانش مهبط انوار الهی باد به تسلیه گفته و تعزیتی نوشته ام علتش اینست که آن مصیبت را برخود وارد و خود مرا از هر کسی بتعزیه داری و سوگواری اولی و احق دانسته ام و خدا گواه است که از وقوع این قضیه بجدی محزون و متأسفم که مزیدی برآن متصور نیست و همانا مکارم اخلاق و محامد صفات و حسن محاوره و آداب معاشرت و مراتب فضل و مقامات

بنوعی شده است که بقول مرحوم مبرور حکیم طاب ثراه یکباره و ثمره و ما تعلّق
بر تمدّن را بطاق نسیان گذاشته اند چند روز قبل پنجاه تومان بحوالهٔ جناب
نور چشمی میرزا علیمحمد را وجه نقد فرستادم و بنا دارم یک مباشر کارهای
ولایتی خودم نوشته ام که تدارکات مقرّره دار الحکمه را علاوه آنچه به
مخصوص خود آنجناب باشد بفرستد تحصیل کلام الله با آن صفات البتّه فراموش نخواهید
فرمود سلام مخصوص مخلص را بجناب مستطاب آقا میرزا شمس الدّین و شمس الادبا
سلّمهما الله برسانید زیاده زحمت نمیدهم شهر ذیقعده از ارومیه ۱۲۹۹

(فدیت سوم)

يا رقعةً وردت عليّ كأنّها	درّ غدت أصدافه الآذان
كشفت همومي كلّها فتفرّجت	عنّي بها الأحزان والأشجان

لقد ورد عليّ كتاب كريم تتلقّى بر اسم الكريم فيا له من بيانٍ فصيح متين
بلسانٍ پارسيّ مبين فصيح العبارة مليح الأشارات فاحسن منشيها ومنشدها
يكلّ عن وصفها لسان الفصحاء

فكان مكان العين من فرط عزّه	وحلّ محلّ الرّوح من حسن موقع

بالفاظ اعذب من الماء الزّلال ومعان الطف من نسيم الشمال

نداشته امیدوارم که وقتی بیاید و چندان حیوتی باشد که باز هم سر فرصت
خدمت آنجناب و بنعمت صحبت اهل بیت حکمت را دریابم و هم با مساعدت
ایشان غلطهای کتاب را تصحیح نمایم

وَعَسَی الَّذِی اَهْدَی لِیُوسُفَ اَهْلَهُ	وَ اَعَزَّهُ فِی السِّجْنِ وَ هُوَ اَسِیرُ
اَنْ یَسْتَجِیبَ لَنَا وَ یَجْمَعَ شَمْلَنَا	وَاللهُ رَبُّ الْعَالَمِینَ قَدِیرُ

در باب مقرری آنجناب که قاطعان ارزاق مبلغی از آن کسر کرده اند در
مجلسیکه معتمد السلطان صدیق الدوله نیز حاضر بود براعت استهلالی کردم و مقدمه مانندی
ترتیب دادم که باعتقاد خودم تجویز زدند نداشت اما معلوم شد که (قلوبهم کالحجارة)
ابدا خود را آشنا نکرده اینطور جواب داد که من خودم را ابدا دخیل اینکارها
نکرده ام و کم و زیاد مقرریها و مواجبها با خود حضرت اقدس والا است چون
هیچنوع روی خیر و سلامتی ندیدم در دلم گفتم

ذَهَبُوا الَّذِینَ یُعَاشُ فِی اَکْنَافِهِمْ	وَ بَقُوا الَّذِینَ وُجُودُهُمْ لَا یَنْفَعُ

و خیلی شرمنده شدم که اینخدمت را انجام نتوانستم داد و صدیق الدوله اینقدر
گفت که بهتر است خود جناب ادیب الملک واسطه در جناب مخدوم آستان
والا اظهار نمایند که بقبول و اجابت نزدیکتر است و بالجمله حالات ابناء جنس ما

وزیر نظام بر نتایج اختراع میرزا ب و جناب مادام سالار و احتساب میرزا سلیمان
گزیر از نسبت قمار و شراب و غیرها (لست اذکرها کانّها اودعت اجواف
عقارب) قسم داده بود که این کبکهای مجانی بحضور ایشان صرف نشود
احترازاً از حنث این ایمان مغلّظه محترمه که عقود جواهر مخزن و گنج درر و
نقود در بویه تجّار حلال خوار تبریز بکفارهٔ آن وفا نتواند کرد داعی
و سبب شد که امشب را که شب یکشنبه هست و دوم است با حضور
ایشان و حضرت شما این طیور مشویّه صرف شود لهذا زحمت میدهد که
شب را بدون هیچ عذری تشریف آورده ساعتی از صحبتهای حضرت ادیب
معلی و رقیب باشید

(بشرف عرض عالی میرساند)

رقیمهٔ کریمه بضمیمهٔ کتاب اخلاق ناصری شرف وصول ارزانی داشت میدانم
از این توجهیکه در اتمام کتاب مبذول فرموده بودید بچه زبان اظهار تشکر
و امتنان نمایم که کافی باشد مجملا نهایت التفات فرمودید و کمال امتنان
دارم از برکت وجود آنجناب کتابی تمام شد که از هر جهت امتیاز دارد
الا اینکه قدری مغلوط است و آنهم با اصل نسخه غلط بوده و با آقا میرزا
باقر سلمه الله مستغرق حسن خط خودش بوده و التفات بصحت کلمات

او شمرده

اگر هم به حمله تابت مطیع اعمه | من اجله جاور القرفی شروانا
دیدی آن قهقهه کبک خرامان حافظ | که ز سرپنجه شاهین قضا غافل بود

از ذکر خدا افتاده و بطباخخانه مبارکه رو نهاده نمیدانم میر شکار با تفنگ دبلیکی
و حمله پلنگی در روضة الخلد شش صید کرده یا مرحوم شیخ الاسلام در دره الشعیر
با آن فتحی معهود شر یا تقیید در آورده چندی پیش جناب ادیب بتقریب بولی
بوصول این کبکها در ماستیا برده بمواثیق موکده و ایمان مغلظه بصداقت تقیت
و فصاحت خطیب و وجاهت میرزا حبیب و دیانت فاضل زنجانی و عدالت حاجی
بستانی و شجاعت تقیخان بکانی و شیپور قارداش امین السلطانی و شبیه عرفان
حاجی سیاح دلیقانی و زهدهای ریائی ملا ابوطالب خلیجانی و سخنوری
محمد جعفر خان قاجار و نسب نابی مرحوم حاجی مطلبخان مستشار و باعتقاد مستقیم
فاضل مروانی مراغی و کم روئی ملا عبد العلی اکول و مهارت مرحوم حاجی
هاشم بیک در علم معقول و تناسب قوای مثنوی قاردوشاب و سلاست
اشعار مرحوم شمس المعالی در عربیت و اعراب و کمحرفی مرحوم ملا عبد العلی هیجان
جناب و نبوت مسیلمه کذاب و امامت سید علیمحمد باب و حضرت محمد ابرا

ص ۳۷

و امید عفو دارم   ۲۹ ربیع ثانی   ۱۲۹۵

آقاجان   باز این چه درد کمر است که بر تو عارض شده که کمر ما را شکست و
دل ما را خون کرد اگرچه عمر تخفیف آنرا تلگراف کرده بود اما باز هم خیلی نگرانم
و امیدوارم که تا رسیدن این نوشته بکلی رفع شده و تلگرافاً از اعاده صحت خود
خوشوقت نمائی چون دو پسته بود از تو کاغذی نرسیده بود میخواستم قلمی برداشته
شرحی از تنبلی تو در ننوشتن کاغذ بنویسم معلوم شد که درد کمر مانع بوده و حق
داشته اید و میرزاده نیز به شدیدی دچار شد و شش روز بستری بود
اطبا جمع شدند و خوب معالجه کردند و از دیروز تبش قطع شده و ان شاء الله در ۲۵
آنها را بکمره دستان خواهم کرد نمیدانم علت سینه ات چطور است البته
خودت شرح احوالت را بنویس عمر از تو و مواظبت تو در حفظ احترام خودش خیلی
رضامندی کرده بود آفرین بر تو و خدا ترا بما زیاد بداند و طول عمر و صحت مزاج
۱۳۱۱ عطا فرماید کاغذ نویسی زیاد دارم و بیش از این فرصت ندارم   ۱۱ محرم

(یا روحی و مهجه قلبی)

دیروز از نظرات محمود کواکب مسعود که منتج نتایج موجود آمده چند قطعه کبک
دری کثیر اللحم غزیر الشحم بهی المنظر شهی المخبر که گوئی شاعر عرب این بیت را در حق

او

الدوله عرض و اظهار نمائیم تا جناب ایشان هم که بخفکذاری و عدلیت طبعی
معروف و مسلم مسلمند مطلع شوند زیاده چه اظهار شود سلخ شهر رجب ۱۲۹۲

(جعلت فداک)

سرکار قبله گاهی حاجی خسروخان دام مجده العالی مکرر فرموده اند که آقازاده معظم
سلمه الله تعالی تحریرات این بنده را تحسین و تمجید فرموده اند اگرچه از یکطرف که
جنابعالی بعین الرضا نظر کرده و خط ناقص معیوب مرا هنر شمرده اند بار
افتخار بر ایوان کیوان برافراشته ام اما از طرف دیگر سر خجلت در پیش دارم و
شکسته نفسی و بر وجه حقیقت عرض مینمایم که خط این بنده بنسیان محکمی مبتلا
و اگر در میان چند سطر کلمه مطبوع نادر افتند و برنا درحکم نتوان کرد بلی این بنده
خطوط مقدسه استادان بزرگوار را خوب میشناسد اما هیچوقت قایل و معتقد آن
نبوده ام که من خود چیز نویسم و از این فن بهره و نصیبی دارم

طاوس را بنقش و نگاری که هست خلق
تحسین کنند و او خجل از پای زشت خویش

خاصه این اوقات که آلام و اسقام روحانی و جسمانی از جهات عدیده بر من حمله آورده
و مطلقا حال فراغی نیست که چیزی می توان نوشت و صحیح و سستی توان کرد و بسیار بی ادبی کردم

بیک را غارتگر بمخرج داده‌اید و اعتبارات تجار را که مطلقا حقیقت نداشته عرض کرده‌اید
و بدتر از همه نوشته‌اید که رستمخان بیک پانصد خروار گندم شما را غصب و اذیت
کرده است و حال آنکه تمام گندم دویست و ده خروار بوده و یکصد و بیست خروار آن را
آقا میر محمد حسین همان وقت چه حمل کرده و چه فروخته بود و فقط نود خروار دیگر را رستمخان
بیک تصرف کرده بود و بالاخره اسباب اشتباهکاری را بطوری محکم کردید که مستقر است
انجاقان محمد حسنخان ماموریت داده شده که یکصد و پنجاه خروار گندم از رستمخان
اخذ و دریافت نماید و حال آنکه ماخوذی رستمخان بیک همان نود خروار بود الی یومنا
خلاف واقع دیگر بود که اظهار کرده بودند و برای رفع این اختلاف رستمخان
بیک را من غیر حق بمرافعه دعوت کردید و بالجمله ظهور این نوع معامله و این نوع
اشتباهکاریها و بی‌انصافیها و اظهارات برخلاف واقع که همگی منافی امانت و دیانت
و مخالف شرع و عرف و مغایر رسوم اعتبار تجارتی بود و مخصوصا از شما مظنون
و متصور نبود باعث حیرت و تعجب شده بی‌پرده می‌نویسم که برخلاف آن
اعتقاد و اعتمادی که سالها بود بدرستکاری شما و خانواده شما داشتم اعتمادی
برای من باظهارات و معاملات شما نمانده تکلیف خود دانستم که حقیقت اعتقاد
خودم را بشما اظهار نمایم و این فقره را با دلیل و برهان بجناب جلالتمآب نصیر الملک

در انبار چشمه منیش را در یک تومان و پنجهزار قبول نموده و گندم را تحویل گرفته و قبض ۳۴
و قباض کردند و نوشته و سند رد و بدل نمودند و خود آقا میر محمد حسین هم صیغه
شرعی جاری کرده و گندم بقانون شرع و تجارت حق طلق رستمخان بیگ شد بعد از
چند روز که گندم فی الجمله رو بترقی گذاشت از در حیل شرعیه بر آمده بعنوان اینکه آقا
میر محمد حسین وکیل و مختار یا بالغ و رشید نبوده معتقد به نکول از آن معامله را ترتیب دادند
و بدون اظهار برستمخان بیگ و امضای او آقا میر محمد حسین انبار را مهر او را
شکسته یکصد و بیست خروار از آنرا به سنندج حمل کرده و چه بمصرف فروش رسانیدند
رستمخان بیگ هر چه او را منع نمود مفید نیفتاد بالاخره آمده وقوع این امر را و صحت
این معامله را از جناب مستطاب شیخ علی اصغر سلمه الله حکم قطعی تبعی گرفته که وکالت
آقا میر محمد حسین ثابت و معامله صحیح است و تصرف شما در آن گندم خلاف شرع و محض غصبیت
معهذا اعتنائی نکردند و رستمخان بیگ صورت معامله و سواد حکم جناب شیخ را
بطهران نزد علیرضا خان فرستاده و او با جناب جلالتمآب نصیر الدوله گفتگو
کرده قرار دادند که حق رستمخان باشد و با تلگراف اطلاع دادند معهذا
بر نداشته آنطور عرایضجات خدمت نواب مستطاب اشرف والا آقای نایب
السلطنه و جناب جلالتمآب نصیر الدوله عرض کردند و خود تا نزد محقق و رستمخان

او فراهم آورده اید دویست و ده خروار گندم را که حق طلب او بوده اجبار
رد کرده و بعد از خسارتها و مرارتهای زیاد بقیه قیمت املاکش را باو داده اید حق
واقعش اینست که چون برخلاف عقیده که سالها بود بدرستکاری و امانت
و دیانت شما داشتم چه در این مسئله و چه در چند مورد دیگر از شما پاره چیزهای
خلاف امانت دیده ام تکلیف شرعی خود دانسته که این تفصیل را بشما نویسم اولاً وقتیکه
چهاردانگ چشمه منیش را بشما منتقل شد محض اینکه خیال شما آسوده شود و تمام ششدانگ در
ملکیت شما قرار گیرد مکرر برستمخان نوشته تکلیف کردم که دو دانگ دیگر را بشما واگذارد
و او با ابرام و اصرار من از ملک موروثی خودش صرف نظر کرده باصرار فاحش بشما
واگذار کرد و مبلغی از قیمت ملک را باو کارسازی کرده دید و ما بقی را رسید داده اید
تا اینکه آقا میر محمد حسین پسر خودتان را که برای رسیدگی و ضبط و ربط اربابی خودتان
بچشمه منیش فرستادید آقا میر محمد حسین که در کارهای شما وکیل مختار دیوان است
آمدن او بچشمه منیش و وکالت و دخالت مطلقه او را ثابت مینمود بصرافت طبع
خودش رستمخان بیگ را تکلیف کرد که عوض طلبش گندم قبول نماید و با وجود اینکه او قیمت
گندم تسعیری نشد او و نهایت نرخ در هشتهزار و نه هزار بود در ستمخان بیگ
محض گذشتن کار را از قبول گندم مضایقه نکرده دویست و ده خروار گندم موجود

با استعداد دست خوب کاغذ او را نوشته و صله هم برای او فرستاده ام لطف فرموده با و برسانید آمدیم بر سر مطلب دیگر هیچ دلخور و دلتنگ نباشید

حیف باشد دل دانا که مشوش باشد		چه باید کرد بقول مرحوم میرزا نظر علی
بر تو نیک که وارسی بیچیشی یا		نه ید بیضاء موسی داریم و نه نفس عیسی

باید سوخت و ساخت تا که دستی از غیب برون آید و کاری بکند خاکپای همایون عالی نزد یا خود قولنه مرتبه یا سیه یو پیز افندیم ورقیمه دیگر با اینکه مقرر فرمودید بنده بیک سبب هستید باز هم از بابت بچگی و زیرکی که دارید حسن طلبی فرموده از من سبب خواسته اید اگر چه تا نهی شنید هنید معهذا دندان بر جگر گذاشته

گر باید هم شدن بر بارویت با بلی		هست خوب به خدمت جناب اجل خواهم

فرستاد یعنی که خبر وصول مطالبات من از خواین ما کور رسید آنوقت عریضه مبنی بر تشکر بخواهم نوشت و اسبیکه لایق و پسند عالی باشد خواهم فرستاد ورنه زور هی نعوذ بالله من ۵ جمیدی الاخر سنه ۱۳۱۰ مخلص قدیم احتشام

(مخدوما مهربانا)

عالیشان رستم خان بیک از سنندج مراجعت کرد و معلوم شد که درباب معامله گندمیکه با او کرده بودند بعد از ضرر زیاد و خسارتی که بر او وارد آمده اسبابی برای

حالا که قرار موجود غله فرموده اید اطلاع از حالت بسائه دهات ما دارید که زیر برف
و باران ماند بهتر این است که یکصد خروار از غله مرحمت فرمائید و تقدیر ابا بخشش
مبدل نمائید ما با مردان قانع هستیم بقول شخصی گنگ حالا که نشد شیره یکشش)

دست نیست ولی برکی بیا ای دلنورروز ما نیست		بیا با نیست و مایه شتاب القرض عنها یام

و اگر مرحمت غله نیز عسر و حرجی دارد پیغمبران شکسته نفسند بهیزم قناعت ممنون
کرده و بدلگرمی مرحمت بندگان نواب مستطاب والا سردی زمستان را چاره ممنون
نمود حواله فرمائید از جزیره شاهی هیزم بیارند و این مصرع را در مقام عذر بخوانند که

جزیره که مکان تو بود آب گرفت

بقول طبیب شهیری دولت بلرزد کاهش را خودم میگذارم قیمت هیزم خودم
کار سازی مینمایم آنچه با بندگان نواب والاست کرایه است و بس

فدایت شوم   مرقومه جناب اجل عالی با منظومه فخر الشعراء رسید و معلوم شد که
جناب عالی باقتضای لطفیکه با من دارید او را بر انشاء آن قصاید تحریص و ترغیب فرموده اید
انصافاً قصیده ها را خوب و با مزه گفته این همان میرزا شوکلا است که میگفتیم قوه
نفس کشیدن ندارد و مثل قالب یخ برودتی ندارد و می نشست و در را هم
انداخته و با او شوخیها میکردیم حالا می بینید که چه طبعی دارد و چقدر خوش قریحه

به و هستم ببها لولاان رای برهان رتبه) مصداق حال من شد و از
آنکوچه بسلامت درگذشتیم

حافظ از کوچه رندان بسلامت بگذر		تا خرابت نکند صحبت بدنامی چند

بیچاره شهر بگرفته بصحرا میروند تا فایده شان عام باشد و مثل اینوز از رفتن فواید
عامه اسمی بر مسمی و قالبی بیروح نباشد از گرمی هوای طهران شکایت فرموده بودید
اینجا هم جمعی از شهر اتمان بواسطه شدت گرمی ناخوش افتاده اند و در این روزها
شرفیاب خواهم شد . . . .

جب

عرض میشود رقیمهٔ کریمه که توسط پست مرقوم فرموده بودید رسید و موجب
خوشوقتی گردید و از مژده سلامت مزاج وهاج نواب مستطاب والاحکمال مسرت رو
نمود محض شکایت از ابتدای مزاجاً مصدع حضور مبارک شده بودم که مدتی بتعلل
بگذرانند تا تنخواه تدارک شود مرقوم فرموده بودید که تنخواه نقد در صندوقخانه
نبوده غله موجود که دارید در حق ملازمان نواب مستطاب والاحکمان لیلی بو
بردن محملی غیر از گفته سعدی علیه الرحمه ندارد که میگوید
قرار در کف آزادگان نگیرد مال (وایضاً)

[illegible] کسی میوه [illegible]		[illegible] که آزادگان تهی دستند

نیاورده است و اگر خود مصلح الدین سعدی هم مورد استعمال این شعر را

نمیدانست

	رو که بر آمد به کلک سخنگو		آنچه علیرا بذوالفقار بر آمد	

تصرف حضرت ملک دام ایام افاضاته نیز چنین نکته نازک و لطیفی بود و تصرف بوجه احسن همین است بلی در هنگام عبور از هند مارکه

سلطان ضعف همیرود و هزار و صد ل
با او چنانکه از پی سلطان سپاه رود

	شاهد حال ایشان شد بحکم بهر چه دادت خدا از بهر صید		تیر مژگان تیغ ابرو دام گیسو چنانکه عادت ایشانست تقلید ما چند	

و هر غبائی ترتیب دادند که شاید این شمع سرگرفته دگر چهره برفروزد و این پیر زار چون جوانی از سر گیرد اما این بنده بمفاد (اِنَّ الْاِنْسَانَ عَلٰی نَفْسِهٖ بَصِیْرَۃٌ) دیدم که با پیری من با حقیقه تیر یاقی تنها بر نمی آید و تیر شکسته ام با سپر آهنین آشنا تنها بر نمیاید و چون مسند نشستم که این قوم را کسی باید که صفات ثلاثه آن مصرع مشهور دلبها در او جمع باشد و من فی همه این مراتب بودم در حالتیکه دولتی چون دل یکبار آمده بود بر بخت خندان بر دو گریبان بر بالین که شرح نتوانند دستی بذیل عصمت ایشان نزده از در عذر بر آمدم و بعبارت اخری اگر همه کرسی بودم یوسفی شدم که الْقَدْ هَمَّتْ

کار را وسعی خواهم کرد و از تکالیف حق توجه خود هم عذر میخواهم خیر مقدم
عفو بفرمایند در ورود بمنزل سردرود فضای اتاق را پر از
دیدم از قبیل قند و چای و لیمو و اقسام حلویات و انواع میوه‌جات بالحضر درده سؤال کردم
که بابت این نعمت ازکجا برروی ما مفتوح شد گفتند از شاهزاده عالی همت
و آقا بدان آقای الحضرة السلطنة است منتها بردیم و تحسینها کردیم و قسمتی که
همگی از این اغنام دیگرام سرکار والا بهره‌مند شوند برای همه سربازان
قسمتی فرستادم همگی داعی دولت پیشکار نعمت شدند و جملگی آرزو کردیم
که کاش سرکار والا هم در این مسافرت تشریف میداشتند خلاصه با اظهار کمال امتنان
این مختصر را نوشتم که اطلاعاً عامنزل فردا امان گاو گانست و در آن بطوریکه فرموده اند
تحقیقات لازمه بعمل آمده بسرکار اطلاع خواهم داد زیاده زحمت نمیدهم

(فدایت شوم)

رقیمه سلطانیه انتخاب که هر سطری از آن رشک لؤلؤ خوشاب
و شطری از آن غیرت لآلی آفتاب بود زیارت شد (آفرین خدا بر آن کلک
و بیان سحر آفرین) بدیع نگار که دوستان خود را از طهران بیادگار ان
دوای دل و راحت جان فرستند بهتر از این و بموقع‌تر از این هیچ ادیب شعری

از جناب عالی همین استدعا دارم که از او بپرسید که با او چه کرده‌ام و او چه میخواهد
بی‌هیچ داعی و موجبی عیالش را از گردش بطهران آورده و هر قدر او را بعضی از جمعیت
تنبیه دادن آنها دعوت و دلالت کردیم سودی نبخشید گفتیم خود دانند و اصرار نباید کرد
اگر شغل نظارت و کار تحریری داشتم با میرزا و در میان آن چند نفر اداره میکنم
دارم مشار الیه بود دیگر چه عرض کنم که از میرزا چه حالتها بروز کرد
(فیا لها من قصة فی شرحها طول) والبته یک کلمه بد نگفتم و اما سستی
نکردم بد تنها از دود کرد و بخار زیبق ناخوش شد و گویا اختلالی در دماغش
بهم رسید که هنوز باقیست عریضه با کمال ضراعت در استعفا از خدمت نوشت
پذیرفتم گفتیم یکصد و پنجاه تومان نقد و بیست خروار غله که دارد ببرد و آسوده باشد
یکوقت خبردار شدم که میرزا بحضرت سپهسالار عریضه نوشته و استدعا کرده
که در حوزه ایشان بخدمت مشغول باشد جواب مساعدی نشنید عریضه دیگر بجناب
آقا نوشت و از آنجا هم سر خورد و من از اینحرکات او غصه‌ها خوردم حالا بسرکار
ملتجی شده بسیار خوب و کاش از اول همین کار را کرده بود اما نمیدانم چه میخواهد
مقصودش چیست چه چیز است واضح و آشکار بگوید بسر خودت و ارواح پدرم
با اینهمه غلط‌کاریها و ناسپاسیها باز از او رنجی ندارم و حتی المقدور در اصلاح

میرزا موسی این تفصیل را بعرض خاکپای مبارک رسانده امر و مقرر فرمایند آقای وقایع
نگار حضار و بپوشیدن لباس قدها افتخار حاصل نموده روح مرحوم امین الدوله
اصفهانی را خرسند و روان آقای علی آبادی و نوائی را شاد کنند انکه قبای ارخالق
هدیه کرده از ساکن بود بلکه اگرچه اهل قدس و صفا رنگ لاله قبا بودن شایسته و سزاوار است
ولی خواهش ایشان هم دوختن ارخالق چکنی ناچار شوند نیز را پوشیدن فرع دوختن
خواهد بود معین است که این استدعا در خاکپای همایون مبارک مقرون باجابت خواهد بود و سرکار
وقایع نگار از زی پدر نیک اختر خارج نشده از حکم کلیه (قدمه پدر)

امین خواهد ماند میراث پدر خواهی سبک پدر آموز

با اختر فرخنده و با طالع فیروز زیاده مصدع نمیشوم شهر محرم

(فدایت شوم)

با آن صبری که در رنج تحمل از سرکار دیده ام حق شکایت از ضعف و انکسار
ندارید و آنچه هست انشاء الله رفع خواهد شد بیچاره من که هر روز به سربختی و هر ساعتی بدردی
گرفتارم از ساعتیکه از خدمت مرخص شده ام درد پا کاری با من کرده است که
کس را چنین نفقید و با کس چنان مباد و میرزا بزرگ شفوی همین یک کار را خوب
کرده که در خدمت سرکار بدگوئی نموده و اقعا سرکار میدانید که اینمرد از اغراض

ایمو لایت خراب نشود عوض اینهمه غایب متوفی کرفته شود و در ظل عاطفت علیحضرت
قوی شوکت شاهنشاهی بار دیگر انفوج دایر و مترتب تا آرا الوز همایون
چه اقتضا نماید الامر الاشرف الارفع الاقدس الاعلی المطاع

— (فذلک سوم) —

چون مخلص را از دیر باز دستان دراز با مرحوم وقایع نگار دوستی صادقانه در میان
بود حفظ شئونات آنمرحوم را بقدر امکان خاصه در حق اولاد و احفاد و اعقاب ایشان لازم
میداند تا علایم صوری و معنوی آنمرحوم متروک نماند و آن شیوه مرضیه همیشه مسلوک
باشد مقرب الخاقان آقا میرزا داود وقایع نگار سلمه الله که بپدر بزرگوار خلقاً و
خُلقاً و منطقاً کمال شباهت دارد میباید بجهة تغییر لباس تضییع ساحت متعدین
رحمهم الله روا ندارد و در روح مرحوم میرزا شفیع صدر اعظم و آنطبقه مرحوم را شاد
نماید و حفظ سلسله را در اینمسئله از دست ندهد فرقی که با پدر والا گهر داشت
کوتاهی ریش بود آنرا هم که با مر اعلیحضرت اقدس همیونی روحنا فداه البلند
کرد و صورتا شباهت را بتکمیل نمود نقصی که هست در لباس است بنا براین یکثوب
قبای صوف چپکن و یکثوب کلیجه ما هوت جاکدار بهمراه مقرب الخاقان آقا میرزا
موسی برسم ارمغان بجهة ایشان فرستاد و خوبست که جایزه بدهند آقا

حالا بر وجه حقیقت عرض باید کرد که از وبای کرمان و فوت اینهمه عساکر منصوره
اختلال عظیمی بامر نیفوج راه یافته و آنچه تا بحال خبر رسیده علاوه بر جمع کثیری
که از وبا تلف شده اند جمعی دیگر هم از این بلیه فرار کرده اند و رشته نظم و ترتیب
بدان اعتبار گسیخته شد اگرچه غلام جان نثار برادر خود بهرام خان را که سالها است
خدمت کرده و سابقا هم در نیفوج سرهنگی بوده بجای او بطهران فرستاده و مستدعی
شده که او را بسرهنگی و سرپرستی آنها مامور و روانه کرمان بفرمایند اما اینفقره
محل ملاحظه و چاکر جان نثار متحیر و معطل است که اگر با این تعجیل و در چنین سالی که ارباب
و رعیت ولایات گرفتار کمال پریشانی و استیصال دارند مطالبه عوض اینهمه متوفی
بشود ولایت کرمان یکباره ویران و منهدم خواهد شد و جمع کردن و بهم
آوردن سربازهای فراری هم در ولایات و اطراف با موانع زیادی که بسهولت
دست نخواهد داد و مدتها و مهلتها و مواظبت کلی لازم است که بار دیگر نیفوج
بحالت اول رجوع نماید بنابراین مشکلات و این صدمه بزرگی که از تقدیرات آسمانی
با نیفوج رسیده چاکر جان نثار چنین میداند که دیگر ماندن بقیه فوج در کرمان
حاصلی ندارد و اگر رای مبارک اقدس اعلی روحنا فداه قرار گیرد و مقرر
بفرمایند که بقیه فوج را از کرمان مرخص بفرمایند که انشاءالله با صبر و مدارا بطوریکه

عریضه‌ایست که بخاکپای مبارک اعلیحضرت قدر قدرت کیوان رفعت
شاهنشاه جمجاه اسلامیان پناه ناصرالدین شاه البسه الله حلل النور

(قربان خاکپای جواهر آسای مبارکت شوم) عرض کرده است

از زیارت دستخط مبارک اعلی و وصول خلعت آفتاب طلعت همایون که از روی مراحم خسروانه
بواسطه تصدق شدن غلامزاده با افتخار چاکر جانثار رحمت صادر و حکم باحضار بنده شده بود
تا ترک افتخار غلام فدوی بایوان کیوان رسید حق جل و علا سایه اقبال اعلیحضرت اقدس
همایون شاهنشاهی روحنا فداه را پاینده و مستدام فرماید و جان همه چاکران و قاطبه
اهل ایران را فدای ذات مقدس و تصدق وجود مبارک نماید چاکر فدوی هم غلامزاده
یحیی را برای همین تربیت کرده بود و برای همین میخواست که در راه دولت ابد مدت در سرحد
جان خود را نثار نماید و از دلایل سعادت او بود که در جوانی تصدق وجود مبارک شد
و اگرچه خود جانثار مفتخر از ورود موکب مسعود همایون بهمدان شرف اندوز خاکپای
مبارک خواهد شد اما باقتضای تکلیف چاکری تعجیل در عرض این فقره و اطلاع خاطر همایون را
واجب و لازم شمرده جسارت مینماید که برای انور همایون مشهود و معلوم است
که فوج کروس چه فوجی بود و از بدو اینکه دولت پایدار چه خدمتها تا امروز کرده اند
و جانثار در این چند سال در پادار کردن افواج و نظم و ترتیب آنها چه زحمتها کشیده بود

حتی تحصیل و علاء از میامن تولای اهلبیت رسالت ترا با علی مقاصد و مطالب
دنیا و آخرت فایز و بهره مند فرماید و بصلاحیت و نیکو بندگی تو مفاد
امور دنیوی و اخروی غریق بحر معاصی را باصلاح آورد انه علی کل شیئی قدیر و لا حول
ولا قوة الا بالله العلی العظیم وصلی الله علی محمد و آله اجمعین اللهم احینی حیوة

محمد و ذریه محمد و امتنی مماتهم و توفنی علی ملتهم و احشرنی فی زمرتهم
ولا تفرق بینی و بینهم طرفة عین ابدا فی الدنیا
والآخرة برحمتک یا ارحم الراحمین

فانی رضیت بما قسم الله لی و فوضت امری الی خالقی و رازقی عم نواله

تمام شد

پندنامه یحیویه در نهم شهر ربیع الثانی هزار و سیصد و
سی و دو هجری (۱۳۳۲) و انا الاقل احمد البصیرت
عفی الله عن جرائمه و آثامه بلطفه و اکرامه
وفضله و انعامه بمحمد خیر
انامه و آله صلوات الله علیهم
اجمعین

نَقلُ الصَّخرِ مِن قُلَلِ الجِبالِ	اَحَبُّ اِلَیَّ مِن مِنَنِ الرِّجالِ

اگر خواهی که عرض و ناموست در امان باشد دست بعرض و ناموس دیگران دراز مکن و اگر خواهی که از ارتکاب معاصی ایمن گردی از استعمال مسکرات کناره‌جوی که سرمایه جمیع گناهانست اگرچه خیالم این بود که از دقایق تهذیب اخلاق نکته در این اوراق فروگذار نشود ولیکن زیاده بر این حالت تحریر این قبیل کلمات در خود ندیدم و این مختصر را نیز بواسطه دلبستگی که بتو دارم با وجود شدت ضعف و ناتوانی تحریر کردم و اگرچه مقصودم از نوشتن بتفصیل تحصیل نشد ولکن بر سبیل اجمال کلمه که جامع جمیع کلمات است مینویسم (بیت)

که مگذار هرگز ره ایزدی	اگر زیست بایدت و هم زندگی

زنهار در هیچ مقام ناسپاسی برخود روا مداری و از مراسم بندگی و ستایش غفلت نیاری و بدیهی است که سعی و کوشش در مقام بندگی جز بقبول دین محمدی صلی الله علیه و آله در معرض قبول نیفتد و رستگاری دنیا و آخرت جز بتولای ائمه اثنا عشر سلام الله علیهم و روحی لهم الفدا صورت نبندد و چون چنین دانی که اوامر و نواهی حضرات ایشان را بدرستی کاربندی خود ترا از هزار پند و اندرز بس کافیست و آنچه من نیز نوشتم از آفتاب اوامر و نواهی ایشان ذره‌ایست میگیر

و تعظیم کن و با هیچکس بطریق استخفاف و استهزا سخن مگو و حقوق عدّ مّت
زیر دستان را فراموش مکن بیوفائی را شعار خود مساز که صفتی سخیف
ناپسندیده است با مردم روزگار در شدّت و رخا و فقر و غنا یکنهج رفتار
کن با دوستان جد و پدر و نجبا و نجباء بیشتر معاشرت و همگرده باش
تواضع و فروتنی شعار خود کن که کوچکدلی و شکسته نفسی و درویشی صفتی کمال
است که خداوندش را همیشه در میان جان جای دهند و صدارت گزین و
بالانشین را قدری ننهند اگر ترا سختی و تنگدستی پیش آید اولاً گشایش
آنرا جز از خداوند مخواه

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر		که کریمست و رحیمست و غفورست و ودود

ثانیاً شفیعی بهتر از امامان و توبه و رجوع از گناهان مجو و آنجا که از طلب اسباب
ظاهری گریزی نداشته باشی تا توانی بر شدائد و به صبر کن و حاجت بفرومایگان
مبر و خود را زبون دونان مکن و از نو دولتان چشم نیکی مدار که اینجماعت ترا در
تنگدستی و پریشانی وقعی ننهند و بقضاء حاجت تو هرگز التفات ننمایند و اگر
احیاناً حاجتی از ایشان برآید هزار بار منت گذارند و در نزد خداوندان همت
تحمل زحمت از قبول منت گواراترست سید اولیا علی مرتضی روح العالمین له الفداء فرماید

با او بخوشدلی سلوک نتوانکرد و از هر دو طرف سبب تباهی عیش گردد
و حق اینست که کمال جمال در قبول خاطر است چنانکه دیدم جمعی را که بحسن ظاهر آراسته
بودند ولی قبول خاطر نداشتند پس اگر همه فرشته باشد تا در دل فرو
نیاید در دیده نکو ننماید و هرگاه خدا نخواسته برنج جفت ناپسندیده گرفتار
آئی بدون تامل و درنگ و بیملاحظهٔ نام و ننگ بفرمان یزدان (تسریح
باحسان) را کار بند که دو جانب را آسودگی در آنست و چندانکه توانی از تعدد
زوجات برحذر باش اظهار فاقه و تنگدستی مکن که جز نقصان مایهٔ
اعتبار سودی ندارد در هیچ مقام خود در اشرافت نسب ستائی و از مجاهد
صفات آباء و اجداد خود سخن مگوی و جهد کن که خود بالاصالة شایسته
و در خور مدحت باشی که (المرء یفتخر بالهمم العالیة لا بالرمم البالیة) شاه
ولایت روحی فداه میفرماید

ان الفتی من یقول ها انا ذا		لیس الفتی من یقول کان ابی

عیب و عوار مردم آشکار مکن و بر کشف اسرار دیگران مورز و سخن زشت بروی
هیچکس مگو راست گفتار باش و بهیچ روی گرد دروغ مگرد رعایت
جانب اقارب و خویشان ضایع و مهمل مگذار علماء و سادات را توقیر

إذا كانت الأبدان للموت خُلِّقت فموت الفتى بالسيف والله أجمل

دوم آنکه نوشتیم یکی از شرائط دفع خصم دادن سپاه حکمت نه آنکه در همه جا بیجا باقدام نمائی که گفته‌اند

مبند سبک دست بردن بتیغ بدندان گزد پشت دست دریغ

بدادن مال بر سپاهی و لشکر اینجانی (?) مکن تا بر تو بدادن جان خود بکوشند و همواره سپاه خود را بقهر و غلبهٔ دشمن امیدوار و دلداری ده و خصم را نزد آنها بحقارت منسوب کن و اما خود چنان مدان و از مکر دشمن ایمن مباش و شرائط حزم و آگاهی را از دست مده و تن آسائی در مقام رنج طلب مدار و در وقت راحت خود را بخیره در رنج و تعب میفکن بخوردن اغذیهٔ لطیفه در همه مورد طبیعت را عادت مده که باندک تغییر عادتی رنجور شوی و بیماریها صعب رو نماید و اگر همه طبیب حاذق باشی حفظ صحت را بقوت طبیعت باز گذار و تا ضرورت کلی روی ندهد باشامیدن و استعمال دوا اقدام منما و چون امر ازدواج اختیار نمائی جهد کن که با سلسلهٔ بزرگان و نجبا پیوند نمائی چه از بنات کرام فرزندی که در وجود آید او را در شرافت گوهر و استعداد و امتیاز دیگری باشد و نیز جهد کن که جمیله و خوش گفتار و گشاده رو و پرهیزکار باشد چه اگر جز این بود اگر همه از بنات ملوک و سلاطین است

که زینت ظاهر نیکو پیرایه ایست در اقدام بکارها پس از ملاحظه صلاح و صواب آن درنگ مکن و کار امروز بفردا باز مگذار اگر ترا دشمنی پدید آید و بدانی که صلح را طالبست با او بجنگ و خصومت اقدام مکن

بر آن باش تا جنگ بازافکنی	اگر چند دانی که شان بشکنی
وگر جست باید بناچار جنگ	هنر باید آنجا نه لختی درنگ

و چون بیقین دریابی که سر بصلح و آشتی فرو نیاورد تو نیز در صلح مکوب و در دفع او در جنگ مهما که درنگ کردن خصم را بر تو چیره کند و او را بر مکاید و تدبیر تو آگاه گرداند و همچنین است حال قلعه یا غیر آن چندانکه بی ضرورتی تصرف آن بتأخیر افتد تسخیر آن دشوار شود و لشکر را هم بدینواسطه خاطر کوفته و آزرده گردد و خوف و هراس از دشمن زائل گردد اگرچه در هر حال حزم را استعمال و مقتضای عقل کار کردن عین صواب است اما در مقام جنگ همه وقت مقتضی عقل را کار نباید بست زیرا که قوه عقل غالب آمدی را راه سستی نماید و چون قوه خرد غالب آید بیدلی و جبن کشد و چون بیدل و جبان باشی بالطبیعه در دفع خصم فرومانی و ناچار روی بهزیمت نهی و ننگ فرار بر خود قرار دهی و در نزد مردان مردن به که زندگی به ننگ سید و مولای ما جناب ابیعبدالله روحی له الفداء فرماید

نکنی پیوسته همت خود را بر کارهای بزرگ و شگرف بگمار و دل بر آن محکم و استوار
بدار تا طبیعت بدان خو کند و به پستی و سستی نگراید تا توانی دست
کرم برگشا که کریم فقیر به از بخیل غنی است و زنهار از بخل و امساک
بر حذر باش که در دو جهان تیره بختی و خیره رویی آرد و باید که
داده و احسان خود را با اظهار منت ضایع و ناچیز نگردانی شیرین زبان
و خوش گفتار باش و ملایمات سخن را همه وقت رعایت کن و در ایجاز
و اختصار کلام بکوش که از اطناب تطویل شنونده را ملال خیزد و بیهوده
سخن سرائی و هرزه درائی مشهور گردی از ادای الفاظ مغلقه و عبارات غیر
مانوسه کناره جو که سخره مردم نشوی اگرچه هزل و طیبت از خصایص
جهال است اما غالب آنست که مردم ساده سخن را مکروه شمارند پس تو باید
در فنون سخن تبحر داشته باشی تا در هر محفلی بمناسبت مقام و در خور طبایع
سخن گویی و بر تو باد که در تحصیل علوم ادبیه جهد وافی بعمل آری و اگر
از علوم بهره نیابی زنهار بمحض تقلید بادای الفاظ و امثال عربیه مبادرت
مکن که اداء الفاظ معضله از زبان مردم بی سواد بدرستی جاری نمیشود و چون
بدرستی جاری نشود موجب استهزاء و سخریه گردد در حسن خط بکوش

ص ۱۵

خواب از دیدگانم بغارت رفته جملگی با بخت بیدار خفته بودند

همه آرام گرفتند و شب از نیمه گذشت	آنکه در خواب نشد چشم من و پروین است

در چنین حالتی بهر طرف نظر کردم جز آه و ناله و اندوه یار و جز ضعف و ناتوانی پرستاری در کنار خود ندیدم

همه با آه و ناله بودم جفت	همه با رنج و غصه بودم یار

و چون نیک بحال خود نگریستم از استیلاء مرض بر مزاج بیقین دانستم که نوبت عمر بآخر رسیده و بسی بر نیاید که مدبره بدن یکباره دست از تصرف باز دارد و آرزوهای مراد در کار تو بنومیدی و حرمان مبدل نماید پس صواب چنان دیدم کلماتی چند بر سبیل پند ترا بیادگار نویسم تا اگر خدا خواهد بمقام رشد و تمیز برسی پند پدر کار بندی تا از عمر و زندگانی برخوردار شوی پس نخستین پند من ترا آنست که زنهار با گروهیکه از خدا دورند نزدیکی مکن و با اراذل و فرومایگان همنشینی مگزین که صحبت اینجماعت عافیت ببارد و در اندک روزگار فساد دین و دنیا آورد

همنشین تو از تو به باید	که ترا عقل و دین بیفزاید

پس یار آن باش که جز با خداوندان دانش بسر نبری و عمر گرامی در کارهای باطل و غلط بجای ...

پندنامهٔ یحیویه

قوله تعالی عز اسمه الکریم

یا یحیی خذ الکتاب بقوة وآتیناه الحکم صبیا

همنشینی در لشکرگاه سلطانیه که قبهٔ خرگاه خدیو گردون خدم و خسرو ستاره حشم سلطان سلاطین جهان ناصر الملة والدین خلد الله ملکه و سلطانه از بسیط خاک بقمهٔ افلاک رسیده جمهور طبقات چاکران و قاطبهٔ طوایف بندگان در سایهٔ عاطفت پادشاه جهان پهلو بر بستر استراحت نهاده و جز من که از ترکتازی لشکر تمامی

ص ۱۳

باهمیت امور مملکت آذربایجان جناب مستطاب معظم باسمت پیشکاری آذربایجان
بخدمت حضرت مستطاب اشرف امجد اسعد اعظم والا محمد علی میرزا ولیعهد دولت علیه
دامت شوکته مأمور گشته از کرمانشاهان بتبریز رفتند و تا اوایل ۱۳۱۷
پیشکاری حضرت والا مشغول بوده و در اوایل سال مزبور از راه روسیه بمشهد مقدس
مشرف شده بطهران مراجعت نمودند و بحکومت کرمان و نظم امور آن سامان مأمور
شده بکرمان رفتند و بحکمرانی آنجا مشغول بودند و در ماه مبارک (۱۳۱۲) برحمت
ایزدی واصل گردیده در جوار قطب العارفین و غوث السالکین السید السند
(شاه نعمة الله ولی) اعلی الله تعالی درجاته حسب الوصیه خودشان
مدفون گردیدند تغمدهما الله بغفرانه العزیز

تمام شد ذکر انساب و شرح احوال آن مرحوم
در اوایل سال فرخنده مآل پارسئیل ۱۳۳۲
بخط ناقابل اقل الناس بن حسین
مرحوم (احمد) المشتهر بالبصیرت غفر ذنوبهما
والسلام علی من اتبع الهدی

و فرط لیاقتی که در امور دیگر از ایشان بمنصهٔ ظهور رسیده به پیشکاری مطلق
و ریاست کل قشون آذربایجان و وزارت حضرت مستطاب اقدس والا ولیعهد منصوب
و ملقب بلقب جلیل (امیر نظامی) و اعطاء شمشیر مرصع دیگر قرین مباهات شدند و از راه
بدار السلطنه تبریز رفتند و هفت سال تمام باستقلال و اقتداری کامل و حسن سلوک
و بطش و صولتی هرچه تمامتر باین امر خطیر مشغول بودند و در رفع مفاسد و دفع اشرار و نظم و ایالت
و امنیت حدود و ترقی قشون آذربایجان اهتمامی بکار بردند که باشتهار رسید
به پاداش خدمات لایقه و استحقاق شخصی ایشان از جانب سنی الجوانب همایونی
با عطاء نشان دیگر اقدس و سردوشی مکلل بالماس قرین افتخار آمده و هم در این اوان
از حضرت اعلی امپراطور روس نیز به نشان (عقاب سفید) از درجهٔ اول سرافراز شدند
و در اواخر شهر صفر ۱۳۰۹ هجری بدار الخلافه احضار و بعد از دو ماه توقف در آستان مبارک
بحکمرانی ایالتین کرمانشاهان و کردستان مأمور و منصوب شده در مدت سه سال
ایالتین مزبورتین را بطوری اداره نمودند که بر مراتب اعتماد شاهنشاه شهید انار الله برهانه
نسبت بایشان افزوده حکومت همدان و ملایر و نهاوند و تویسرکان را نیز ضمیمه
ادارهٔ ایشان نموده کلیهٔ ایالات مزبوره را بایشان سپرده بایالت مرکزیه موسوم فرمودند
و تا اواخر هزار و سیصد و چهارده بحکمرانی ایالت مرکزیه مشغول بودند بعد نظر

اول شاهنشاه مبرور بفرستادن با شاهزادگان عظام و وزراء فخام شرف اندوز

رکاب همایون بودند و بعد از مراجعت از آن سفر در سنه ۱۲۹۷ با فوج گروس

واردوی مخصوص برای دفع فتنه شیخ عبیدالله مامور ساوجبلاغ مکری شده در سنه

نیز با تدابیر صائبه و کفایتیکه داشتند مفسد رشته را بزرگ شده آتش الفتنه عظیم را با

تدبیر و ضرب شمشیر فرو نشاندند و در ازاء این خدمت بحکومت ساوجبلاغ و صاین قلعه

منصوب و در قلیل مدتی آن ولایت پر آشوب را منظم و اهالی آنجا را که بکلی متوحش و فرار

شده بودند [illegible] نموده و ولایت را دایر و آباد کردند و با تدبیر و تمهید کافی

کفایت ایشان این بود (حمزه آقا) رئیس طایفه منگور را که مایه فتنه شیخ عبیدالله بود

با هشت نفر برادرزاده و اقوام او که در شجاعت نظیر نداشتند بسزای اعمال ناشایست

رسانیده خاطر دولت را کاملاً آسوده نمودند و این خدمت ضمیمه خدمات سابقه

ایشان گردید مورد مراحم شاهانه گشته بموجب فرمان همایون ایالت صاین قلعه را

ضمیمه سایر ولایت گروس و حکومت هر دو ولایت را نسلاً بعد نسل با ایشان مرحمت

فرمودند و در همین سال حکومت ارومیه و خوی را نیز ضمیمه حکومت ساوجبلاغ

صاین قلعه و گروس نموده بالقب سالار لشکری و اعطاء شمشیر مرصع حکمرانی

این سه ولایت را بعهده کفایت ایشان رجوع فرمودند و بواسطه حسن ادارات

و بعد از یکسال اقامت در طهران مجدداً بپاریس مراجعت کرده با ناپلیون
سوم امپراطور فرانسه ایشان را با عطاء نشان (لژیون دونور) از درجه اول افتخار
داد و چون یکسفری در مراجعت ایشان بسر رسیده بود مستدعی احضار شده بدار الخلافه
آمدند و بعد از دو سال اقامت در آستان همایونی در عشر ثانی محرم هزار و دویست
و هشتاد و دو بسفارت اسلامبول مأمور شدند و در قصر (دولمه باغچه) شرفیاب
حضور سلطان مغفور (سلطان عبدالعزیز خان) شده نامهٔ همایونی را ابلاغ داشتند از جانب
سلطان مورد عنایات مخصوصه و با عطاء نشان مجیدیه از درجه اول الفیه دار
گردنهای مکلل بالماس سرافراز شدند و بعد از چهارده ماه اقامت در اسلامبول
از خاکپای اقدس مستدعی معافی از آن مأموریت شده در سنه ۱۲۸۹ مراجعت
بدار الخلافه نموده برتبهٔ امیرتومانی نایل و بوزارت فوائد عامه منصوب و از لوازم
شغل منصبیه راه صعب المسلک لاریجان تا بلده آمل مأمور شدند و در مدت دو سال
در تسویه و تسطیح آن راه اهتمامات لازمه بعمل آورده راهی بدان سختی و صعوبت که عبور
پیاده نیز از آنجا بدشواری بود بطوریکه کالسکه و عراده با کمال سهولت حرکت نماید
ساخته و آراسته گردانیدند و بعد از فراغت از این امر معززالیه مقیم
دربار سلطنتی و همه وقت حاضر شورای دولتی بودند و در سال ۱۲۹۱ در ساعت …

خود را بدیدن کارخانجات و مدارس و مریضخانه‌ها و معبر بازارها و غیره در ممالک
مصروف میداشتند و همهٔ آنها را با معان نظر ملاحظه و مشاهده فرموده در خصوصیات
هر یک تحقیقات کلیه بعمل میآوردند و در سفرهای مکرر خودشان بانگلستان و بلژیک
و ایطالیا و غیره بهر جا میرفتند نیز وقت خودشانرا بتحصیل اطلاع صرف میکردند
و چون میل داشتند اکثر ممالک فرنگستانرا سیاحت نمایند در پانزدهم محرم هزار
و دویست هشتاد و هشت با اجزای سفارت بمملکت سویس رفته اکثر شهر
و اماکن معروفهٔ آنجا را سیاحت نموده بپاریس مراجعت کردند و نظر بامورات
که بایشان رسیده بود با اجزای سفارت عازم پایتخت پروس شده نامهٔ
همایونی را به (گیلیوم) دویم پادشاه پروس ابلاغ نموده با افتخار به نشان
معروفه (کوردون پال) از درجهٔ اول مراجعت کردند و بعد از مدتی
اقامت در پاریس که با همه سفراء خارجه و وزراء داخله مراوده داشتند
فضایل و مناقب شخصی خود را واضح و مبرهن کرده و زبان فرانسه را بخوبی تکمیل
نموده بودند مستدعی احضار شده در اواخر (۱۲۸۴) بدار الخلافه مراجعت نمودند
و چون خدمات هفت‌ساله ایشان در خاکپای اقدس موقع استحسان یافته بود با افتخار
یکقطعه تمثال همایونی قرین مفاخرت و در سلک وزرای شورای کبری منسلک شدند

در سنه ایشان را بسمت وزیر مختاری و خطاب جنابی با اقامت در بار دولتین فرانسه و انگلیس مأمور فرمودند و با اجرای سفارت و پنجاه نفر از پسرهای اعیان و نجبای ایران برای تعلم و تحصیل از راه اسلامبول عازم پاریس و لندن شدند و در ششم محرم هزار و دویست و هفتاد و شش وارد پاریس شده در عمارت (سنکلو) با تشریفات معموله نامه مأموریت خود را با امپراطور (ناپلیون سیم) ابلاغ نمودند و از آنجا به لندن رفته در قصر (وندزور) شرفیاب حضور علیحضرت (ویکتوریا) پادشاه ممالک انگلستان و امپراطریس هندوستان شده نامه مأموریت خود را ابلاغ کردند و از آنجا نیز بمأموریتی که داشتند به (بروکسل) پایتخت دولت بلژیک رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید سعید انار الله برهانه را به (لئوپولد) پادشاه بلژیک تقدیم کرده از طرف آن اعلیحضرت دارای نشان لئوپولد از درجه اول گردیدند و از آنجا مراجعت کرده محل اقامت خود را در پاریس قرار دادند و بعد از چند وقتی از پاریس به (تورن) رفته نامه و هدیه شاهنشاه شهید سعید طاب ثراه را به (ویکتور امانوئل) پادشاه ایطالیا ابلاغ کردند و بامتیاز به نشان (سنت موریس لازار) از درجه اول سرافراز آمده مراجعت نمودند و در ایام توقف پاریس علاوه بر ادای تکالیف رسمیه خودشان غالب اوقات

در هزار و دویست و هشتاد و یک هجری با دو فوج کروس مأمور خراسان
شدند و بخدمات نظامیه و حفظ نظم شهر مقدس مشهد مشغول بودند
در سنه ۲۷۲ با شاهزاده مبرور سلطان مراد میرزای حسام السلطنه بتسخیر
قلعه هرات مأمور گردیدند و در این سفر مصدر خدمات عمده شدند بر همه سران
سپاه تقدم جستند و فتوحات نمایان از ایشان بظهور رسید و بعد از تسخیر
هرات با دو فوج کروس بمحافظت و حکومت شهر هرات اختصاص یافتند
در ۲۷۳ که فیمابین دولتین ایران و انگلیس بعد از محاربه عقد مصالحه شد
از جمله چاکران دربار همایون ایشان را منتخب کرده بر حسب دعوت دادن
(مستر موره) وزیر مختار دولت فخیمه انگلیس ببغداد رفتند و مرة بعد اخری
بزیارت عتبات عالیات نایل و مشرف شدند در سنه ۲۷۴ با دو فوج
کروس بطهران احضار شده خدمات نظامیه دار الخلافه و محارست بیوتات
و عمارات و خزاین پادشاهی بعهده ایشان محول نمودند و مدت یکسال
بلوازم این خدمت اشتغال داشتند و وقتیکه رای نور شاهنشاه سعید شهید
طاب ثراه بفرستادن سفارت مقیمی بدربار دولتین فرانسه و انگلند قرار
گرفت جناب حسنعلیخان امیر نظام را لایق و سزاوار این خدمت بزرگ دانسته

بیست سالگی بزیارت عتبات عالیات مشرف گشته و در هزار و دویست و [نعمت]
با فوج گروس بانتظام حدود و خدمات نظامیه کرمانشاهان مأمور شدند و بعد از
دو سال احضار بدار الخلافه شده مورد عواطف شاهنشاه مبرور آمدند در مراجعت
از دار الخلافه بگروس محمد صادقخان والد ایشان مرحوم شد و مدتی در ولایت اقامت نمودند
تا در هزار و دویست و شصت و پنج اوایل سلطنت شاهنشاه سعید شهید ناصر الدین شاه
انار الله برهانه در ملازمت شاهزاده مرحوم سلطان مراد میرزای حسام السلطنه با فوج
گروس بتسخیر مشهد مقدس و دفع محمد حسنخان سالار مأمور گشتند و در ایام محاصره
مشهد خدمات نمایان از ایشان بظهور رسید بعد از فراغت از آن خدمت با فوج گروس بطهران
آمده برتبه سرتیپی اختصاص یافتند و در اول سال ۱۲۶۷ بدفع فتنه جماعت
بابیه زنجان مأمور شده در دفع فساد و اعدام آن جماعت خدمت عمده بدین
و دولت کردند و بواسطه این خدمت بزرگ بر مراتب اشتهار ایشان
افزوده بمنصب جنرال آجودانی و نشان و حمایل سرتیپی اول سرافراز شدند و در
همین سال در رکاب مبارک شاهنشاه سعید شهید انار الله برهانه باصفهان رفتند
و در این سفر نیز خدمات ایشان مقبول و مستحسن افتاده پایه مزید اعتبار ایشان گشت
و در مراجعت از این سفر بار دیگر بزیارت عتبات عالیات قرین سعادت گردیدند

و حسنعلیخان و حسینعلیخان ایشک آقاسی باشی نادرشاه و محمد علیخان جد سیم
ایشان در سلطنت کریمخان حاکم کرمان و نجفقلیخان جد ایشان در سلطنت خاقان
خلد آشیان مغفور مبرور و فرمانفرمائی نایب السلطنه ولیعهد مبرور حاکم اردبیل و
بیگلربیگی دار السلطنه تبریز و در ایام محاربه روس با دولت ایران در هزار و دویست و بیست و
چهار هجری یکی از سرداران قشون نایب السلطنه ولیعهد مبرور و بعد از مرحوم
محمد صادقخان پدر حسینعلیخان امیر نظام مدت نوزده سال حاکم بالاستقلال
گروس بوده بالاجمال جناب امیر نظام در شهور هزار و دویست و سی و شش در قصبه بیجار
که دار الحکومه ولایت گروس و وطن قدیم خانواده ایشانست تولد یافته و از هفت
سالگی تا هجده سالگی بلوازم درس و تحصیل پرداخته و در علوم ادبیه و عربیه و اشعار
و در تتبع در اشعار عرب و عجم و ضبط تواریخ و حسن خط و صنعت انشا بمراتب
عالی رسیده‌اند کمالات معنوی جناب ایشان بیش از آنست که در این
مختصر صحیفه گنجیده آید و در هزار و دویست و پنجاه و سه در زمان سلطنت
شاهنشاه مبرور محمد شاه اسکنه الله تعالی ظلل النور بسرهنگی فوج گروس منصوب
در رکاب آن شهریار دین قرار بمحاصره هرات رفتند و در مراجعت از آن سفر با فوج
گروس بقراولخانه ارک تبریز مأمور شده و در مراجعت از آن سفر در سنه

چون نباتات النعش متفرق و در جای جمع نشده بود بر نور اجتماع بیار راسته نقش را
عام نماید که اثری از آثار عهد همایون گردد. وقبل از شروع بمقصود
شرح حال آن مرحوم را که جناب جلالتمآب معتمد السلطان آقا میرزا احمد امین الصنایع دام
اقباله مذکور داشته اند بعلاوه ذکر حالش تا وفات در اینجا بجهه مزید بصیرت
نقل نماید والله المستعان وعلیه التکلان

مرحوم مبرور حسینعلیخان امیر نظام طاب ثراه از خانوادهای قدیم ایرانست و آبا
عن جد رئیس ایل و حاکم ولایت گروس بوده و اینخانواده شرافت مخصوصی دارند زیرا
که حضرت ثامن ضامن علیه السلام در مسافرت از مدینه منوره بطوس بخانه امیر عزالدین
احمد رئیس طایفه گروس که اعلی جد آن مرحوم است نزول اجلال فرموده و دست مبارک
بر روی پسران امیر عزالدین کشیده و در حق اینخانواده دعا فرموده بالجمله اجداد
آن مرحوم در سلطنت تیموریه صفویه افشاریه زندیه و قاجاریه
که هر یک در قرنی صاحب تخت و تاج ایران بوده اند همه وقت دارای شئونات عالیه
و مناصب جلیله بوده و علاوه بر حکومت گروس در ممالک مشهوره ایران حکومت
کرده اند از جمله لطفعلیخان جد پنجم ایشان در عهد شاه سلیمان صفوی حاکم قم

بشهود آورد در هنگامی که از فرط همت و جهانداری اعلیحضرت قدر قدرت
کیوان رفعت شاهنشاه اسلامیان پناه و پادشاه عدالت دستگاه مالک ممالک محروسه
ایران السلطان بن السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان بن الخاقان ابوالفتح و ابوالمظفر
( ) خلد الله ملکه و سلطانه و اید جیشه و اعوانه معالم علوم و معارف برافراخته
و بازار فضایل و بلاغت رواج علیحده یافته خاصه در مملکت آذربایجان که از فروغ ذات
بیهمال ملکوتی صفات منظور عنایات پادشاه شاهنشاهزاده آزاده نایب الایالت
عهد حضرت مستطاب اقدس اشرف امجد ارفع والا ( ) کیوان مهد دامت
شوکته و ایالته الکبری که بازار علم و ادب را رونقی است تازه و رواجی بی اندازه
هر روز می زند نقش فزونتر و هر سالی از گذشته اش با شکوه تر خصوصا درین چند سال
که کارگذاری مملکت آذربایجان و پیشکاری حضرت اسعد امجد والا ولیعهد روحی فداه
بعهده کفایت دانشمند یگانه و امیر فرزانه مجمع البحرین حسب و نسب و مطلع النیرین فضل
و ادب حضرت مستطاب اجل اکرم عالی آقای محمد باقر خان سردار کل امیر
نظام دام اجلاله موکول و محول است بخاطر تراب اقدام المؤمنین خطور نمود که
خدمتی بعالم تمدن کرده مکتوبات و رسایل مرحوم مغفور ادیب فرزانه و منشی یگانه
حضرت مستطاب اجل اکرم (حسنعلی خان) امیر نظام رحمة الله علیه که تا حال

دیباچة الکتاب

منشآت مرحوم مبرور حسنعلیخان امیر نظام طاب ثراه

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی سیدنا الاولین والآخرین
محمد وآله الطیبین الطاهرین اما بعد بر ارباب طبع وقاد و ذهن نقاد و رای صائب
و فکر ثاقب که همواره در کشف معضلات و حل مشکلات معهود اصحاب فطنت
و منظور ارباب کیاستند مخفی و پوشیده نیست که بنی نوع بشر بمقتضای مدنی الطبع
بودن از اظهار ما فی الضمیر خود بهمدیگر ناچارست و منظور خاطر و مکنون ضمایر را جز
بمدد تقریر زبان و تحریر بنان اظهار نتواند نمود و سرمایه فتوح جاودانی
و سرآمد ابداع هنروری فصاحت زبان و بلاغت بیان است خود در عبارتی
ساده و بیانی عذب که متکلمان را بلاغت افزاید و متعلمان را بکار آید عرضه

Ḥasan ʿAlī Khān, Amīr-i Niẓām

Munshaʾāt-i Ḥasan ʿAlī Khān

